

## داستانهای شگفت انگیز از صدقه و فواید آن

نویسنده: معصومه بیگم آزرمی

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام  
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده  
است.

## مقدمه

الحمد لله رب العالمين ، و الصلوة و السلام على خير خلقه محمد ﷺ و آله الاطهار ﺍﻟﺴﺎﻟﻢ و لعنة الله على اعدائهم اجمعين اما بعد جامعه اسلامي همچون پيكر واحدی است ، هدف از زندگی بندگی خدا که همان کمال واقعی است ، مسائلی دیگر در این راه هدف های مقدماتی هستند، اما همین مقدمات در نیل به هدف تاءثیر فراوانی دارند، جامعه فقیر، در بند مشکلات اقتصادی به سختی می توانند در راه خدا تلاش کرده و به کمال مطلوب برسند، اسلام مومنین را تشویق نموده است که علاوه بر پرداخت مالیات های واجب نظیر خمس و زکات ، از مازاد بر نیاز خود، با طیب خاطر و آرامش وجدان ، خلاءهای پدید آمده از فقر را پُر کنند، نیازمندان را تاءمین کرده و دست رد به سینه محتاجان نزنند، مال را مالِ خدا دانسته و نیازمندان را، عیالِ خدا، و از مال برای رفع نیاز محرومان استفاده کنند، گرایش و ایمان به مبدء و معاد مانع از آن می شود که مسلمین پول و ثروت خود را هدف قرار داده و آرمان ها و عقائد خود را ندیده بگیرند، با این بینش ، انسانِ محتاج ، احساس حقارت و ذلت نمی کند، چون دریافت این کمک ها، حقی است که خدا برای او معین کرده است ، انسان بخشنده و پول دار نیز فخر و خودپسندی بر خود روا نمی دارد، زیرا خدا به او ثروت داده و خدا است که از او صدقه را دریافت می کند. امام چهارم ﺍﻟﺴﺎﻟﻢ هرگاه صدقه می داد، دستش را می بوسید، گفتند: چرا؟ فرمود: صدقه پیش از آن که به دست نیازمند برسد، در دست خدا قرار می گیرد.

با توجه به مطالب فوق در این نوشتار برآنیم که فوائد دنیوی و اُخروی صدقه از دیدگاه قرآن و سخنان معصومین علیهم‌السلام را با حکایت های متنوع بیان کنیم .  
در پایان شایسته است که از زحمات برادر عزیز جناب آقای سید حسن معصومی مسئول محترم انتشارات تهذیب که زحمت انتشار را متقبل شده اند تشکر و قدردانی می نمایم . امید است انشاءالله خداوند به ایشان توفیق عنایت فرماید.

والسلام

معصومه بیگم آرزمی

## فصل اول : سیمای صدقه در قرآن کریم و روایات اسلامی

### الف : مفهوم صدقه در قرآن کریم

- 1 - خدای تعالی فرموده است : ( فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ... ) و از آن فدا کند به روزه داشتن یا صدقه دادن یا کشتن گوسفند...<sup>(1)</sup>
- 2 - خدای تعالی فرموده است : ( قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ )؛ فقیر سائل را به زبان خوش و طلب آمرزش رد کردن بهتر است تا آن که صدقه دهند و از پی آن آزار کنند خداوند (از اطاعت و صدقه) خلق بی نیاز و بر (عصیان و بخل) آنان بردبار است .<sup>(2)</sup>
- 3 - خدای تعالی فرموده است : ( لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ ) هیچ فایده و خیری در سخنان سری آن ها نیست مگر آن که کسی در صدقه دادن و نیکوئی کردن و اصلاح میان مردم سخن سری گوید...<sup>(3)</sup>
- 4 - خدای تعالی فرموده است : ( خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ) ای رسول ما تو را از مؤمنات صدقات را دریافت دار تا بدان صدقات نفوس آن ها را (از پلیدی و حب دنیا) پاک و پاکیزه سازی و آن ها را به دعای خیر یاد کن ...<sup>(4)</sup>
- 5 - خدای تعالی فرموده است : ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ

عَفُورٌ رَحِيمًا) اهل ایمان هرگاه بخواهید که با رسول سخن سری گوئید (با سؤالی کنید) پیش از این کار باید (مبلغی) صدقه دهید. (5)

6 - خدای تعالی فرموده است: (إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) اگر به مستحقان آشکارا انفاق صدقات کنید کاری نیکوست لیکن اگر در پنهانی به فقیران (آبرومند) رسانید نیکوتر است ... (6)

7 - خدای تعالی فرموده است (يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ) ؛ خداوند سود ربا را نابود گرداند (که ربا جز لعنت و شقاوت در دنیا و آخرت سودی ندارد) و صدقات را افزونی بخشد و خدا دوست ندارد مردم سخت بی ایمان گنه پیشه را (که رباخوار و حریض و بخیلند). (7)

8 - خدای تعالی فرموده است: (إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَىٰ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) ؛ مصرف صدقات منحصرًا مختص به این هشت طایفه است: فقیران و عاجزان و متصدیان اداره صدقات و برای تاءلیف قلوب (یعنی برای متمایل کردن بیگانگان به دین اسلام) و آزادی بندگان و قرض داران و در راه خدا (یعنی در راه تبلیغ و رواج دین خدا) و در راه درو ماندگان این مصارف هشتگانه فرض و حکم خداست که خدا بر تمام حکم و مصالح امور آگاهست. (8)

9 - خدای تعالی فرموده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ ...) ای اهل ایمان صدقات خود به سبب منت و آزار تباه نسازید...

علاوه بر این در قرآن مجید در آیه 10 سوره حدید آمده است :  
( مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ )؛ کیست  
به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خداوند آن  
را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش پر ارزشی است !  
خداوند متعال در این آیه می فرماید: کیست که به خداوند قرض دهد یعنی  
مالش را به امید عوض ، انفاق کند و علت این که در این جا به جای انفاق از  
قرض نام برده شده است ، این است که قرض ، دزینی است که واجب است  
عوض آن پرداخت گردد و انفاق هم امری است که لازم است در مقابلش اجر  
و پاداش منظور گردد.

بنابراین انفاق کننده مانند کسی است که وام می دهد. آن هم «قرضا حسنا؛  
وامی نیکو» که از روی رضایت نفس و اخلاص در بهترین راهها صرف گردد.  
که در این صورت خداوند اجر و پاداش او را چندین برابر می گرداند.

## ب) مفهوم انفاق و صدقه در سخنان معصومین علیهم السلام

انفاق و صدقه یک قانون عمومی در جهان آفرینش و مخصوصا در سازمان بدن هر موجود زنده است؛ قلب انسان تنها برای خود کار نمی کند بلکه از آن چه دارد به تمام سلول ها انفاق می کند، مغز و ریه و سایر دستگاه های بدن انسان همه از نتیجه کار خود دائما انفاق می کند و اصولا زندگی دسته جمعی بدون انفاق مفهومی ندارد.

1- رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ان علی کل مسلم فی یوم صدقة ،

قریل : من یطیق ذلک ؟

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : اماطتک الاءذی عن الطریق صدقة ، و ارشادک الرجل الی الطریق صدقة ، و امرک بالمعروف صدقه ، و نهیک عن المنکر صدقة ، و ردک السلام صدقه <sup>(9)</sup>؛ همانا بر عهده هر مسلمانی است که در هر روز صدقه دهد، عرض شد: چه کسی توان انجام این کار را دارد؟ فرمود: اگر در مسیر و راه آنچه موجب اذیت رهگذر باشد بر طرف سازی صدقه است ، و راه نشان دادن به راهگذر صدقه است ، و عیادت کرد مریض صدقه است ، و امر به معروف و نهی از منکر صدقه است ، و جواب سلام صدقه است .

2- رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: من الصدقة آن یتعلم الرجل العلم و یتعلمه

الناس <sup>(10)</sup>؛ فراگرفتن علم و آموختن آن به مردم صدقه است .

3- رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: یا ابا ایوب الا اخبرک و ادلک علی صدقة

یحبها الله و رسوله ؟

تصلح بزین الناس اذا تفاسدوا و تباعدوا<sup>(11)</sup>؛ ای ابو ایوب! آیا خیرت ندهم و دلالت به صدقه هایت نکنم که خدا و پیغمبرش ﷺ آن را دوست دارند؟ اصلاح کردن در میان مردم هنگامی که فاسد گردند و از یکدیگر دوری گزینند.

4- رسول اکرم ﷺ فرمود: کل معروف صدقة و الدال علی الخیر کفاعله و الله یحب اغائة اللهفان<sup>(12)</sup>؛ هر معروفی صدقه است، کسی که راهنمایی به خیر کند همانند کسی است که آن را انجام می دهد، و خدا فریادرسی شخص مظلوم را دوست می دارد.

5 - رسول اکرم ﷺ فرمود: کل معروف صدقة الی غنی أو فقیر، فتصدقوا و لو بشق ثمره و اتقوا النار و لو بشق التمره<sup>(13)</sup>؛ هر کار پسندیده ای و معروفی صدقه بسوی دولتمند و مستمند محسوب است، پس صدقه بدهید اگر چه به نیمه خرمائی باشد و از آتش پروا کنید اگر چه با نیمه خرما باشد.

6 - رسول اکرم ﷺ فرمود: کلکم یکلم ربه یوم القیامه لیس بینه و بینه ترجمان، فینظر اءمامه، فلا یجد الا ما قدم، و ینظر عن یمینه فلا یجد الا ما قدم، ثم ینظر عن یساره فاذا هو بالنار، فاتقوا النار و لو بشق تمره فان لم یجد احدکم فبکلمة طيبة<sup>(14)</sup>؛ همه شما، در روز قیامت بدون دخالت واسطه و مترجم با پروردگار خود سخن می گوئید، و هرکس پیش روی خویش چون بنگرد جز آنچه از پیش فرستاده چیزی نیابد. و به جانب راست نظر کند هر چه خود از پیش تقدیم داشته می یابد، سپس به سوی چپ نگاه می کند آتش ببند، پس از آتش بهر اسید اگر چه با پاره ای خرما باشد و اگر آن را بدست نیاوردید با یک سخن پاک گفتن این کار را بکنید.

7 - رسول اکرم ﷺ فرمود: لاصحابه: الا اخبرکم بشیء ان اءتمتم فعلتموه تباعد الشیطان منکم کما تباعد الشیطان منکم کما تباعد المشرق من المغرب؟



قالوا: بلی .

قال : الصوم يسود وجهه ، و الصدقة تكسر ظهره <sup>(15)</sup>؛ آیا به شما خبر بدهم به چیزی که اگر آن را انجام دهید شیطان از شما دور می شود همانند دور بودن مشرق و مغرب ؟  
عرض کردند: آری ،

فرمود: روزه چهره شیطان را سیاه می کند و صدقه پشت او را می شکند.

8 - رسول اکرم ﷺ فرمود: ان الله ليدرء بالصدقة سبعين ميتة من السوء؛ پیغمبر خدا ﷺ فرمود: همانا خدا بوسیله صدقه هفتاد گونه مردن بد را دفع می کند.

9 - امام صادق عليه السلام فرمود: لا يتبع الرجل بعد موته الا ثلاث خصال : صدقة اءجراها الله له في حياته فهي تجري له بعد موته . و سنة هدى يعمل بها. و ولد صالح يدعوله <sup>(16)</sup>؛ پس از مرگ آدمی جز به سه خصلت از وی باقی نمی ماند و بدنبال او نمی رود: صدقه جاریه ای که : در زندگی انجام داده و پس از مرگش باقی است . و روش درستی که بدان عمل شود، و فرزند خوب و شایسته ای که - برای او دعا کند.

10 - سفیان بن عمرو به محضر امام صادق عليه السلام شکایت کرد و گفت : انی

كنت انظر فی النجوم فاعرفها و اعرف الطالع فید خلنی من ذلك

فقال : اذا وقع فی نفسک شیئی فتصدق علی اول مسکین ثم امض فان الله عز و جل یدفع عنک . <sup>(17)</sup> من مردی ستاره شناسم و طالع ستارگان را می دانم و (گاهی) از رهگذر مطالعات نجومی چیزی در خیالم وارد می شود.

امام علیه السلام فرمود: هرگاه چیزی در خیال تو واقع گشت به نخستین مسکینی که می رسی صدقه بده و بکار خود پرداز که : خدای عز و جل آن خیال بد و نحوست را از تو دفع می فرماید.

11 - کتاب جعفریات به سلسله سند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده

است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: الصدقة شیء عجیب

قال : فقال ابوذر الغفاری رضی الله عنه : یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فای الصدقات افضل ؟

قال : اغلاها ثمنا و انفسها عند اهلها

قال : فان لم یکن له المال ؟

قال : عفو طعامک

قال : یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فمن لم یکن له عفو طعام ؟

قال : فضل رای ترشد به صاحبک

قال : فان لم یکن له رای

قال : فضل (قوت تعتد) بها علی ضعیف

قال : فان لم یستطع

قال : و ان تعین مغلوبا

قال : یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فمن لم یفعل ؟

قال : فینتحنی عن طریق المسلمین ما یؤ ذیهم

قال : یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فمن لم یفعل ؟

قال تکف اذاک عن الناس فانها صدقة تط هربها عن نفسک . (18)

صدقه چیزی است عجیب ،

ابوذر رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کدام یک از صدقات برتر است ؟

فرمود: آن که گران بهاتر و نفیس تر در نزد اهلش باشد.

عرض کرد: اگر کسی مالی ندارد چه کند؟  
فرمود: از مازاد و باقی مانده غذای تو،  
عرض کرد: یا رسول الله ﷺ اگر باقی مانده غذا نداشته باشد؟  
فرمود: راءى و نظرى بدهى كه دوست خود را راهنمایى كنى ،  
عرض کرد: اگر راءى و نظرى نداشته باشد؟  
فرمود: بازمانده از قوت و روزى كه رفع نیاز از تهیدستى كند.  
عرض کرد: اگر توانائى آنرا نداشته باشد؟  
فرمود: و كمك و یارى به مغلوبى دهى .  
عرض کرد: یا رسول الله ﷺ اگر این كار را نكنند؟  
فرمود: چیزهائى كه موجب آزار مسلمانان است از مسیر و گذرگاه آنان بر  
دارد،

عرض کرد: یا رسول الله ﷺ اگر این عمل را انجام ندهد؟  
فرمود: اذیت خود را از مردم بازدارى (به مردم آزار نرسانى) كه این صدقه  
ای است . كه جان تو را پاك مى گرداند.  
12- امام صادق عليه السلام فرمود: لو جرى المعروف على ثمانين كفا لا وجروا كلهم  
من غير ان ينقص عن صاحبه من اجر شيئاً؛ <sup>(19)</sup> اگر صدقه ای بر هشتاد دست  
جریان یابد (دست به دست شود) صاحبان همه آن دست ها پاداش دارند بی  
آنکه از پاداش صدقه دهنده نخستین چیزی کاسته شود.

## انفاذهای مالی و اهمیت آن ها

در بسیاری از روایات اسلامی تعبیراتی آمده است که نشان می دهد «ترک زکات» در سرحد کفر است به عنوان نمونه :

1 - در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از جمله سفارش های پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام این بود: یا علی! کفر بالله من هذه الامة عشرة ... و عد منهم مانع الزكاة ، ثم قال یا علی! من منع قیراطا من زكاة ماله فلیس بمؤمن و لا مسلم و لا کرامة ،

یا علی تارک الزکاة یسئل الله الرجعة الی الدنیا، و ذلک قوله تعالی : حتی اذا جاء اءحدهم الموت قال : رب ارجعون ؛ ای علی! ده طایفه از این امت به خداوند بزرگ کافر شده اند؛ و یکی از این ده گروه را مانع الزکات شمرد... سپس فرمود: ای علی! تارک الزکات به هنگام مرگ تقاضای بازگشت به این دنیا (برای جبران گناه عظیم خود می کند اما پذیرفته نمی شود) و این همان است که خداوند در قرآن مجید به آن اشاره فرموده : زمانی که مرگ یکی از آن ها فرا رسد می گوید: پروردگارا! مرا باز گردانید (اما پاسخ منفی می شنود)...

(20)

2 - در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است : ان الله عز و جل فرض للفقراء فی اءموال الاغنیاء فریضة لا یحمدون الا بءدائها و هی الزکاة بها حقنوا دمائهم و بها سموا مسلمین ؛ خداوند بزرگ برای فقیران در اموال اغنیاء فریضه ای قرار داده که جز با اداء آن شایسته ستایش نیستند، و آن زکات است که به وسیله آن خون خود را حفظ می کنند و نام مسلمان بر آن ها گزارده می شود.

(21)

## فصل دوم : شرایط انفاق و صدقه در راه خدا

### شرایط انفاق و صدقه در راه خدا

تعبیر به «قرضا حسنا؛ وامی نیکو» در این آیه <sup>(22)</sup> اشاره به این حقیقت است که وام دادن خود اقسامی دارد که بعضی را «وام نیکو» و بعضی را «وام کم ارزش» و یا حتی بی ارزش می توان شمرد.

قرآن مجید شرایط وام نیکو را در برابر خداوند یا به تعبیر دیگر «انفاق ارزشمند» را در آیات مختلف بیان کرده است ، و همچنین آن گونه که از سخنان معصومین علیهم السلام استفاده می شود باید دارای ده شرط باشد از جمله :

شرط اول : قبل از هر چیز باید انفاق و صدقه از اموال حلال باشد زیرا خداوند طیب است و فقط طیب و پاکیزه را می پذیرد و همچنین (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ) ؛ همانا خداوند از پرهیزگاران می پذیرد. <sup>(23)</sup>

1 - در حدیثی آمده است : ان الله يقبل التوبات و ياءخذ الصدقات و لا يقبل منها الا الطيب ؛ بدرستی که خداوند توبه بندگان را قبول می کند و صدقات را می گیرد و فقط پاکیزه (حلال) از آن ها را قبول می کند. <sup>(24)</sup>

2 - در حدیث دیگری از رسول خدا صلى الله عليه وآله آمده است : من كسب مالا من حرام فاءعتق منه كان ذلك عليه اصرا؛ کسی که ثروتی را از راه حرام به دست آورد پس آن مال را رها کند بر او عذابی دردناک است .».

مراد از «اصر» که در این حدیث آمده این است ، که خداوند او را عقاب می کند به عقوبتی دردناکتر و شدیدتر از عقوبت کسب حرامش که مال دیگران را

غصب نموده و نگهداری کرده و به صاحبش رد نکرده است ، چون در روایت دارد که رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که مال مؤمنی را به ناحق و از روی غصب به چنگ آورد اعمال خیر و خوبی را که انجام می دهد در حسنات او به حساب نمی آید تا زمانی که توبه کند و مال (غصبی) را به صاحبش برگرداند.»<sup>(25)</sup>

3 - از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در ذیل آیه 267 سوره بقره آمده است : «كان الناس حين اءسلموا عندهم مكاسب من الربا و من اءموال خبيثة فكان الرجل يتعمدها من بين ماله فيتصدق بها فنهاهم الله عن ذلك و اءن الصدقة لا تصلح الا من كسب طيب ؛ زمانی که مردم (از راه حرام بدست آورده بودند)، مردی بود از همین اموال (خبیث) صدقه داد، پس خداوند آن ها را از این کار نهی کرد برای این که صدقه درست نیست مگر از درآمدهای حلال.»<sup>(26)</sup>

البته کسی که از اموال خوب و حلال خود صدقه می دهد، خداوند نیز به او عوض و پاداشی عظیمی خواهد داد، خداوند متعال در قرآن مجید به این مطلب تصریح فرموده است : ( قُلْ اِنَّ رَبِّيْ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا اَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِيْنَ ) ؛ و آنچه را که انفاق کرده اید پس خداوند عوض آن را می دهد و او بهترین روزی دهنده هاست .<sup>(27)</sup>

از این آیه این گونه استفاده می شود، کسی که اموالش در راه خیر انفاق کند، خداوند به او عوض می دهد. و عوض دادن خداوند یا در دنیاست که به صورت زیاد شدن نعمتهاست و یا در آخرت است که همان بهشت جاویدان است .

و همچنین در حدیث آمده است که : پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لا يقبل الله صدقة من غلول ؛ خداوند هیچ انفاقی را که از طریق خیانت است نمی پذیرد.»<sup>(28)</sup>

شرط دوم: آن است که صدقه از اموال نفیسه و خوب و سالم باشد یعنی؛ از بهترین قسمت مال انتخاب شود، نه از اموال دور ریختنی و کم ارزش.

خداوند متعال در قرآن مجیدش می فرماید: ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ )

ای کسانی که ایمان آورده اید! از قسمت های پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت حلال) به دست آورده اید، و از آن چه از زمین برای شما خارج ساخته ایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان) انفاق کنید! و برای انفاق به سراغ قسمت های ناپاک نروید در حالی که خود شما، (به هنگام پذیرش اموال) حاضر نیستند آن ها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت! و بدانید خداوند، بی نیاز و شایسته ستایش است. <sup>(29)</sup>

شرط سوم: زمانی صدقه بدهد که به ادامه زندگانی امید داشته باشد، نه این که آن قدر صدقه دادن را به تعویق اندازد که روح به حنجره اش رسیده آن وقت وصیت کند که فلان چیز را به فلان کس بدهید.

1 - در حدیث وارد شده است که از حضرت رسول ﷺ سؤال کردند که

کدام صدقه برتر است؟

فرمود: «أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَاحِبُ شَيْءٍ تَأْمَلُ الْبَقَاةَ وَتَخَافُ الْفَقْرَ وَ لَا تَمَهِّلُ حَتَّى إِذَا بَلَغْتَ الْحَلْقُومَ قُلْتَ: لِفُلَانٍ كَذَا وَ لِفُلَانٍ كَذَا...» صدقه بدهی که تندرست باشی و بخل بورزی بخاطر آنکه اندیشه کنی در آینده عمرت که باقی است تهیدست گردی، و مهلت نیابی تا مرگ گریبان گیرت شود و بگوئی برای فلانی این مقدار، هان به فلانی این اندازه بدهید...» <sup>(30)</sup>

2 - و همچنین از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که فرمود: «درهم يعطيه الرجل في صحة خير من عتق رقبة عند الموت ؛ درهمی که در حال سلامتی صدقه بدهد بهتر از بنده و غلامی را در هنگام مرگ آزاد کند.»  
 شرط چهارم : صدقه را به نیازمندان واقعی بدهند، یعنی ؛ به کسانی انفاق کنند که سخت به آن نیازمندان، و اولویتها را در نظر بگیرد.

خداوند تعالی فرموده است : ( لِّلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ) (انفاق شما مخصوصا باید) برای نیازمندی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند؛ (و توجه به آیین خدا، آن ها را از وطن های خویش آواره ساخته ، و شرکت در میدان جهاد، به آن ها اجازه نمی دهد تا برای تاءمین زندگی ، دست به کسب و تجارتی بزنند) نمی توانند مسافرتی بکنند و سرمایه ای به دست آورند و از شدت خویشتن داری ، افراد ناآگاه آن ها را بی نیاز می پندارند؛ اما آن ها را از چهره ایشان می شناسی ؛ و هرگز با اصرار از مردم نمی خواهند ( این مشخصات آن ها) و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است .» <sup>(31)</sup>

البته شاید مراد آیه شریفه حق واجب در اموال مؤمنین باشد، مانند آن داستانی را که از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره اهل صفة نقل کرده اند:  
 عکرمه از عبدالله بن عباس روایت کرده که روزی رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر اصحاب صفة گذشت ، و فقر و درماندگی و بیچارگی آنان را دید فرمود: هر کس از امت من بر این حال باشد که شمائید و به آن حال راضی و قانع باشد او فردا در بهشت از رفیقان باشد.



## اهل صفه چه کسانی بودند؟

اصحاب صفه در حدود چهارصد نفر از مسلمانان مکه و اطراف مدینه بودند که نه در مدینه خانه ای داشتند و نه خویشاوندانی که به منزل آن ها بروند، از این جهت در مسجد پیامبر ﷺ مسکن گزیده بودند، و آمادگی کامل خود را برای شرکت در میدان های جهاد اعلام داشته بودند، ولی چون اقامت آن ها در مسجد با شئون مسجد سازگار نبود دستور داده شد به صفه (سکوی بزرگ و وسیع) که در بیرون مسجد قرار داشت منتقل شوند. آیه فوق نازل شد و به مردم دستور داد که به این دسته از برادران خود از هر گونه کمک های ممکن مضایقه نکنند، آن ها هم چنین کردند.

## بهترین مورد انفاق

در این آیه خدا بهترین موارد انفاق را بیان می کند و آن درباره کسانی است که دارای این صفات باشند:

1 - (الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ): یعنی کسانی که اشتغال به کارهای مهمی از قبیل جهاد و نبرد با دشمن و تعلیم فنون جنگی و فراگرفتن و تحصیل علوم لازم، مانع از تحصیل هزینه زندگی برای آن ها شده است، همچون اصحاب صفه که مصداق روشن این موضوع بودند.

2 - (لَا يَسْتَطِيعُونَ صَرْبًا فِي الْأَرْضِ): یعنی نمی توانند مسافرت کنند و هزینه زندگی به شهرها و قریه ها و سرزمین هائی که نعمت های الهی در آنجا فراوان است بروند، بنابراین کسانی که می توانند تاءمین زندگی کنند باید مشقت و رنج سفر را تحمل کنند، و هرگز از انفاق دسترنج دیگران استفاده نکنند، مگر این که کار مهمتری همچون جهاد که مورد رضای خداست مانع از مسافرت آن ها شود.

3 - (يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَعْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ): یعنی کسانی که از حال آن ها اطلاعی ندارند به خاطر خویشتن داری و عفت نفس ایشان، گمان می کنند غنی و بی نیازند.

4 - (تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ): «سیمای» در لغت به معنی «علامت و نشانه» است، یعنی گرچه آن ها سخنی از حال خود نمی گویند، ولی چهره آن ها نشانه هایی از رنج های درونی وجود دارد که برای افراد فهمیده آشکار است و «رنج رخساره آن ها از سرّ درونشان خبر می دهد.»

## انفاق و صدقه پنهانی در سخنان معصومین

5 - (لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِحْثَافًا): منظور این است که آن ها هرگز بسان فقرای عادی از مردم چیزی نمی خواهند، یعنی اصولاً سؤال نمی کنند، چه رسد به این که اصرار در سؤال داشته باشند، و به عبارت دیگر معمول نیازمندان عادی اصرار در سؤال است اما آن ها یک نیازمند عادی نیستند.

بنابراین اگر قرآن می گوید آن ها با اصرار سؤال نمی کنند، معنی آن این نیست که بدون اصرار سؤال می کنند، بلکه معنیش این است که فقیر عادی نیستند تا سؤال کنند، بنابراین جمله مزبور با آغاز آیه می گوید آن ها از سیما شناخته می شوند نه از سؤال، هیچ گونه منافاتی ندارد.

احتمال دیگری در آیه نیز هست و آن این که در صورتی که اضطرار شدید آن ها را مجبور به اظهار حال خود کند هرگز اصرار در سؤال ندارند، بلکه نیاز خود را به شکل محترمانه ای به اطلاع برادران مسلمان خود می رسانند.

6 - (وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ): این جمله برای تشویق انفاق کنندگان است، خصوصاً انفاق به افرادی که دارای عزت نفس و طبع بلند هستند، زیرا هنگامی که توجه داشته باشند که آنچه در را خدا انفاق می کند ولو بطور مخفی باشد خداوند بر آن آگاه است، و آن ها را از ثمرات عملشان بهره مند می سازد، بیشتر علاقه به این خدمت بزرگ پیدا می کنند.<sup>(32)</sup>

شرط پنجم: آن که بهتر است که صدقه و انفاق مخفی باشد.

خداوند متعال فرموده: (وَإِنْ تُخْفُواهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِّن سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ)؛ هرگاه آن ها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است.<sup>(33)</sup>

در این آیه شریفه درباره هر دو طرف صدقه ؛ یعنی صدقه نهان و آشکار و صدقه سری و مخفیانه سخن به میان آمده است ، فرموده : اگر صدقه های خود را آشکارا ادا نمائید، از جهت این که دیگران به این گونه کارها میل و رغبت پیدا کنند بهتر است و هم چنین اگر آن را مخفی دارید یعنی مخفیانه به مستحقین بدهید بهتر است چون این عمل شما از آفت بیماری خطرناک «ریا» مصون میماند، و آن انسان فقیر هم از ذلت گرفتن صدقه محفوظ می ماند.

البته شاید در اینجا مطلبی مطرح شود و آن این که صدقه آشکار و نهان اختصاص به صدقات واجبه مانند خمس و زکات داشته باشد و صدقه مخفیانه اختصاص به صدقات مندوبه و مستحبه .

همان گونه که امام علیه السلام فرموده است : هر آن چه را که خداوند بر شما واجب کرده است به صورت آشکار ادا نمودن برتر است از این که مخفی ادا شود. و هر آن چه را که مستحب باشد پنهانی ادا کردنش افضل و برتر است از آشکار نمودن آن . و اگر کسی زکات مالش را بر دوشش حمل کند و سپس آن را آشکارا (در بین نیازمندان) تقسیم کند برای او نیکوتر است .»

## انفاق و صدقه پنهانی در سخنان معصومین

1 - از امام صادق عليه السلام نقل شده است که فرمود: «با عمار! اءلصدقة و الله في السر اءفضل من الصدقة في العلانية ؛ ای عمار! به خدا قسم صدقه پنهانی برتر از صدقه علنی و آشکار است.» <sup>(34)</sup>

2- از امیر مؤمنان علی عليه السلام نقل شده است که فرمود: «... صدقة السر فانها تذهب الخطيئة و تطفى ء غضب الرب ؛ صدقه پنهانی گناه را می برد و غضب خداوند را خاموش می کند.» <sup>(35)</sup>

3- از امام صادق عليه السلام نقل شده است که فرمود: «صدقة العلانية تدفع سبعين نوعا من البلاء و صدقة السر تطفى ء غضب الرب ؛ صدقه آشکار و علنی هفتاد نوع از بلا را دفع می کند و صدقه پنهانی غضب خداوند را خاموش می کند.» <sup>(36)</sup>

4 - از پیامبر گرامی اسلام صلى الله عليه وآله وسلم نقل شده است که فرمود: «اءلصدقة تطفى ء الخطئة كما تطفى ء الماء النار و تدفع سبعين بابا من البلاء؛ صدقه گناه را خاموش می کند همان طوری که آب آتش را خاموش می کند، و هفتاد نوع بلا را از انسان دفع می کند.»

سؤال : در این جا مطرح می شود که چرا زکات و صدقات واجبه اظهارش بهتر است ؟

جواب : باید گفت : شاید به خاطر دو چیز باشد:

1 - برای این که متهم نشود یعنی مردم نگویند این فرد زکات نداده و فاسق است .

2 - یا این که دیگران ببینند و در این عمل از او پیروی کنند همان گونه که نمازهای مستحبی و نوافل را بهتر است مخفیانه و دور از چشم دیگران به جای آورد تا از ربا دورتر باشد ولی نمازهای واجب را بهتر آن است که در مسجد و جماعت به جای آورد.

## خاندان پیامبر ﷺ و دستگیری از فقراء

سیره و روش آنان به گونه ای بود که حتی صدقات را از خود فقرا و نیازمندان هم مخفی می داشتند، مخصوصا در حالات بعضی از آنان وارد شده است که شب ها انبانی را به دوش می گرفتند و صدقات را به خانه های فقرا و مساکین می بردند و مخفیانه انفاق می کردند، که اثر آن بعد از وفات بر پشت مبارکشان بود.

شرط ششم: این که صدقه و انفاق همراه با آزار و منت نباشد.

خداوند متعال می فرماید: ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ... ) ای کسانی که ایمان آورده اید! بخشش های خود را با منت و آزار باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی آورد؛ (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن، (قشر نازکی از) خاک باشد؛ (و بذرهایی در آن افشانده شود)؛ و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاک ها و بذرها را بشوید)، و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آن ها از کاری که انجام داده اند، چیزی به دست نمی آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی کند. <sup>(37)</sup>

در این آیه اشاره به این حقیقت شده که افراد با ایمان نباید انفاق های خود را در راه خدا بر اثر منت گذاردن و آزار رسانیدن، باطل و بی اثر سازند، سپس دو مثال جالب برای انفاقهایی که آمیخته با منت و آزار و ریاکاری و خودنمایی است، و انفاقهایی که آمیخته با منت و آزار و ریاکاری و خودنمایی است، و

انفاقهایی که از ریشه اخلاص و عواطف انسانی سرچشمه گرفته ، بیان شده است :

### مثال اول

قطعه سنگ محکمی را در نظر بگیرید که قشر نازکی از خاک روی آن را پوشانده باشد، بذره‌ای مستعدی در این خاک افشاندن شوند و در معرض هوای آزاد و تابش آفتاب قرار گیرند و سپس باران ، کاری جز این نمی کند که آن قشر نازک خاک را همراه بذرها می شوید و پراکنده می سازد، و سنگ سخت غیر قابل نفوذ که هیچ گیاهی در آن نمی روید با قیافه خشونت بار خود آشکار می گردد! این به خاطر آن نیست که تابش آفتاب و هوای آزاد و نزول باران مزبور، اثر بدی داشته است بلکه به خاطر آن است که محل بذرها محل نامناسبی بوده ، ظاهری آراسته ، و درونی خشن و غیرقابل نفوذ داشته است ، و تنها قشر نازکی از خاک روی آن را گرفته بوده ، در حالی که پرورش گیاه و درخت نیاز به آن دارد که علاوه بر روی زمین ، اعماق آن هم آماده برای پذیرش ریشه ها و تغذیه آن باشد.

قرآن اعمال ریاکارانه و انفاق های آمیخته با منت و آزار را که از دل های قساوت مند سرچشمه می گیرد تشبیه به آن قشر خاک می کند که روی سنگ سختی را پوشانده است ، و هیچ گونه بهره ای از آن نمی توان برد بلکه زحمات باغبان و برزگر را بر باد می دهد.

### یک مثال جالب دیگر

باغ سر سبز و خرمی را در نظر بگیرید که در زمین مرتفع و حاصل خیزی در برابر نسیم آزاد و آفتاب فراوان قرار گرفته باشد و باران های درشت و نافع در آن بیارد، و هنگامی که باران نمی بارد در پرتو ریزش شب‌نم و باران های



ریز، طراوت و لطافت و خرمی باغ دیگر میوه می دهد، زیرا گذشته از این که زمین حاصل خیز است به طوری که حتی شبنم و باران های ریز برای به ثمر رسیدن میوه های آن کافی است تا چه رسد به باران های درشت ، چون در بلندی قرار گرفته از هوای آزاد و نور کافی خورشید بهره فراوانی می گیرد و علاوه بر منظره زیبایی که از دور چشم هر بیننده ای را به خود جلب می کند از خطر سیلاب محفوظ است .

کسانی که اموال خود را برای خوشنودی خدا و استوار شدن ایمان و یقین در قلب و جان خویش انفاق می کنند، همانند این باغ هستند که محصولی پر برکت و مفید و پر ارزش خواهد شد.<sup>(38)</sup>

## اخبار و روایات در مذمت منت و ایذاء در انفاق و صدقه

1 - در کتاب وقایع الایام از رسول خدا ﷺ منقول است که فرمود: «اے لمانان بما یعطی لا یکلمه الله و لا ینظر الیه و لا یزکیه ؛ کسی که چیزی بدهد و منت گذارد، خداوند تعالی با او سخن نگوید و به او نظر نکرده و او را تزکیه نکند».

2 - عبدالرحمن سلمی روایت کرده است که حضرت رسول ﷺ فرمود: «چون سائل (فقیر) سؤال (طلب) کند، او را رد نکنید، تا از آن فارغ شود، و اگر خواستی او را جواب کنی ، جوابت با وقار و نرمی باشد، یا در حد این که چیز اندکی به او بذل نمائی ، چون با این عمل ، زمانی بر شما می رسد که سائلی سراغ شما آید (که از انس باشد نه از جن) و نگاه می کنند و شما را در نعمتی می بینند که خدای با شما کرده است .

3 - راوی گوید که روزی حضرت علی ؑ و خضر ؑ به هم رسیدند امیرالمؤمنین ؑ خطاب به خضر ؑ عرض کرد: خواستم سخنی حکمت آمیز از تو یاد گیرم .

خضر ؑ گفت : «ما احسن عطف الاغنیاء علی الفقراء رغبة فی ثواب الله ؛ چقدر زیباست مهربانی و شفقت ثروتمندان بر فقرا و بیچارگان به امید ثواب خداوند.»

در جواب امیرمؤمنان ؑ فرمود: دانی از آن زیباتر و بهتر چیست ؟

خضر ؑ گفت : بگو

حضرت علی علیه السلام فرمود: «و احسن من ذلك تيه الفقراء على الاغنياء ثقة بالله ؛ بهتر و زیباتر از این ، تکبر بیچارگان و درماندگان بر توانگران است از روی اعتمادی که به خداوند متعال دارند.»

خضر علیه السلام گفت : این جمله را باید با قلم زرین بنویسند. <sup>(39)</sup>

4 - حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند با سه دسته سخن نمی گوید: «المنان الذي لا يعطى شيئا الا بمنة ... ؛ کسی که بخشش نمی کند مگر همراه منت گذاشتن ...» <sup>(40)</sup>

5 - امام صادق علیه السلام فرمود: «من انفق ماله ابتغاء مرضات الله ثم امتن على من تصدق عليه كان كمن قال الله تعالى : اءيود اءحدكم ان تكون له جنة من نخيل و اءعناب تجرى من تحتها الانهار و له فيها من كل الثمرات فاصابه الكبر و له ذرية ضعفاء فاءصابه اعصار فيه نار فاحترقت ؛ کسی که مالش را برای جلب رضای خدا انفاق کند سپس بر کسی که صدقه را اخذ کرده است منت گذارد مانند کسی است که خدای بزرگ در این آیه فرموده است : آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما انگور داشته باشد که از زیر درختان آن ، نهرها بگذرد، و برای او در آن (باغ)، از هرگونه میوه های وجود داشته باشد، در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندانی (کوچک و ضعیف) دارد، (در این هنگام)، گردبادی (کوبنده)، که در آن آتش (سوزانی است)، به آن برخورد کند و شعله ور گردد و بسوزد؟! (همین طور است حال کسانی که انفاق های خود را برای شما آشکار می سازد؛ شاید بیندیشید (و با اندیشه ، راه حق را بیابید)!» <sup>(41)</sup>

6 - رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من اسدى الى مؤ من معروفا ثم آذاه بالكلام او من عليه فقد اءبطل الله صدقته»؛ <sup>(42)</sup> هر که چیزی به مومنی ببخشد سپس او را با سخن بیازارد و یا بر او منت گذارد خدای تعالی صدقه اش را باطل کند.

7 - رسول خدا ﷺ فرمود: من اصطنع الى اءخيه معروفا فامتن به اءحبط الله عمله و ثبت وزره ، و لم يشكر له سعيه ؛<sup>(43)</sup> هر که به برادر مؤمن خویش چیزی ببخشد و او را ممنون خود گرداند خدا عملش را باطل و وبال و گناهش را ثابت کند و سعیش را مشکور نخواهد ساخت .

8 - پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: ان الله تبارك و تعالى كره لى ست خصال و كرهتهن للاءوصياء من ولدى و اءتباعهم من بعدى : العبث فى الصلاة . و الرفث فى الصوم ، و المن بعد الصدقة ، و اتیان المساجد جنبا ، و التطلع فى الدور ، و الضحك بين القبور؛<sup>(44)</sup> همانا خدای تبارک و تعالی شش خصلت را برای من نپسندیده و من هم برای فرزندانم که وصی من می باشند و پیروان آنان نمی پسندم : بازی کردن در نماز، و جماع در روزه ، و منت گذاری پس از صدقه ، و به حالت جنابت به مسجد رفتن ، و نگاه کردن به خانه های مردم ، و خندیدن در قبرستانها.

9 - امام صادق علیه السلام فرمود: لا یدخل الجنة العاق لوالديه ، و المدمن الخمر ، و المنان بالفعال للخیر اذا عمله ؛<sup>(45)</sup> کسی که نسبت به پدر و مادرش نافرمان باشد و شخص می گسار، و آن کس که کار خوبی کرده ولی بر مردم منت میگذارد وارد بهشت نمی شوند.

10 - امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیه السلام روایت فرموده : که رسول خدا ﷺ فرموده است : لا تقوم الساعة حتى تكون الصلاة منا ، و الءمانة مغمنا ، و الزكاة مغرما الخبر؛<sup>(46)</sup> قیامت برپا نمی شود تا آن که نمازگزاران منت باشد، و امانت غنیمت بشمار آید و زکات غرامت و زیان شمرده شود.

11 - امام صادق عليه السلام فرمود: ان كانت لك يد عند انسان فلا تفسدها بكثرة المنن و الذكر لها و لكن اتبعها بافضل منهما فان ذلك اجمل بك في اخلاقك و اوجب للثواب في آخرتك ؛ <sup>(47)</sup> اگر بخششی به کسی کردی با منت گذاری بسیار و یادآوری آنرا تباه مگردان بلکه در تعقیب آن نیز بخشش نیکوتر کن زیرا این روش برای اخلاق تو زیننده تر و بیشتر موجب ثواب و پاداش آخرت تو می‌گردد.

12 - امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: الجود من كرم الطبيعة و المن تفسد الصنعة ؛ <sup>(48)</sup> بخشش از کرامت طبیعت آدمی است و منت گذاری بخشش را تباه می‌سازد.

13 - رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ثلاثة لا يكلمهم الله عز و جل : المنان الذي لا يعطى شيئا الا بمنة و المسبل ازاره ، و المنفق سلعته بالحلف الفاجر ؛ <sup>(49)</sup> با سه تن خدای عز و جل سخن نفرماید: کسی که چیزی به دیگری نمی‌بخشد مگر با منت گذاشتن ، و کسی که جامه اش روی زمین می‌کشد، و فروشنده ای که با سوگند دروغ متاع خود را به مصرف فروش برساند.

14 - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وصیت خود به امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: يا علي : كره الله عز و جل لامتي العبت في الصلاة و اممن في الصدقة ؛ <sup>(50)</sup> یا علی خدای عز و جل بازی در نماز و منت گذاری در صدقه را برای امت من نپسندیده است .

## آخرین سخن درباره صدقه همراه با منت و آزار

کسانی که در راه خداوند بذل مال می کنند ولی به دنبال آن منت می گذارند یا کاری که موجب آزار و رنجش است می کنند در حقیقت با این عمل ناپسند اجر و پاداش خود را از بین می برند.

کسی که چیزی را به دیگری می دهد و منتی می گذارد، و یا با آزار خود او را شکسته دل می سازد، در حقیقت چیزی به او نداده است، زیرا اگر سرمایه ای به او داده، سرمایه ای هم از او گرفته است، و چه بسا آن تحقیرها و شکستهای روحی به مراتب بیش از مالی باشد که به او بخشیده است.

بنابراین اگر چنین اشخاصی اجر و پاداشی نداشته باشند کاملاً طبیعی و عادلانه خواهد بود، بلکه می توان گفت: چنین افراد در بسیاری از موارد بدهکارند نه طلبکار، زیرا آبروی انسان به مراتب بالاتر از مال و ثروت است. شرط هفتم: انفاق و صدقه باید تواءم با اخلاص و خلوص نیت باشد، و آن را با ریا مخلوط نکنند.

خداوند متعال می فرماید: (يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيْتًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ)؛ کسانی که اموالشان را برای جلب خوشنودی خدا انفاق می کنند».<sup>(51)</sup>

و هم چنین در قرآن آمده است: ( . وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ) و آن ها کسی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان به

خدا و روز رستاخیز ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آن‌ها است).<sup>(52)</sup>

## انفاق های ریائی و انفاق های الهی

در این آیه خداوند به یکی از صفات متکبران خود خواه اشاره می فرماید: آن ها کسانی هستند که اگر انفاقی کنند به خاطر تظاهر و نشان دادن به مردم و کسب شهرت و مقام است، و هدف آن ها خدمت به خلق، و جلب رضایت خالق، نیست به همین دلیل در موارد انفاق پایبند استحقاق طرف نیستند، بلکه دائماً در این فکرند که چگونه انفاق کنند تا بیشتر بتوانند از آن بهره برداری به سود خود نموده، و موقعیت خود را تثبیت کنند، زیرا آن ها ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارند، و به همین جهت در انفاق هایشان انگیزه معنوی نیست، بلکه انگیزه همان شهرت و کسب شخصیت کاذب از این طریق است که آن نیز از آثار تکبر و خودخواهی است. (53)

رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامی که روز قیامت بر پا می شود منادی به گونه ای که همه بشنوند ندا می دهد: کجائید ای کسانی که مردم را عبادت می کردید. برخیزید مزدهایتان را از کسانی که برایشان کار می کردید، بگیرید، بدرستی که من (خداوند) عملی را که با چیزی از دنیا و اهلس مخلوط باشد قبول نمی کنم.

شرط هشتم: این که انفاق کننده هرگز خود را مالک حقیقی تصور نکرده بلکه خود را واسطه بین خدا و خلق بداند و همچنین آن را کوچک شمارد اگرچه زیاد باشد.

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: (وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ

(انفاق کنید از آن چه خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده است. (54)



در این آیه به یکی از آثار مهم ایمان که انفاق فی سبیل الله است دعوت کرده ، البته دعوت به ایثار و فداکاری و گذشت از مواهبی که انسان در اختیار دارد، منتها این دعوت را مقرون به این نکته می کند که فراموش نکنید: «در حقیقت مالک اصلی خداست» و این اموال و سرمایه ها چند روزی به عنوان امانت نزد شما سپرده شده ، همان گونه که قبلا در اختیار اقوام پیشین بود.

و برآستی که چنین است ، زیرا مالک حقیقی کل جهان خداوند است ایمان به این واقعیت بیانگر همین است که ما امانت دار او هستیم ، چگونه ممکن است امانت دار، فرمان صاحب امانت را نادیده بگیرد؟!

ایمان به حقیقت به انسان روح سخاوت و ایثار می بخشد، و دست و دل او را در انفاق باز می کند.

و همچنین در آیه دیگری می فرماید: ( **قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا** )؛ بگو (سرمایه) زندگی دنیا زودگذر است و پاداشهای جهان دیگر برای پرهیزگاران بهتر است. <sup>(55)</sup>

رسول خدا ﷺ فرمود: «و لا تستكثروا شيئا من الخير و ان كثر فاء عينكم ؛ چیزی از خیر را زیاد نشمارید و اگرچه در مقابل دیدگان شما زیاد باشد». <sup>(56)</sup>  
و باید بدانیم که آن چه را که خداوند در عوض صدقه به انسان می دهد بسیار عظیم است . <sup>(57)</sup>

شرط نهم : انفاق و صدقه از اموالی باشد که به آن دل بسته ، و مورد علاقه او است .

چون در قرآن مجید آمده است : ( **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ** ) هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید مگر این که از آن چه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید،...»

نکته ای که دانستنش مفید است این است که نفوذ آیات قرآن در دل‌های مسلمانان بقدری سریع و عمیق بود که بلافاصله بعد از نزول آیات اثر آن ظاهر می‌گشت .

شرط دهم : از اموالی که مورد توجه و نیاز انسان است انفاق نماید.  
در قرآن مجید آمده است : ( وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ خَصَصَةٌ ) آن‌ها دیگران را بر خود مقدم می‌دارند و هر چند شخصا شدیداً نیازمند باشند».

و هم چنین در جایی دیگر آمده است : ( وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا )؛ و غذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارند به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند».

### بهترین صدقه‌ها

- 1 - رسول اکرم ﷺ فرمود: خیر مال المرء و ذخائرہ الصدقة ؛<sup>(58)</sup> بهترین مال و پس انداز آدمی صدقه است .
- 2 - رسول خدا ﷺ فرمود: تصدقوا علیٰ اخیکم بعلم یرشده ، و راء یرسده ؛<sup>(59)</sup> به برادر دینی خود با علمی که ارشادش کند و با راء و نظری که او را محکم سازد صدقه دهید.
- 3 - نبی اکرم ﷺ فرمود: و من الصدقة ان یتعلم الرجل العلم ، و یتعلمه الناس ، و قال ﷺ : زكاة العلم تعلیمه من لا یتعلمه ؛<sup>(60)</sup> فراگیری دانش و آموختن آن به مردم از اقسام صدقه است و فرمود: آموختن علم به دیگری زکات علم عالم است .

4 - امام صادق عليه السلام فرمود: يستحب للمريض ان يعطى السائل بيده ، و يؤمر السائل ان يدعوله ؛ <sup>(61)</sup> برای بیمار مستحب است که با دست خود به سائل چیزی ببخشد و به سائل دستور دعا کردن داده شود.

5 - رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: امسک لسانک فانها صدقة تتصدق بها علی نفسک ؛ <sup>(62)</sup>

زبان خویش را نگهدار زیرا آن صدقه وجود توست .

6 - امام صادق عليه السلام فرمود: اسماع الاءصم من غیر تضجر صدقة هنيئة ؛ <sup>(63)</sup> به شخصی کر و ناشنوا مطلبی را شنوایدن بشرط آنکه نفرت و ناراحتی در آن نباشد صدقه گوارائی است .

7 - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: افضل الصدقة صدقة اللسان تحقن به الدماء و تدفع به الكريهة و تجر المنفعة الى اخيك المسلم ؛ <sup>(64)</sup> برترین صدقه ، صدقه زبان است که با سخنی از ریختن خونی جلوگیری کنی ، و گرفتاری و سختی را برطرف سازی ، و سود و نفعی را به برادر مسلمانان برسانی .

## فوائد انفاق و صدقه

برای انفاق و صدقه آثار و فوائد بسیاری بیان شده است ، اما بطور کلی سبب می شود که افراد اجتماع از هلاکت رهایی یابند و به عکس هنگامی که این مسئله فراموش شود و ثروت ها در یک قطب اجتماع جمع شود، اکثریتی محروم و بینوا بوجود می آیند و دیری نخواهد گذشت که یک انفجار عظیم در اجتماع بوجود می آید که نفوس و اموال سرمایه داران در آتش این انقلاب خواهد سوخت .

ولی برای صدقه و انفاق دو نوع فائده متصور است : اجتماعی و فردی .

## فائده اجتماعی صدقه

انفاق یکی از طرق حل مشکل فاصله طبقاتی است .

توضیح :

یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی که همواره انسان دچار آن بوده است و هم اکنون با تمام پیشرفتهای صنعتی و مادی که نصیب بشر شده است نیز با آن مواجه است ، مشکل فاصله طبقاتی است ، به این معنی که فقر و بیچارگی و تهیدستی در یک طرف ، و تراکم اموال در طرف دیگر قرار گیرد.

عده ای آن قدر ثروت بیندوزند که حساب اموالشان را نتوانند داشته باشند، و عده دیگری از فقر و تهیدستی رنج برند، به طوری که تهیه لوازم ضروری زندگی از قبیل غذا و مسکن و لباس ساده برای آنان ممکن نباشد بدیهی است که جامعه ای که قسمتی از آن بر پایه غنا و ثروت و بخش مهم دیگر آن بر فقر و

گرسنگی بنا شود قابل دوام نبوده و هرگز به سعادت واقعی نخواهد رسید، در چنین جامعه ای دلهره و اضطراب و نگرانی و بدبینی و بالاخره و دشمنی و جنگ ، اجتناب ناپذیر خواهد بود.

گرچه در گذشته این اختلاف در بین جوامع انسانی بوده است ، ولی باید گفت متأسفانه در زمان ما این فاصله طبقاتی به مراتب بیشتر و خطرناکتر شده است ، زیرا از یک سو، درهای کمک های انسانی ، و تعاون به معنی حقیقی ، به روی مردم بسته شده ، و رباخواری که یکی از موجبات بزرگ فاصله طبقاتی است با شکل های مختلف به روی آن ها باز است ، پیدایش کمونیسم و مانند آن ، و خونریزی ها و جنگ های کوچک و بزرگ و وحشتناک که در قرن اخیر اتفاق افتاد و هنوز هم در گوشه و کنار جهان ادامه دارد غالباً از ریشه اقتصادی مایه می گیرد و عکس العمل محرومیت اکثریت جوامع انسانی است ، گواه این حقیقت است .

### فوائد فردی انفاق و صدقه

یکی از اهداف اسلام این است که اختلافات غیر عادلانه ای که در اثر بی عدالتی های اجتماعی، در میان طبقه غنی و ضعیف پیدا می شود از بین برود و سطح زندگیشان را بدون کمک دیگران رفع کنند بالا بیاورد، و حداقل لوازم زندگی را داشته باشند، اسلام برای رسیدن به این هدف برنامه وسیعی در نظر گرفته است که از جمله آن ها تحریم رباخواری و تشویق به انفاق و کمکهای مالی می باشد. (65)

### فوائد فردی انفاق و صدقه

آن گونه که از آیات قرآنی و سخنان معصومین علیهم السلام استفاده می شود، انفاق و صدقه علاوه بر فوائد اجتماعی، فایده های بسیاری هم در دنیا و هم در آخرت برای انفاق کننده دارد از جمله:

فایده اول: که بسیار هم مشهور است این است که: صدقه هفتاد نوع مرگ بد را دفع می کند.

1 - امام صادق علیه السلام فرمود: «البر و الصدقة يدفعان عن صاحبهما سبعین میتة السوء؛ نیکی و صدقه هفتاد نوع مرگ بد را از صاحبانشان (نیکوکار و انفاق کننده) دفع می کنند.» (66)

2 - پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هم فرمود: «الصدقة تدفع میتة السوء؛ صدقه مرگ بد (دلخراش) را منع (دفع) می کنند.» (67)

- 3 - هم چنین پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «ان من يموت بالذنوب  
 اكثر ممن يموت بالاجال و من يعيش بالاحسان اكثر ممن يعيش بالاجال ؛ به  
 درستی که کسانی که به وسیله گناهان می میرند بیشتر از کسانی هستند که با  
 مرگ طبیعی از دست می روند و همچنین کسانی که با احسان و نیکوکاری  
 زندگی (عمر بیشتری) می کنند بیشتر از کسانی هستند که عمر طبیعی دارند».<sup>(68)</sup>
- 4 - امام صادق عليه السلام فرمود: «من تصدق في كل يوم اءو ليلة ، ان كان يوم  
 فيوم ، و ان كان ليل فليل ، دفع عنه اءلهدم و السبع و ميتة السوء؛ هر کس در  
 روز و شب صدقه دهد، از زیر آوار رفتن و آسیب درنده و مرگ بد ایمن می  
 ماند اگر در روز صدقه دادن همان روز و اگر در شب داد همان شب ایمن است  
 ».<sup>(69)</sup>
- 5 - امام باقر عليه السلام فرمود: «ان الصدقة لتدفع سبعين علة من بلايا الدنيا مع  
 ميتة السوء، ان صاحبها لا يموت ميتة سوء اءبدا؛ همانا صدقه هفتاد گونه علت از  
 (بلاها و) و ناگواری های دنیا و مردن بد (دلخراش) را از انسان بر می دارد. و  
 انفاق کننده (صدقه دهنده) هرگز به مرگ بد (دلخراش) مبتلا نمی شود».
- 6 - امیرمؤمنان علی عليه السلام فرمود: «بالصدقة تفسخ الاجال ؛ با صدقه دادن  
 مرگ و میر به تاءخیر افتاده دور می شود».<sup>(70)</sup>
- 7 - و هم چنین امام علی عليه السلام فرمود: «الصدقة تقى مصارع السوء؛ صدقه  
 دادن انسان را از بد مردن حفظ و نگهداری می کند».<sup>(71)</sup>

## پاسخ به یک اشکال مهم

«اشکال» در بعضی از روایات آمده است که صدقه باعث می شود که اجل (مرگ) انسان به تاءخیر می افتد، آیا این سخن با آن سخنی که گفته می شود که هر انسانی زمان مرگش معین است و لحظه ای تاءخیر نمی افتد منافات ندارد؟  
«جواب» بدون شک انسان دارای دوگونه سرآمد (اجل) است :

1 - سرآمد و اجل حتمی که پایان استعداد جسم انسان برای بقا است ، و با فرارسیدن آن هرچیز به فرمان الهی پایان می پذیرد.

2 - سرآمد و اجل معلق ، که با دگرگونی شرایط دگرگون می شود، برای مثال ، انسانی دست به انتحار و خودکشی می زند در حالی که اگر این گناه کبیره را انجام نمی داد سالها زنده می ماند، و یا بر اثر روی آوردن به مشروبات الکلی و مواد مخدر و شهوترانی بی حد و حساب توانائی جسمی خود را در مدت کوتاهی از دست می دهد، در حالی که اگر این امور نبود سالیان بسیاری می توانست عمر کند.

این ها اموری است که برای همه قابل درک و تجربه است ، و احدی نمی تواند آن را انکار کند.

در زمینه حوادث ناخواسته نیز اموری وجود دارد که مربوط به اجل معلق است که آن نیز قابل نمی باشد.

بنابراین اگر در روایات فراوانی آمده است که انفاق در راه خدا یا صلہ رحم ، عمر را طولانی و بلاها را برطرف می سازد در حقیقت ناظر به همین عوامل است .



و هرگاه ما این دو نوع اجل و سرآمد عمر را از هم تفکیک نکنیم درک بسیاری از مسائل در رابطه با قضا و قدر و تاءثیر جهاد و تلاش و کوشش در زندگی انسان ها لاینحل می ماند.

این بحث را ضمن یک مثال ساده می توان روشن ساخت ، و آن این که : انسان یک دستگاه اتومبیل و تهیه می کند که طبق پیش بینی های مختلفی که در ساختمان آن به کار رفته می تواند مثلا بیست سال عمر کند، اما مشروط به این که به آن دقیقا برسند، و مراقبت های لازم را به عمل آورند، در این صورت اجل حتمی این اتومبیل همان بیست سال است که از آن فراتر نمی رود.

ولی اگر مراقبت های لازم انجام نشود و آن را به دست افراد ناآگاه و لابلایی بسپارند و بیش از قدرت و ظرفیت آن کار بکشند، و در جاده های پر سنگلاخ همه روزه آن را به کار گیرند ممکن است عمر بیست ساله آن به نصف ، یا به عُشر تنزل پیدا کند، این همان «اجل» معلق آن است .<sup>(72)</sup>

فایده دوم : این که صدقه هفتاد نوع شر و بلا را دفع می کند.

1 - امام صادق علیه السلام «الصدقة باليد تقى السوء ميتة و تدفع سبعين نوعا من اءنواع البلاء؛ صدقه بوسیله دست ، نگهدارنده انسان از مرگ بد (دلخراش) و دفع کننده هفتاد نوع از انواع بلاها (ناگواری ها) است .<sup>(73)</sup>

2 - امام باقر علیه السلام فرمود: «ان الصدقة لتدفع سبعين بلیة من بلايا الدنيا مع ميتة السوء، ان صاحبها لا يموت ميتة السوء اءبدا مع ما يدخر لصاحبها فى الاخرة ؛ بدرستی که صدقه هفتاد نوع بلا از بلاهای دنیا همراه با مرگ بد (دلخراش) از انسان بر می دارد، و هم چنین انفاق کننده (دهنده صدقه) هرگز با مرگ بد (دلخراش) از دنیا نمی رود، بلکه همراه صاحبش به آخرت می رود.<sup>(74)</sup>

3 - رسول خدا ﷺ فرمود: «اءلصدقة تدفع عن صاحبها آفات الدنيا و فتنة القبر و عذاب يوم القيمة ؛ صدقه از صاحبش آفات دنیا و عذاب قبر و عذاب در روز قیامت را دفع می کند.

فایده سوم : این که انفاق و صدقه در صبحگاهان و هنگام مسافرت بلا و شر را از انفاق کننده دفع می کند.

1 - از ابوولاد روایتی را از امام صادق عليه السلام نقل نموده که فرموده است : «بکروا بالصدقة ، و ارغبوا فيها فما من مؤ من يتصدق بصدقة يريدها ما عند الله ليدفع الله بها شر ما ينزل من السماء الى الارض في ذلك اليوم ؛ آغاز کنید صبح را با صدقه و به آن راغب باشید، پس آن چه را که مؤ من صدقه می دهد اراهه می کند بوسیله ما عندالله را هر آینه دفع می کند خداوند بوسیله آن صدقه شر و عواقب آن چه را که از آسمان به زمین در آن روز نازل می شود.»<sup>(75)</sup>

2 - و هم چنین امام صادق عليه السلام فرمود: «باکروا بالصدقة فان البلا يا لا يتخطاها و من تصدق بصدقة اءول النهار دفع الله عنه شر ما ينزل من السماء في ذلك اليوم ، فان تصدق اءول الليل دفع الله عنه شر ما ينزل من السماء في تلك الليلة ؛ بامدادان صدقه دهید، زیرا بد بر صدقه نمی گذرد، و هرکه در آغاز روز صدقه داد، شر و بدی (ناگواری هایی) که در آن روز از آسمان فرود می آید را خداوند از او برطرف می کند، و اگر در اول شب صدقه دهد خدای تعالی شر و بدی آن شب را که از آسمان نازل می گردد را از او دفع می کند.»<sup>(76)</sup>

3 - امام صادق عليه السلام فرمود: «من تصدق في يوم اءو ليلة ان كان يوم فيوم و ان كان ليلة فليدفع الله عنه الهدم و السلع و ميتة السوء؛ هر کس در روز و شب صدقه دهد، از زیر آوار رفتن و آسیب درنده و مرگ بد ایمن می ماند، اگر در روز صدقه دهد همان روز و اگر در شب صدقه دهد داد در همان شب.»<sup>(77)</sup>

فایده چهارم و پنجم : انفاق و صدقه فقر را زائل و عمر را طولانی می کند.

1 - امام صادق علیه السلام فرمود: «البر و الصدقة یفیان الفقر و یزیدان فی العمر؛ نیکوکاری و صدقه فقر را از بین برده و عمر را زیاد می کند.»<sup>(78)</sup>

2 - از خبری از ابو حمزه ثمالی نقل شده که گفته است : اگر خواستی که خداوند خانه ات را طیب و پاکیزه و در روزی که او را ملاقات می کنی گناهات را ببخشد: «فعلیک بالبر و صدقة السر و صلة الرحم فانهن یزدن فی العمر و ینفیک الفقر و یدفعن عن صاحبهن سبعین میتة سوء؛ بر تو باد احسان و صدقه پنهانی و صله رحم ، که عمر را زیاد می کنند و فقر را از بین می برند و هفتاد نوع مرگ بد (دلخراش) را از صاحبانش (انفاق کننده و صدقه دهندگان) را دفع می کند.»<sup>(79)</sup>

فائده ششم : صدقه کلید روزی است .

1 - امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «استنزلوا الرزق بالصدقة ...؛ با صدقه روزی را از خدا دریافت کنید، هر کس یقین به جایگزین دارد از صدقه خودداری نمی کند.»<sup>(80)</sup>

2 - امام صادق علیه السلام فرمود: «و الذی بعث جدی بالحق نبیا ان الله لیرزق العبد علی قدر المروة ؛ قسم به کسی که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به حقیقت به پیامبری برانگیخت ، بدرستی که خداوند روزی بنده اش را به اندازه مروت و (جوانمردیش) می دهد.»<sup>(81)</sup>

3- امام صادق علیه السلام فرمود: «ان لكل شیء ٔ مفتاحا و مفتاح الرزق الصدقة ؛ هر چیزی کلیدی دارد و کلید روزی صدقه است .»<sup>(82)</sup>

فایده هفتم : خداوند در مقابل مالی که صدقه داده شده ، عوض می دهد.

خداوند متعال در قرآن می فرماید: ( قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ) هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید جای آن را پر می کند و او بهترین روزی دهندگان است

« (83)

## اموال خود را بیمه کنید

یکی از مفسران در ذیل این آیه شریفه ، تحلیل جالبی دارد، می گوید عجیب است که تاجر هنگامی که بداند یکی از اموالش در معرض تلف است حاضر است آن را حتی به صورت نسیه بفروشد، هرچند طرف فقیر باشد، می گوید: این بهتر است که بگذارم نابود شود.

و اگر تاجری در چنین شرایطی اقدام به فروش اموالش نکند تا نابود شود او را «خطاکار» نامند.

اگر در چنین شرایطی ، خریدار سرمایه داری پیدا شود و به او فروشد او را «بی عقل» معرفی می کنند.

و اگر علاوه بر همه این ها خریدار با داشتن تمکن مالی همه گونه وثیقه بسپارد و سند قابل اطمینانی نیز بنویسد در عین حال به او فروشد «دیوانه اش می خوانند.

ولی تعجب در این است که ما همه این کارها را انجام می دهیم و هیچ کس آن را جنون نمی شمرد.

زیرا تمام اموال ما قطعا در معرض زوال است و خواه ناخواه از دست ما بیرون خواهد رفت ، و انفاق کردن در راه خدا یک نوع وام دادن به او است ، و ضامنی بسیار معتبر یعنی خداوند بزرگ فرموده : «و ما (وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ)؛ هر چه را انفاق کنید عوضش را می دهد» و در عین حال املاک خود را نزد ما گروگان گذاشته ، چراکه هر چه در دست انسان است ، عاریتی از ناحیه اوست (و محکمترین سندها را از کتب آسمانی در این زمینه در اختیار ما نهاده).

اما با همه اینها بسیاری از اموال خود را انفاق نمی کنیم و می گذاریم از  
دستمان برود، نه اجرای داریم و نه شکری .<sup>(84)</sup>

## عوض صدقه در سخنان معصومین علیهم السلام

1 - در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خوانیم : «من اء یقن بالخلف سخت نفسه بالنفقة ؛ کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود.»<sup>(85)</sup>

2 - ابواسحق گفته : که امیر مؤمنان علی علیه السلام چهار درهم داشت و جز آن چیزی در نزد حضرتش نبود، یک درهم را به شب ، و یک درهم را به روز یک درهم را نهانی و یک درهم را آشکارا صدقه داد، چون خبر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمودند:

یا علی ! چه چیزی تو را وادار به این کار کرد؟

گفت : وفا کردن خدا به وعده اش ، که خدای تعالی این آیه شریفه (بقره ، 274) را نازل فرمود: آن کسانی که مالهای خود را در شب و روز و پنهان و آشکارا انفاق می کنند پاداش ایشان در نزد پروردگارشان است .»<sup>(86)</sup>  
فایده هشتم : انفاق و صدقه باعث بی نیازی و فراوانی و برکت اموال می شود.

آن گونه که عملاً تجربه شده است و معصومین علیهم السلام بر آن تصریح نموده اند  
آن است که صدقه به سرعت باعث بی نیازی و فراوانی و برکت اموال می شود:  
امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمودند که آن حضرت فرمود:  
«تصدقوا، فان الصدقة تزید فی المال کثرة ، تصدقوا یرحمکم الله ؛ صدقه دهید، زیرا که صدقه مال را زیاد می کند، و صدقه دهید، خدایتان شما را بیامرزد.»<sup>(87)</sup>  
فایده نهم : انفاق و صدقه باعث اداء دین می شود

در این باره امام صادق علیه السلام فرمود: «ان الصدقة تقضى الدين و تخلف بالبركة ؛ به تحقیق صدقه دین (قرض) را ادا می کند، و برکت جایگزین آن می شود.»<sup>(88)</sup> در این باره در روایات آمده است که مستحب است که انسان قرض کند و صدقه بدهد، برای این که باعث وسعت در اداء آن چه قرض گرفته شده می شود.

فایده نهم: انفاق و صدقه داروی درمان بیماریهاست .

صدقه سودمندترین داروها و سریعترین چیز برای دفع بیماری هاست ، به همین جهت است که به ما امر کرده اند که صدقه بدهیم ، بلکه تصریح شده به این که بیمار با دستن خودش انفاق کند:

1 - امام صادق علیه السلام فرمود: «داووا مرضاکم بالصدقة و ما علی اءحدکم اءن یتصدق بقوت یومه ان ملک الموت یدفع الیه الصک بقبض روح العبد فیتصدق ، فیقال له : رد علیه الصک ؛ بیمارانتان را با صدقه دادن درمان کنید، و هرکس روزی خویش را صدقه داده به او گفته می شود که سند قبض روح را به فرشته برگردان.»<sup>(89)</sup>

2 - مردی به امام هفتم علیه السلام شکایت کرد که ده نفر افراد خانواده ام همه بیمارند. حضرت علیه السلام فرمود: «داووهم بالصدقة فلیس شیء اءسرع اجابة من الصدقة و لا اءجدی منفعة علی المریض من الصدقة ؛ آنان را با صدقه دادن درمان کن ، زیرا هیچ چیزی سریع الاجابه تر و سودمندتر از صدقه نیست.»<sup>(90)</sup>

3 - امام صادق علیه السلام فرمودند: «یستحب للمریض اءن یعطى السائل بیده و یاءمر السائل اءن یدعو له ؛ برای مریض مستحب است که با دستن خودش به فقیر عطا کند و امر شده است که فقیر هم او را دعا کند.»<sup>(91)</sup>



4 - رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: «اذا اردت ان يصح الله بدنك فاءكثر من الصدقة؛ اگر می خواهی خدایت تندرستی بخشد، صدقه بسیار بده.»  
(92)

5 - رسول خدا ﷺ فرمود: «تصدقوا و داووهم مرضاكم بالصدقة فان الصدقة تدفع عن الاعراض و الامراض و هي زيادة في اعماركم و حسناتكم؛ صدقه دهید، و بیمارانتان را با صدقه دادن درمان کنید زیرا صدقه عوارض و بیماری ها را از بین می برد و سبب زیاد شدن عمرها و خوبی های شما می گردد.»  
(93)

فایده یازدهم: آن است که دعای فقرا در حق انفاق کننده مستجاب می شود. اگرچه بر فقرا واجب نیست که معطی صدقه را دعا کنند ولی از آن ها خواسته شده است موقعی طلب می کنند همراه با دعا باشد.  
امام سجاد عليه السلام فرمود: «دعوة السائل الفقير لا ترد؛ دعای سائل فقیر رد نمی شود.»  
(94)

فایده دوازدهم: انفاق و صدقه باعث می شود که فرزندان و اعقاب صدقه دهنده (انفاق کننده) تا هزار سال از آن سود ببرند.  
آن گونه که در اخبار وارد شده است، صدقه باعث می شود که اعقاب (فرزندان بعد از او) تا هفت طبقه یا هفتاد طبقه یا هزار سال از آن سودمند گردند.

1 - امام صادق عليه السلام فرمود: «ما احسن عبد الصدقة في الدنيا الا احسن الله الخلافة على ولده من بعده...؛ هیچ بنده ای صدقه نیک نداد جز آن که خدای تعالی جایگزین بهترین در فرزندان بعد از او کرامت فرمود...»  
(95)

2 - امام صادق عليه السلام در ذیل آیه شریفه (وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا) اما

دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در شهر بود. و زیر آن گنجی متعلق به آن ها وجود داشت و پدر آن ها مرد صالحی بود» فرمود: «انه کان بینهما و بین ذلک الاب الصالح سبعة آباء؛ بین این دو فرزند و پدر آن ها هفت طبقه (پشت) فاصله بوده است.» (96)

3 - امام صادق علیه السلام فرمود: «ان الله لیحفظ ولد المؤمن الی اءلف سنة؛ بدرستی که خداوند فرزندان مؤمن را تا هزار سال (بعد از او) حفظ می کند.» (97)

فایده سیزدهم: انفاق و صدقه آفت و تلف را از مال دفع می کند انفاق و صدقه قبل از این که به حال محرومان مفید باشد به نفع سرمایه داران هست، یعنی؛ تعدیل ثروت حافظ ثروت است، چنان که معصومین علیهم السلام در سخنان خود به این حقیقت اشاره کرده اند از جمله:

1 - امام صادق علیه السلام فرمود: «حصنوا اءموالکم بالزکاة و اءنا ضامن لکل ما یتوی فی برء و بحر بعد اءداء حق الله فیہ من التلف؛ مال های خود را با دادن زکات بیمه نمائید و من ضامنم هر مالی که در خشکی یا دریا تباہ می گردد، اگر حقوق خدا در آن مال داده شود از تلف شدن مصون ماند.» (98)

2 - امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «ما هلك مال فی بر و لا بحر الا لمنع الزکاة منه فحصنوا اءموالکم؛ هیچ مالی در خشکی و دریا تباہ نگردد مگر به خاطر ندادن زکات، مال های خود را با دادن زکات بیمه نمائید.» (99)

فایده چهاردهم: انفاق و صدقه باعث عزت و دوام دولت می گردد. بعضی از روایان گفته اند که فرعون، موقع عشاء دستور می داد به این که درب ها باز شوند و ایتام و فقراء و غریبان را بر سر سفره اش حاضر می کردند و به همین خاطر خداوند به او چهارصد سال فرصت داد. فایده پانزدهم: صدقه موجب اجابت دعا می شود.

فایده شانزدهم : انفاق و صدقه کفاره گناهان صغیره و کبیره است .

1 - امام صادق علیه السلام فرمود: «ان صدقة اللیل تمحو الذنب العظیم ؛ بدرستی که صدقه در شب گناهان بزرگ را محو (نابود) می کند.»<sup>(100)</sup>

2 - و هم چنین امام صادق علیه السلام فرمود: «اءلصدقة جنة عظيمة من النار؛ صدقه سپر عظیمی در مقابل آتش است.»<sup>(101)</sup>

فایده هفدهم : خداوند صدقه را از حج و آزاد کردن بنده بیشتر دوست دارد.

فایده هیجدهم : انفاق و صدقه در دستان خود خدا قرار می گیرد.

به همین خاطر است که در اخبار وارد شده است که انسان بعد از دادن صدقه دست خود را ببوسد.

1 - امام سجاد علیه السلام به هنگام صدقه دادن دست خود را می بوسید، سبب این کار را پرسیدند، امام علیه السلام فرمود: «ما تقع صدقة المؤمن فی ید السائل حتی تقع فی یدالله تعالی ...؛ صدقه مؤمن هنوز به دست سائل نرسیده به دست خدای تعالی می رسد.»<sup>(102)</sup>

3 - امام صادق علیه السلام فرمود: «ما من شیء الا و کل به ملک الا الصدقة فانها تقع فی ید الله ؛

هیچ چیزی نیست جز آن که فرشته ای بر آن گمارده شده مگر صدقه که آن در دست خداوند قرار می گیرد.

## فوائد اخروی انفاق و صدقه

1 - اثر صدقه در قبر

رسول خدا ﷺ فرمود: «ان الصدقة لتطفى عن اهلها حر القبور...؛ صدقه گرمای قبر انفاق کنندگان (صدقه دهندگان) را تخیف می دهد.»<sup>(103)</sup>

## 2 - اثر صدقه در قیامت

1 - رسول خدا ﷺ فرمود: «كل امری ء في ظل صدقة حتى يقضى بين الناس ؛ هر انسانی در روز قیامت در سایه صدقه خود خواهد بود تا خدا به حساب مردم رسیدگی کند.»<sup>(104)</sup>

2 - رسول خدا ﷺ فرمود: «سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله :  
امام عادل ؛  
و شاب نشاء في عبادة الله ؛  
و رجل قلبه يتعلق بالمساجد؛  
و رجلان تحابا في الله و اجتماعا على ذلك و افترقا عليه ؛  
و رجل دعته امرأة ذات منصب ؛  
و جمال ، فقال : انى اءخاف الله تعالى ؛  
و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتى لم تعلم يمينه ما تنفق شماله و رجل ذكر  
الله خاليا ففاضت عيناه ؛ هفت کس هستند که در سایه عرش الهی خواهند بود  
در روزی که سایه ای غیر از سایه او نباشد:  
امام عادل ، و جوانی که در عبادت نشو و نما کند،  
و شخصی که با دست راست صدقه دهد و از دست چپ مخفی بدارد،  
و شخصی که خدا را در خلوت یاد کند و اشک هایش از خوف الهی جاری  
گردد،

و شخصی که برادر مؤ من خود را مشاهده کند، و به او بگوید که تو را از  
برای خدا دوست می دارم ، و شخصی که از مسجد بیرون رود و قصد داشته  
باشد که دوباره به سوی مسجد باز گردد،  
و شخصی که زن زیاروئی او را به سوی خود خواند و آن شخص بگوید که  
من از خداوند می ترسم . (105)

## فصل چهارم : حکایت های متنوع پیرامون صدقه و انفاق

### 1 - خیر و برکت برای مقدس اردبیلی

سید محدث نبیل ، سید نعمة الله جزایری در کتاب «الانوارالنعمانیه» حکایت کرده که مرحوم مقدس اردبیلی (اعلی الله مقامه) در سال گرانی تقسیم می کرد با فقرا آن چه داشت از اطعمه ، و می گذاشت برای خود مثل یکی از ایشان . پس یکی از سال های گرانی چنین کرد عیالش در خشم شده و گفت : مرا و فرزندان مرا در چنین سال وا گذاشتی که از مردم سؤال کنیم !؟

پس او را گذاشت و رفت به مسجد کوفه برای اعتکاف . چون روز دوم شد مردی به در خانه آمد و با او بود چند بار گندم پاک و پاکیزه ، و آرد نرم نیکو . پس گفت که : این را فرستاده برای شما صاحب منزل و او معتکف است در مسجد کوفه .

چون مقدس برگشت از اعتکاف ، زنش به او گفت : طعامی که فرستادی با اعرابی طعام نیکویی بود!

پس حمد الهی به جای آورد. و او را از آن طعام خبری نبود. (106)

## 2 - پاداش مرحوم آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی

روزی مرحوم آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی در کربلا از خانه به عزم حرم بیرون آمد و در آن روزها خیال سفری داشت ، در بین راه شخصی (بدو) برخورد و سؤال کرد. پس وجه قلیلی که همراه داشت و غیره از او همراه و در منزل چیزی نداشت به او داد.

و پس از زیارت از حرم بیرون آمد و در صحن در ایوان حجره قبلی متصل به سمت غربی نشست . پس سیدی از کفشداری بیرون آمد و میل به سمت ایشان کرد. و چون نزدیک شد، بعد از سلام بدون سؤال و جواب و شناختن سابق چیزی (که) در مشت خود داشت ، در دست ایشان گذاشت و رفت . دیگر او را ندید و پیش از آن هم هرگز ندیده بود. و آن وجه مقدار کفایت سفرشان بود که در نظر داشتند. (107)

## 3 - طب و نام و ثروت به خاطر یک ایثار

مرحوم حاج میرزا خلیل تهرانی که در سداد و صلاح و فن طب سرآمد دهر، و مقبول عامه و خاصه ، و مطبوع و محبوب همه علماء عراق بود... نقل کرد که :

من در علم طب چندان درسی نخواندم و استادی ندیدم ، همه این مهارت و بصیرت از برکت دادن یک نان بود. و آن چنان بود که در جوانی به قصد زیارت (حضرت) معصومه علیها السلام مشرف شدم به قم ، و در آن جا، بلکه در (همه) جاهای دیگر، گرانی سختی بود که نان به زحمت به دست می آمد. و در آن زمان نزاع

بود ما بین دولت ایران و روس ، و اسراء (جنگ را) آورده بودند، و در بلاد متفرق کرده بودند؛ از زن و مرد و صغیر و کبیر. و من در یکی از حجرات دارالشفاء که عمارتی است در زیر مدرسه متصل به صحن شریف و در او حجراتی است که غربا و مترددین منزل می کنند منزل کرده بودم . روزی به بازار رفتم ، و رنج فراوانی کشیدم تا نانی بدست آوردم و قصد منزل کردم . در بین راه به زنی از اسرای نصاری رسیدم که طفلی در بغل گرفته بود و از گرسنگی رخسارش زرد شده بود چون مرا دید گفت : شما مسلمان رحم ندارید، که خلق را اسیر می کنید و گرسنه نگاه می دارید.

پس بر او رقت کردم ، و آن نان را به او دادم و از او گذشتم . روز چیزی نخورده ، شب نیز چیزی نداشتم . تنها در منزل نشسته بودم . ناگاه مردی داخل حجره شد و گفت : بی بی مرا دردی رسیده که بی طاقت شده (و نام آن بیمار را برد) اگر طبیبی سراغ داری که علاجش را بیرسم . بر زبانم جاری شد که فلان چیزی خوب است .

گمان کرد که من طبیبم . رفت و (نام دارو را) گفت . پس (بیمار آن را) ساخت و خورد؛ فورا بهبود یافت . ساعتی نکشید که همان مرد آمد با یک مجموعه که در آن انواع غذاها بود، با یکصد اشرفی ، و معذرت و تشکر بسیار. فردای آن روز قضیه درد و دوا فوری خود را برای آشنایان نقل کرد، که چنین طبیب و مداوا ندیده بودم ، و بعضی از ایشان به پاره ای امراض مبتلا بود؛ جویای منزل من شد و پرسید. به همان نحو که مفردات بدون معرفت به اصل مزاج و طبیعت آن دوا چیزی گفتم و رفت و خورد و شفا یافت .

خوب و بین مردم منتشر شد. بر من هجوم آوردند. به همان نحو چیزی می گفتم و خوب می شدند. (به تدریج) سود زیادی به دستم آمد.



پس تحفه طیبی (حکیم مؤمن را) پیدا کردم ، و مراجعه کردم که لامحاله ( اسامی مفردات و امزجه آن ها را یاد گیرم . چندی در آن جا ماندم . آن گاه برگشتم به تهران و به مراجعه کتب (مشغول شدم). در اندک وقتی معروف و مشهور (شدم) و نامم در اسامی استادان ثبت شد. و همه آن از اثر آن قرص نان بود. (108)

#### 4 - نجات از مرگ به پاداش پناه دادن به فراری

منقول از کتاب «مستطرف» ابشیهی است که : مردی عباس نام از ملازمان و افسران مأمون نقل کرد که : روزی وارد بغداد شدم و به خدمت مأمون رسیدم . دیدم در مقابل او مردی نشسته (است) و با زنجیر او را محکم بسته اند . مأمون به من متوجه شد، و گفت :

این مرد را بیر (و) با کمال مواظبت تا فردا محافظت کن و اول صبح او را به نزد من حاضر کن .

عباس گوید: من به ملازمان خود گفتم او را به منزل شخص من بردند و خودم او را محافظت می کردم . حس کنجکاوی مرا تحریک کرد که از او سؤالاتی بنمایم .

گفتم : تو اهل کجا هستی ؟

گفت : از دمشق شام .

گفتم : در کدام محله ای سکونت داشتی ؟

گفت : فلان محله .

عباس گفت : فلان شخصی را می شناسی ؟ (و اسم او را ذکر کرد).

آن مرد گفت : شما از کجا او را می شناسی ؟

عباس گفت : او را با من قضیه ای است .

آن مرد گفت : تا آن قضیه را نگوئی جواب نخواهم داد.

عباس گفت : قضیه من این است که من وقتی فرمانده دمشق بودم تا این که اهالی آن شورش کردند و بر دولت یاغی شدند و تمام فرماندهان فرار کردند . من در کوچه های دمشق با کمال ترس و خوف پناهگاهی برای خود جستجو

می کردم . به ناگاه دیدم شورشیان مرا تعقیب کردند. چون دیدم با خطری بزرگ روبه رو شدم ناچار پا به فرار نهادم . آن ها مرا گم کردند. رسیدم به در خانه همین مرد که حال او را از تو سؤال کردم . دیدم بر درخانه نشسته است . گفتم :  
مرا پناه دهد که شورشیان مرا تعقیب کردند. گفت : بسم الله ، وارد خانه شو .

او مرا داخل صندوقخانه خود کرد که زن او نیز در آن جا بود. در آن حال جمعی از شورشیان داخل خانه شدند. گفتند: آن مرد فراری اینجا است ؟

آن مرد گفت : اینجا نیست ؟ و اگر باور ندارید خانه را تفتیش کنید. و چون خانه را تفتیش کردند و پیدا نکردند، آمدند طرف صندوقخانه . گفتند: باید در این جا باشد.

زن او با صدای بلند فریاد زد که : وارد اینجا نشوید که من سر برهنه هستم . جماعت شورشیان ناامید شدند و برگشتند.

من مدت چهار ماه با کمال احترام در آن جا ماندم . ابا از اسم من و فامیل من سؤال نکردند، تا این که شهر آرامش پیدا کرد. این وقت من رخصت گرفتم که بروم از خانه و خدم خود خبری بگیرم .

آن مرد گفت : اجازه نمی دهم تا قسم یاد کنی دوباره به این جا برگردی . و من قسم یاد کردم و بیرون رفتم . و چون از غلامان خود خبری نیافتم ، به خانه آن مرد مراجعت کردم .

گفت : حالا چه اراده داری ؟

گفتم : میل دارم که به بغداد بروم .

گفت : قافله بعد از سه روز حرکت می کند.

بعد دیدم به خادم خود می گوید: فلان اسب را آماده سفر کن . خیال کردم که او قصد مسافرتی دارد، ولی چون وقت خروج قافله شد پیش من آمد و به من گفت : فلانی ، زود باش که به قافله برسی و عقب نمانی .

و من در حالی که در فکر خرجی راه بودم از جای خود حرکت کردم . ناگهان دیدم آن مرد با همسر خود ایستاده و یک بقمچه ای از عالیترین لباس ها به من داد. و شمشیری و کمربندی بر کمر من بستند. و دو صندوق بر پشت استری بار کردند و نسخه اشیاپی که در صندوق ها بود به من دادند که در توی آن پنج هزار درهم بود، با اشیاء دیگر. و آن اسبی را که با تمام لوازم سفر آماده کرده بودند حاضر نمود. و به من گفت : بسم الله ، سوار شو، و این غلام سیاه نیز خدمت شما می کند. و شروع کردند از من عذرخواهی کردن .

حالا من از آن مرد می پرسم . و از کثرت اشتغال فرصت پیدا نکرده ام کسی را به دمشق بفرستم تا از او خبری بیاورد و من به او خدمتی بنمایم و اظهار اخلاصی به او کرده باشم .

آن مرد چون این قصه را بشنید گفت : خدا همان مرد را بدون زحمت به تو رسانید. من همان مرد هستم و به سبب گرفتاری هایی که به من وارد گردید وضع مرا تغییر داده ، از این جهت مرا نشناختی . و جزئیات قضیه را که من فراموش کرده بودم نقل کرد.

عباس چون یقین کرد که همان مرد است و کاملاً او را شناخت ، بی اختیار از جای برخاست و زنجیر از دست و گردن او برداشت و سر و صورت او را چند بوسه که حاکی از مهربانی فوق العاده بود بزد. و گفت : ای برادر عزیز، سبب گرفتاری تو چیست ؟

گفت : شورشی در دمشق مثل سابق رخ داد، و به من منسوب شد و من جزء مجرمین و محرکین آن شورش قلمداد شدم و مرا بعد از کتک کاری مفصل به این حالت که دیدی به بغداد فرستادند و قطعاً مأمون مرا خواهد کشت . و بعضی از غلامان من با من آمدند، و در فلان محله رحل اقامت انداخته اند تا خبر مرا به دمشق برسانند. اگر شما مرحمت بفرمایید و آن غلام را حاضر بنمایید که من وصیت خود را به آن غلام بنمایم ، تو به من پاداش کرده ای و عوض داده ای .

عباس بعد از این که زنجیرهای او را باز کرد، غلام او را حاضر نمود وقتی چشم آن مرد به غلام خود افتاد در حالی که گریه گلوگیر او شده بودند وصیت می نمود.

عباس ده اسب و ده صندوق و ده هزار درهم و پنج هزار دینار با سایر لوازمات سفر آماده کرد و به معاون خود گفت : این مرد را تا حدود انبار مشایعت بنما و برگرد.

آن مرد گفت : ابداً نخواهم رفت ، زیرا تقصیر من پیش مأمون خیلی مهم است و اگر تو عذر بیاوری که او فرار کرده البته در خطر واقعی شد، و بالاخره مرا هم دوباره پیدا خواهند کرد و به بدترین صورتی به قتل خواهند رسانید. و من از بغداد بیرون نمی روم تا خبر تو را بدانم . و اگر به احضار من محتاج شدی حاضر شوم . عباس رو به طرف معاون خود کرد و گفت : حالا که قضیه به این جا رسید، او را به محلی که خودش می خواهد ببر. من فردا به نزد مأمون می روم ؛ اگر به سلامت ماندم به او خبر می دهم ، و اگر کشته شدم او را با جان خود حمایت کرده ام ؛ چنان که او مرا با جان خود حمایت نمود. ولی تو را به خدا قسم می دهم ، که او را صحیحاً سالماً به وطن خود برسانی .

معاون به فرموده عمل نمود و او را به آن محلی که خودش می گفت انتقال داد.

و چون صبح شد، هنوز عباس از نماز صبح فارغ نشده بود که مأمور مأمون وارد شد و گفت: مأمون می گوید که آن مرد را حاضر کنید. عباس می گوید: در حالی که کفن خود را زیر لباس های خود پوشیدم و حنوط را بر خود پاشیدم، به نزد مأمون رفتم. تا مرا دید، گفت: پس آن مرد را چرا نیاوردی؟ به خدا قسم اگر بگویی فرار کرده، گردنت را می زنم. گفتم: یا امیرالمؤمنین، فرار نکرده. اجازه دهید من سرگذشت خود را با این مرد به عرض برسانم.

گفت: بگو.

عباس می گوید: من قصه خود را تا به آخر رسانیدم، و به او فهماندم که می خواهم مکافات خوبی های او را بنمایم و گفتم: اکنون کفن پوشیده ام و حنوط کرده ام؛ اگر مرا عفو بنمایید، من مکافات او را کرده ام و اگر مرا بکشی با جان خود او را نگاه داشته ام.

مأمون چون این قصه را بشنید، گفت: ای وای بر تو! او به تو احسان کرده در حالی که تو را نشناخته، و تو به او احسان کرده ای بعد از شناختن. چرا به من خبر ندادی تا عوض تو به او احسان کنم؟

گفتم: ایهاالاعمیر، او الان در بغداد است، و قسم یاد کرده است که به جایی نرود تا سلامتی مرا بفهمد و اگر محتاج باشم به حضور او، حاضر شود.

مأمون گفت: سبحان الله! این منت او از اولی بزرگتر است. برو زود او را حاضر کن. و قلب او را شاد نما و ترس او را زایل کن تا احسان ما در حق او جاری شود.

عباس می گوید: من به خدمت آن مرد رفتم ، و او را بشارت دادم و خاطر جمع نمودم و گفتار مأمون را به خدمت او رسانیدم و او را برداشتم و با هم به نزد مأمون آمدیم . چون به خدمت رسیدیم ، او را به نزدیک خود جای داد و با صحبت های جذاب سرگرم نمود، تا این که طعام حاضر شد. و با او طعام خورده ، و ولایت دمشق را به او عرضه داشت . او قبول نکرد.

پس مأمون ده هزار دینار، و ده برده ، و ده اسب ، و ده فیل به او عطا نمود و از اخراج نیز او را عفو کرد و به او سپرد که ما را با نامه خود مسرور بنما. و هر وقت نامه او می رسد به من می گفت که : این نامه رفیق تو است . (109)

## 5 - سزای نومید ساختن گدا

مرد و زنی روزی غذا تناول می کردند، و در سفره ایشان مرغ بریانی بود. پس سائلی به در خانه آمد. صاحب خانه به او بانگ زد و او را محروم ساخته ، از در خانه خود بیرونش کرد اتفاقا که آن مرد مسکین شد و به واسطه عدم قدرت ، بر نفقه زوجه اش قادر نبود؛ او را طلاق گفت . آن زن به مرد دیگر شوهر کرد.

پس از مدتی مدید روزی آن زن با شوهر ثانی خود مشغول به خوردن طعام شدند، و مرغ بریان کرده نزد ایشان در سفره بود که ناگهان سائلی به در خانه آمد و چیزی خواست .

آن مرد به زوجه خود گفت : این مرغ را به سائل بده . پس آن زن چون طعام را برد که به سائل بدهد، بدید که آن سائل همان اولی اوست ! بدون تکلم مرغ را به سائل داده برگشت ولی گریان بود.

شوهرش سبب گریه را سؤال کرد؟

آن زن گفت : که این مرد سائل شوهر اول من بود که یک زمانی مشغول به طعام بودیم . سائلی آمد؛ آن مرد آن سائل را براند و محروم ساخت .

پس آن مرد گفت که : آن سائل من بودم که مرا محروم و ملول ساخت

(فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ)



## 6 - دانه دادن به پرندگان

ذوالنون مصری ، یک زن غیر مسلمان را دید که در فصل زمستان مقداری گندم به دست گرفته و برای پرندگان بیابان برد و جلو آن ها ریخت . به آن زن گفت : تو که کافر هستی ، این دانه دادن به پرندگان برای تو چه فایده دارد؟  
رن گفت : فایده داشته باشد یا نه ، من این کار را می کنم .  
چند ماه از این جریان گذشت ، ذوالنون در مراسم حج شرکت کرد، همان زن را در مکه دید که همراه مسلمانان مراسم حج را به جا می آورد. آن زن وقتی ذوالنون را دید، به او گفت :  
به خاطر همان یک مقدار گندم که به پرندگان دادم ، خداوند نعمت اسلام را به من احسان نمود و توفیق قبول اسلام را یافتم .<sup>(110)</sup>

## 7 - کتمان سر و ایثارگری که مقام انسان را ترفیع می دهد

از مرحوم سید مهدی بحرالعلوم نقل شده است که فرموده بودند: من بارها از خدا تقاضا می کردم که همسایه مرا در بهشت به من بشناساند تا این که شبی در عالم رؤیا به من گفتند:

ای بحرالعلوم فلان قهوه چی اهل حله در بهشت همسایه تو است چون از خواب بیدار شدم از نجف مهبیای حرکت به حله گردیدم و پس از طی مسافت به حله رسیدم به خدمتکار خودم گفتم تا برود شخص قهوه چی را پیدا کرده و در نزد من بیاورد، او را جست و به حضور من آورد وقتی که او را ملاقات کردم و از وضع زندگی او تحقیق نمودم که چه کاری کرده است که متسحق چنین مراتبی و درجاتی شده که در بهشت همسایه من باشد در صورتی که این همه علمای نجف و انسان های پرهیزگار و نماز شب خوان و امثال این ها لیاقت این مقام رانداشته باشند و تنها یک قهوه چی به این ارزش دست یابد!!

بالاخره قهوه چی سؤ ال کرد: به چه منظوری مرا طلب کرده اید؟

بحرالعلوم گفت: هدف از احضار تو خوابی است که دیده ام هم اکنون برایت نقل می کنم و آن خواب این است زمانی که خوابم را برای او توضیح دادم دیدم تبسمی کرد و گفت:

عدل خدا، غیر از این چیز دیگری نسبت به من نخواهد بود. تعجب حقیر نسبت به این موضوع زیادتر شد که این شخص مگر چه عمل فوق العاده برای خدا انجام داده است که در انتظار چنین عنایتی دارد.

لذا به او خطاب کردم و گفتم: تا آن جائی که توانستم نسبت به اعمال تو تحقیق و تفحص کافی نموده ام چیزی اضافی بر دیگران ندارید زیرا اکثر بندگان

خدا چنین عباداتی از آن ها صادر می شود و این مقام ویژه شخص تو نیست مگر این که کار برجسته دیگری داشته باشی که تاکنون آن را بیان نکرده اید؟

او گفت : آری غیر از آن چه گفتم کار خیر دیگری هم از برای خدا انجام داده ام که تاکنون به هیچ کسی اظهار نکرده ام و تنها امروز برای شما بازگو می نمایم و راضی هم نمی باشم به احدی اظهار نمائید!! آن عمل بزرگ آن است که من به مادر خود گفتم در حله دختری را از برای من خواستگاری کند تا این که با او ازدواج نمایم مادرم زحمت این کار را برایم کشید چونکه شب حجله فرا رسید رفتم کنار عروس دیدم که او گریان و اندوهناک است جهت این مسئله را پرسیدم ؟

او گفت : مشکل من ؛ قابل گفتن نیست امشب در پیش تو آبرویم می رود و اسرارم آشکار می گردد.

تا این سخن راگفت دلم برایش سوخت و به او گفتم ابا افسرده خاطر نباش من به تو قول مردانه می دهم که هر عیب و نقصانی در تو باشد برای رضای خدا مستور و پنهان می دارم و به احدی نخواهم گفت ، دختر بعد از اطمینان از شوهرش خودش حقیقت امر را این گونه گفت به هر حال گرفتار جوان شیادی شدم هرچه به او التماس کردم نتیجه ای نگرفتم مرا با زور و شکنجه و تهدید بی آبرو کرد و بکارت مرا از بین برد این مسئله مدتی است که از آن سپری گشته متأسفانه باردار هم شدم .

مرد قهوه چی می گوید: نمی گذارم که هیچ کس از این جریان آگاهی پیدا کند به همین جهت برنامه ای پیاده کردم قهوه خانه خود را از شهر حله به کربلا منتقل کردم به عنوان مجاورت قبر حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و در آن جا

ساکن شدم بعد از اندک زمانی که در کربلا ماندم آن بچه به دنیا آمد و به نام  
فرزند خودم او را پذیرایی نمودم تا امروز که آن بچه حدود پانزده سال دارد در  
قهوه خانه ام مشغول به کار می باشد هیچ کسی از حال او اطلاعی ندارد و مانند  
فرزندان دیگرم است خود پسر هم نمی داند که پدرش کس دیگری بوده است .  
این بود قضیه ای که برایم پیش آمد و آن را خالصا لوجه الله پنهان داشتم و  
مرحوم بحرالعلوم بعد از شنیدن این جریان عجیب از او اعمالش را تحسین و  
تمجید کرد و فرمود سزاوار هستید که همسایه من در بهشت برین باشید و باعث  
افتخار و مباهات برای من خواهید بود. (111)

## 8 - پاداش شایان حاج علی شاه بازرگان

جمعی از اجله دوستان از مرحوم حاج علی شاه حکایت کردند که : در ایامی که مال التجاره به مکه معظمه می بردم ، در بین راه جوانی را که از گرسنگی و برهنگی می لرزید دیدم . بر حالت او ترحم نموده چند قرص نان و یک پیراهن کرباس به وی دادم . بسیار خوشحال شده دعا کرد .

بعد از سه سال مال التجاره ای به بیروت بردم . وارد گمرک شده دیدم معطلی دارد. اجناس را گذاشته بیرون آمدم تا برای چند ساعتی غذا خورده استراحتی نمایم . سپس به گمرک برای خلاصی اموال کوشش کنم . وارد بازار شدم . می گشتم تا جای مناسبی پیدا کنم . ناگاه شنیدم یک نفر مرا به نام صدا می زند. پیش رفتم جوانی در نهایت جلال و زیبایی و وقار دیدم . سلام کردیم . دست مرا گرفت و به مغازه ای که به همان جوان تعلق داشت وارد شدیم و نشستیم . منشی و نوکرهای متعدد مشغول کار و رفت و آمد بودند. چای و شیرینی آوردند؛ خوردیم . سپس جوان گفت : برای چه کار به این دیار آمدید؟  
گفتم : مال التجاره آوردم و در گمرک می باشد.

فورا یکی از شاگردها را صدا کرد و گفت : بروید به رئیس گمرک بگویید: این اجناس به ما بستگی دارد؛ هرچه زودتر رسیدگی کنید و اجناس را مرخص نمایید.

چند ساعتی گذشت . اموال را آوردند. پرسید: می خواهید همین جا

بفروشید؟

گفتم : بله .

چند نفر دلال را طلبید و قلم قلم اجناس را به آن ها داد. به قیمت مرغوب امر فروش نمود. شب شد. با هم دیگر به منزل رفتیم . خانه منظم و دستگاہ عالی و غذای ملوکانه وی از هر تازه واردی جلب نظر می کرد. شب را با نهایت خوشی و کامرانی به سر بردم صبح به مغازه رفتیم . دلال ها آمدند و اجناس را فروخته ، پول ها را نقد کرد و منفعت زیادی بردم . بسیار خوشوقت شدم . روز را به گردش در شهر و دیدن مناظر عالی و غیره با هم دیگر گذرانده شب به منزل آمدیم . تمام این مدت در فکر بودم که این جوان کیست و از کجا با من آشنا شده ؟ ولی بزرگی او مانع بود از سؤال حال می شد.

شب را خوابیدم . بامداد اجازه مرخصی خواستم .

گفت : نمی شود؛ امشب را هم نزد ما باشید.

گفتم : عالیجناب ، حاضرم . لطف و مرحمت شما بر این غریب بی نهایت است . لکن چون غریب کور است ، درست بندگی به خدمت شما ندارم .

گفت : حق داری مرا نمی شناسی . آیا یادت هست که در راه مکه نان و

لباسی به فقیر برهنه ای دادی ؟

گفتم : آری ؛ یادم آمد.

گفت : من همانم که دو سال قبل مرا به آن حال دیدی .

با یک دنیا تعجب گفتم : خواهش دارم سرگذشت خود را بفرمایید که

باورکردنی نیست .

گفت : آری ؛ راست می گویی ، ولی بشنو. من در آن ایام در سخت ترین روزهای زندگانی خود به سر می بردم و با یک رنج و تهیدستی به مکه مکرمه مشرف شدم . و در همان روزها بود که تو نیز به من کمک کردی . یک روز خود را به پرده کعبه چسبانیده عرض حاجت به درگاه کریم بی نیاز و پروردگار

ساز نمودم . گفتم : تو خدایی ؛ غنی علی الاطلاق . و من بنده و آفریده تو هستم . آیا سزاوار است که گرسنه و برهنه شب و روز به سر برم؟! (باری) مال حلال و جاه و جلال از درگاه خدای متعال مسألت نمودم . در همان عرض حاجت ناگاه مردی روبه روی من آمده گفت : آیا میل داری نوکری بکنی ، به شرط آن که فقط لباس و خوراک تو را بدهم ؟ گفتم : آرزوی من همین است و دیگر خواهشی نخواهم داشت . با همدیگر به منزل ارباب چند دقیقه ای خودم رفتم و در ملازمت او از شهر به شهر در خدمتش کمر بستم . چند روز گذشت یک روز با کشتی سفر کردیم . چون به مقصد رسیدیم . از کشتی بیرون آمدیم . اسباب را کول حمل دادیم و دو عدد چمدان را که یک لحظه از خود دور نمی داشت به دست من داد . به حمل گفت :

از پیش برو و ما را به فلان کوچه و خیابان راهنمایی کن و خودش از عقب حمل ، و من هم دنبال او می رفتیم . وارد بازار شدیم ، ناگاه سقف بازار خراب شد . و بر سر مردم ریخت . ارباب و حمل هم در زیر آوار رفتند ، ولی به من آسیبی نرسید ، وقت را غنیمت شمرده سرم را زیر انداختم و راه دیگر پیش گرفتم . و ابد پشت سرم را نگاه نکردم . به مسافرخانه ای رسیدم . داخل شده اطاق گرفتم . لختی در فکر و حیرت فرو رفتم . سپس یکی از چمدان ها را زیر و رو کردم . به زحمت قفل را شکستم . زیرا کلید آن در جیب ارباب ، و زیر آوار مانده بود . چون چمدان را باز کردم دیدم . به به ! خدا بده برکت ! پر از اسکناس و پول های مملکت های مختلف .

مبلغی پول برداشته به بازار رفتم رخت و لباس تاجرانه خریدم . حمام رفتم پوشیدم . نوکری هم پیدا کردم ، و همان روز از آن شهر بیرون رفتیم و در بین

راه مشغول خرید و فروش و تجارت گردیدم . تا آن که قضا و قدر ما را به شهر بیروت انداخت . دلم میل کرد که این جا بمانم . با بعضی تجار مشورت کردم . گفتند: اگر پول داری مغازه فلان تاجر را بخر که می خواهند بفروشند .

پرسیدم : چه طور شده که می خواهند مغازه اش را بفروشند؟

گفتند: در سفر رفته ، و با مردم محاسبات دارد. اخیرا خبر آمده که در فلان شهر تلف شده . اموالش را هم که با خود داشت از بین رفته . اکنون برای بدهیهای او می خواهند مغازه اش را بفروشند. به هر حال همین مغازه را که دیدی به صد و پنجاه هزار روپیه خریدم . در پرداخت وجه با دختران و زن همان ارباب و تاجر مذکور ملاقات کردم .

بعد از یک هفته از دختر خواستگاری نمودم . قبول کردند. چون در خانه من

آمد و به زوجیت در آمد، قصه را به تمامها برای او حکایت کردم و گفتم :

همه این اموال از آن شماست .

وی گفت : چه عیبی دارد؟ من و تو نداریم .<sup>(112)</sup>



## 9 - فراز و نشیب

زن و شوهری موقع ناهار بر سر سفره با هم نشستند و مشغول خوردن جوجه کباب بودند. ناگاه گدائی درب منزلشان را زد و از آن ها تقاضای کمک کرد صاحب منزل گفت: خیلی ببخشید معذرت می خواهم فعلا چیزی موجود نیست

ولی گدا از بس گرسنه بود دست بردار نبود و خود را به داخل خانه انداخت لهدا صاحب خانه هنگامی که اصرار و پافشاری گدا را دید مجبور شد از جای خود برخاست و دست او را گرفت و از خانه بیرونش کرد و درب منزل را محکم بست گدا هم یک آه سختی کشید و چیزی زیر لب گفت و رفت .

با این عمل زشت و ناپسند از آن روز به بعد کار این صاحب خانه رو به کسادى گذاشت به طوری که هزینه و خرجی منزل خود را نتوانست تاءمین نماید فقر و فاقه او را دربر گرفت لذا زنش به هر ترتیبی که بود تقاضای طلاق داد و از او طلاق گرفت بعد از انقضاء عده طلاق و پس از چندی با مرد دیگری ازدواج کرد سال های زیادی از این ماجرا گذشت .

روزی از روزها این زن و شوهر دوش در حیات منزلشان نشستند و مشغول خوردن جوجه کباب بودند اتفاقا گدائی آمد و درب منزل او را به صدا درآورد صاحب خانه بلند شد درب را بر روی او باز کرد؛ دید فقیری است که در خواست غذا می نماید مقدار معتناهی از غذای موجود در سفره را به او داد.

گدا با رضایت خاطر از منزلش بیرون رفت و دعایش نمود هنگامی که صاحب خانه بر سر سفره مراجعت کرد دید زنش به فکر عمیقی فرو رفته و از غذا خوردن هم دست کشیده است شوهرش علت این کار را از او سوال نمود؟

زن ابتدا پاسخی نداد و طفره رفت ولی مرد اصرار ورزید وقتی که زن دید نمی تواند جریان را کتمان کند ناچار اصل واقعه را تعریف و بیان کرد!! و گفت : این گدائی را که امروز به او غذا دادی چند سال پیش همسر من بود روزی از روزها با همین گدا بر سر یک سفره نشسته بودیم سرگرم جوجه کباب خوردن بودیم ناگهان درب ، منزلمان به صدا در آمد حرکت کرد رفت پشت درب تا این که درب را باز کند به مجرد باز شدن درب شخص گدا از شدت گرسنگی خود را به دورن منزل انداخت و به او چیزی کمک نکرد. زمانی که سخنان زن به پایان رسید شوهرش به او گفت : متأسفانه آن گدا هم من بیچاره بودم که آن روز دلم سوخت و به درد خداوند بزرگ هم از آن روز به بعد به من عنایت و لطف خاصی کرد. رفتم شغل مناسبی را پیدا کردم و مشغول به کسب معاش شدم ، وضعم روبه راه گردید و آن گاه با تو ازدواج کردم .

آری !! از امکانات عمل غافل مشو گندم ز گندم بروید جو ز جو.

از این داستان نتیجه می گیریم که مواظب باشیم دست رد به سینه سائل نزنیم چه بسا خداوند به وسیله یک سائل ما را امتحان نماید.

امام معصوم علیه السلام می فرماید: لا ترد السائل و لو بشق تمره ؛ سائل را رد نکنید ولو به دادن یک دانه خرما باشد. (113)

## 10 - زندگی مرفه در نتیجه بخشش به بیچارگان

از حضرت امام موسی علیه السلام مروی است که در بنی اسرائیل مرد صالحی بود و زن صالحه ای داشت .

شبی در خواب دید که به او گفتند: حق تعالی فلان مقدار عمر برای تو مقرر کرده . و مقرر فرموده که نصف عمر تو در فراخی گذرد و نصف دیگر در تنگی . و تو را مخیر فرموده هر یکی را می خواهی مقدم داری .

آن مرد گفت : من زن صالحه ای دارم . او شریک من است در معاش . پس با او مشورت می کنم . و بعد خواهم گفت .

چون صبح شد، خواب را برای زوجه اش نقل کرد. آن زن گفت که : (فراخی) نصف اول را اختیار کن ؛ شاید خدا بر ما ترحم کند و آن نعمت را بر ما تمام کند.

چون شب دوم شد، باز همان خواب را دید.

گفتم : اختیار کردم نصف اول را. پس از همه جهت دنیا به او رو آورد. زوجه اش به او گفت : از آنچه خداوند به تو داده است ، به خویشان پریشان احوال خود بده و پیوسته او را امر می کرد که نعمت خداوند را در مصارف خیر صرف نماید.

چون نصف عمر او گذشت و به وعده تنگدستی رسید، همان شخص را در خواب دید. پس به او گفت : خداوند به جزای احسانی که تو کردی بقیه عمر تو را نیز مقرر فرمود که در وسعت بگذرانی . (114)

## 11 - بخشش در رزمگاه

یک روز در گرماگرم جنگ ، حریف نبرد به امیرمؤ منان گفت : «ای علی ، شمشیر خوبی داری ، کاش آن را به من می بخشیدی ! و حضرت شمشیر خود را به سوی او انداخت و گفت : باشد مال تو . دشمن کافر تعجب کرد و گفت : آیا در چنین وقتی شمشیر را به دشمن می دهی ؟

امیرمؤ منان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: چه می توان کرد؟ تو دست سؤ ال دراز کردی ، و محروم کردن سائل از جوانمردی دور است .

پس آن دشمن خود را به پای علی افکند و گفت : آن چه را تو را چنین بزرگواری ساخته دین و آیین تو است ، دین تو را می پذیرم و پای تو را می بوسم . (115)

## 12 - آزادی غلام ایثارگر به دست عبدالله بن جعفر

شیخ جلیل ورام بن اءبی فراس در «تنبيه الخواطر» نقل کرده که عبدالله بن جعفر وقتی رفت به مزرعه ای که داشت . پس فرود آمد در نخلستان قومی و در آن جا غلام سیاهی بود که کار می کرد در آن نخل ها. ناگاه قوت آن غلام را آوردند، و سگی نیز داخل شد و نزدیک غلام رفت . پس غلام انداخت یک قرص از آن را برای او. پس خورد آن را. آن گاه قرص دوم و سیم را انداخت برای او. پس آن را خورد.

و عبدالله نظر می کرد پس گفت : ای غلام ، خوراک امروز چقدر است ؟  
گفت : همان که دیدی .

گفت : چرا برگزیدی این سگ را بر نفس خود؟

گفت : این زمینی است که سگ ندارد، و گمان می رود که از مسافت دوری آمده و گرسنه است . پس ناخوش داشتم که ردش کنم .

گفت : امروز چه خواهی کرد؟

گفت : به گرسنگی می گذرانم .

پس عبدالله گفت : مرا به سخاوت ملامت می کنند، و این غلام سخی تر است  
از من !

پس خرید آن نخلستان را، و آن غلام را، و آن چه در آن باغ بود از آلات و  
اثاث . آن گاه غلام را آزاد کرد و همه آن ها را به او بخشید. <sup>(116)</sup>

### 13 - فروتنی علمای گذشته و دستگیری به فقراء

عالم بزرگوار و مجاهد سترگ مرحوم آیت الله العظمی ملا محمد کاظم خراسانی متوفی (1330) هجری قمری ، مؤلف کتاب معروف کفایة الاصول که آخرین کتاب درسی طلاب است . ایشان از مراجع برجسته و فرزانه ای وصف ناپذیر و از شاگردان ممتاز میرزای شیرازی است که علاوه بر این مقامات علمی ، رهبر انقلاب مشروطه هم نیز بود شبی از شب ها که در خواب فرو رفته بودند ، طلبه ای در نجف حلقه درب خانه ایشان را چندین بار کوبید ، همسر این طلبه می خواست وضع حمل کند و چون این طلبه در نجف غریب و بی کس و تهیدست و تنها بود و هیچ کس را نمی شناخت با خود گفت :

بہتر این است کہ از جانشین ولایت عظمی کمک بگیرم و آدرس قابلہ را از او اخذ نمایم از این جهت بہ منزل فقیہ اہلبیت آخوند خراسانی آمد تا این کہ از او کسب تکلیف کند ہنگامی کہ درب را بہ صدا در آورد دیری نپائید کہ کسی دم درب آمد و بدون این کہ نام کوبندہ را بپرسد ، آن را باز نمود وقتی کہ درب ، باز شد ، طلبہ جوان ، حضرت آیت الله آخوند خراسانی را دید کہ شالی سفید بر سر بستہ و قلمی بالای گوش راستش گذاشتہ آن طلبہ از فرط شرمندگی ، سلام کردن را فراموش کرد .

آخوند گفت : سلام علیکم چہ فرمایشی داشتید؟

طلبہ جوان پس از اظہار شرمندگی ، قضیہ خود را شرح داد و خواہش نمود کہ مستخدم منزل را بفرستد و او را بہ منزل قابلہ راہنمایی نماید .

آخوند گفت : مستخدم اینک در خواب است ، اجازہ بدهید خودم بہ خدمت

می آیم .

طلبه جوان اصرار ورزید که مستخدم را بیدار کنید، تا با او به خانه قابه برویم

آخوند فرمودند: او تا ساعت معینی که حد کارش بوده کار کرده است و هم اکنون وقت استراحت اوست ، یک دقیقه صبر و حوصله کنید که من خودم می آیم .

طلبه جوان می گوید: آخوند را بعد از اندکی مشاهده کردم ، در حالی که عبا خود را به دوش افکنده و فانوسی به دست گرفته بود از منزل خارج گردید و به اتفاق همدیگر به منزل قابله رفتیم آن گاه درب را زدیم قابله به پشت درب آمد جریان را به او گفتیم سپس همگی به اتفاق همدیگر با چراغی که در دست آخوند بود به منزل رسیدیم بعد از آن آخوند به منزل خودشان مراجعت کردند و اندکی بعد مقداری قند و شکر و پارچه برای من فرستادند.

آن طلبه جوان می گفت : از آن پس من هر وقت مرحوم آیت الله آخوند خراسانی را می دیدم ، از شرم و خجالت زدگی ، سرم را به پائین می انداختم برای این که آن بزرگوار بیش از این حرف ها به من لطف و محبت فرمودند. <sup>(117)</sup>

## 14 - مرکزی برای درماندگان توسط سلطان محمود غزنوی

سلطان محمود غزنوی یک مرکز شبانه روزی برای پذیرائی بی پناهان و درماندگان و مستمندان و غربا در نظر گرفته بود این پایگاه شبانه روزی همواره آمادگی پذیرایی از اقشار و آحاد تهی دستان و هر کسی که در زندگیش به نحوی درمانده بود داشت . اتفاقا یکی از کسانی که در سفر درمانده بود، آن را راهنمایی کردند که شما هم می توانید به دربار و مقر سلطان محمود غزنوی رفته از پذیرایی او بهره مند گردید. مرد غریب و درمانده هم به مانند دیگر کسان به مرکز خیرات سلطان محمود مراجعه کرد. دید آری واقعا پذیرایی آنان قابل تقدیر است . به هر کسی که از او پذیرائی می شود یک ظرف طلائی داده می گردد که پر از غذای مطبوع و لذیذ و درون آن غذا هم پر از سکه های قیمتی است که به رایگان در اختیار آن ها قرار می دهند آن مرد غریب هم به مانند دیگر غربا شرکت نمود و آن ظرف گرانبها را با غذای درونش گرفت و با خود آورد.

آن وقت در فکر فرو رفت که آیا این همه ظروف طلائی و سکه های داخل طعامش از کجا تاءمین می گردد؟! آیا برای من حلال است یا این که حرام ، در این جا مشکوک گردید و از آن ظرف غذا استفاده نکرد. و آمد در تپه ای که حوالی سلطان محمود غزنوی بود محل اقامت خود را قرار داد آن گاه نیمه شب شد آرامش همه جا را فرا گرفت و سر و صداها به طور کلی خاموش ، و صدای هیچ کسی و احدی نمی آمد همان طوری که در آب جاری بلند و مشرف قرار داشت ، دید جناب سلطان محمود غزنوی در این شب ظلمانی و تاریک با لباس عبادت و مبدل به بالای بام کاخش سرگرم استغاثه با خدای خودش می



باشد. چنین می گوید: خدایا تو بده که منمهم بدهم به مردم کشورم ، خدایا تو بده که منمهم بدهم به مردم کشورم این جمله را چند بار تکرار می کرد و تکیه کلامش و وردش هم شده بود.

مرد غریب که این صحنه را با دقت مشاهده کرد سخت تحت تاءثیر قرار گرفت و از گرفتن آن ظرف طلا و طعامش پشیمان گردید. لذا تصمیم قاطع گرفت که فردا صبح آن ظرف غذا را بیاورد و تحویل سلطان محمود غزنوی بدهد بدون این که یک ذره دست به آن ظرف غذا گذاشته باشد آن را صحیح و سالم آورد به نزد مأموران و تسلیم و تحویلشان داد ولی مأموران کاخ از برگردانیدن ظرف طلا توسط این مرد غریب به شگفت درآمدند!!

مسئول پذیرایی کاخ سریعا این حرکت زشت و گستاخانه و بی توجهی نسبت به هدایا سلطنتی به عرض سلطان محمود غزنوی گزارش دادند.

سلطان دستور جلب و احضار این مرد غریب را صادر کرد فوراً او را آوردند به خدمت سلطان و به او گفتند چرا جایزه شخص اول مملکت را رد کردید و نپذیرفتید؟ علتش چه بوده است . مردم افتخار می کنند که از سلطانشان ، هدیه ای دریافت نمایند شما آن را پس از می دهید؟ باید توضیح کافی و وافی بیان نمائید.

مرد غریب داستان قبول نکردن خود را از اول تا آخر گفت و شرح لازم را ابراز داشت و به سلطان محمود غزنوی گفت : من هم می روم همان جایی که تو می روی و استغاثه می نمایی چرا بیایم به تو رجوع کنم مستقیم می روم از ذات لایتناهی و بی کران خودش دریافت می نمایم .

سلطان محمود دیگر جوابی نداد و او را تشویق نمود و گفت : ای کاش ! تمام مردم ما هم همین طرز تفکر را دنبال می کردند تا این که با عنایت و توجه

او مملکت اداره و شکوفا می شد. از قدیم و ندیم هم گفته اند همواره آب را از سرچشمه بردارید نه از جوی و جدولی که آلوده می باشد. <sup>(118)</sup>

## 15 - نتیجه رسیدگی به فقرا در هنگام سختی

عالم عامل ، و حاوی دقایق فضائل ، و ماحی دقایق رذایل ، مجمع البحرین علم و تقوی مولانا الاءجل آخوند ملا فتحعلی اید الله تعالی نقل فرمود از یکی از ثقات ارحام خود که گفت :

در یکی از سالهای گرانی مرا قطعه زمینی بود که در آن جو زرع کرده بودم . اتفاقا پیش از سائز مزارع خرم شد و خوشه بست و به خوردن رسیدم . مردم از هر طبقه در سختی و گرسنگی بودند . دلم سوخت . دست از نفع آن برداشتم . پس به مسجد در آمدم و فریاد کردم که جو آن زمین را واگذاشتم به شرط آن که غیر فقیر از آن نبرد و فقیر هم زیاده از قوت روز خود و عیالش از آن نگیرد تا سایر زراعت ها به دست آید .

پس فقرا رو به آن جا آوردند و از سختی و شدت درآمدند و از آن هر روزه بردند و خوردند . مرا خبری از آن نبود چون چشم از آن پوشیده بودم و امیدی از آن زرع نداشتم . تا آن گاه که همه زرع رسید و مردم در رفاهیت افتادند ، و از آن زمین دیگر امیدی نماند و از جمع آوری سایر زراعت های خود فارغ شدم . گفتم به مباشرین جمع آوری مزارع که به سمت آن قطعه روند و درو کنند؛ شاید از گاه آن چیزی عاید شود و در میان خوشه ها چیزی مانده باشد .

پس رفتند و درو کردند . پس از کوبیدن و پاک کردن آن چه به دست آمد از جو ، چند برابر سایر زمین ها بود ! علاوه بر آن که بردن فقرا تاءثیری در آن نکرد ، بر آن چه متعارف بود افزود . و به حسب عادت مُحال بود که یک خوشه در آن مانده باشد .

و عجب آن که چون پاییز شد، حسب مرسوم که هر زمین زراعت شده باید یکسال از او دست برداشت و زراعت نکرد آن قطعه معهوده را به حال خود گذاشتیم. نه شخمی کرده، و نه تخم در آن افشانده بودم. تا آن که اول بهار شد و برف ها را به اعانت خاکستر از روی زراعت ها برداشتند. دیدیم که آن قطعه بی شخم و تخم سبز و خرم و از همه زراعت ها بیشتر و قویتر است. چنان متحیر شدیم که احتمال اشتباه در مکان آن دادیم. چون زراعت ها رسید حاصل آن چند برابر سایر زرعت ها بود. (وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ).

و نیز نقل فرمود از آن مرحوم که او را بستان انگوری بود در کنار شارع عام. چون خوشه مو در اول مرتبه خوردن رسید، امر نمود به نگهبان باغ که از یک کرت آن که متصل است به شارع دست بردارند و به مترددین واگذارند که هر کس از هر جا به آن جا عبور کند بر او مباح باشد و حاجت خود را از او بردارد، و جز دادن آب کاری به آن کرت نداشته باشند. چنین کردند و از آن وقت چیدن تمام انگور هر عابری از آن خورد و برد و کسی به آن کاری نداشت.

چون در آخر پاییز بنای چیدن شد و از همه کرت های باغ فارغ شدند، به احتمال آن که در میان مو شاید چیزی از نظر عابرین پوشیده و در میان برگ ها خوشه مخفی شده باشد، به آن کرت رفتند. چون محصول آن را آوردند، چندین برابر سایر کرت ها انگور داشت و خوردن آن همه مترددین علاوه بر نگاهیدن چیزی از آن بر آن افزود. (119)

## 16 - دلجوئی از درماندگان و اصلاح بین آن ها

سعید بن قیس همدانی ، روزی علی علیه السلام را در جلو منزلی مشاهده نمود، عرض کرد: یا امیرالمؤمنین شما را در این جا مشاهده می نمایم ؟

حضرت فرمود: از خانه بیرون نیامدم جز آن که مظلومی را کمک نموده و به فریاد بیچاره ای برسم ؛ در همین گیرودار ناگهان زنی نزد آن حضرت ظاهر شد. در حالی که او سخت متزلزل بود. عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین شوهرم به من ظلم و بیدادگری می کند و سوگند یاد کرده است که مرا کتک بزند استدعا می کنم با من بیائید تا نزد او رویم و مانع کتک خوردن من شوید.

حضرت لحظه ای سر به زیر افکند و پس از آن فرمود: نه به خدا قسم به جائی نروم تا این که داد مظلوم را از ظالم بگیرم بعد حضرت علیه السلام به زن فرمود منزلت کجاست ؟

آن گاه آن زن نشانی و آدرس منزل خود را داد و حضرت علیه السلام با او به سوی منزلش روانه گشت تا به درب منزل آن زن رسید، حضرت درب منزل را کوبید، جوانی بیرون آمد که لباس زنگین دربر داشت حضرت سلام کرد و فرمود: ای جوان از خدا بترس زیرا تو زن خود را ترسانده ای ! جوان خشمگین شد و گفت : شما را به این موضوع چه کار است ! به خدا قسم و سوگند می خورم به خاطر گفتار شما این زن را آتش می زنم .

سعید می گوید: حضرت علیه السلام از آن جا رفت و بعد از دقایقی ناگهان پیدا گشت در حالی که تازیانه و شمشیر در دستش بود نزدیک آن جوان آمد جوان وقتی دیدگانش به شمشیر خورد لرزه بر اندامش افتاد حضرت علیه السلام فرمود:

من ترا امر به معروف و نهی از منکر می نمایم و تو گستاخی می کنی !! از گفتار و کردار خود دست بردار و توبه کن و گرنه ترا با این شمشیر می کشم . سعید می گوید مردمی که از آن جا عبور می کردند جمع گشته و از آن حضرت علیه السلام خواهش کردند و عذرخواهی نمودند.

وقتی که جوان حضرت را شناخت از کردار و گفتار خود نادم و پشیمان گشت و عرض کرد یا امیرالمؤمنین از من درگذر، خداوند از شما درگذرد، به خدا سوگند خشنودم به آن چه که فرمان داده اید، آن گاه حضرت علیه السلام به آن زن فرمود وارد خانه ات شو و آن زن وارد خانه اش شد.

در این هنگام آن حضرت علیه السلام فرمود: شکر خدایی را که به سبب من و کوشش من بین زن و شوهر را سازش داد و خداوند در قرآن کریم می فرماید: (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا)؛ <sup>(120)</sup>

در بسیاری از سخنان در گوشه (و جلسات محرمانه) آن هاخیر و سودی نیست مگر کسی که (به این وسیله) امر به کمک به دیگران و یا کار نیک و یا اصلاح در میان مردم نماید، و هرکس برای خشنودی خداوند بزرگ چنین کند پاداش عظیمی به او خواهیم داد. <sup>(121)</sup>

## 17 - حکومت به پاداش انفاق

منقول از کتاب «ثمرات الاءوراق» است ، که در زمان سلیمان بن عبدالملک مردی بود به نام خزیمه بن بشر صاحب کرم و سخاوت ، و مشهور به فتوت و مردانگی بود. در اثر انفاق دارایی او به کلی از دست رفت «و» کاملاً محتاج گردید. <sup>(122)</sup> و از آن هایی که (با ایشان) مواسات کرده بود چشم توقع داشت . بالاخره دید که به شائن او اعتنایی ندارند. چون از آن ها احساس تغییر کرد به خانه آمد و به همسر خود که دختر عموی او بود گفت :

من از برادران خود احساس تغییر می نمایم ؛ حالا لازم است در خانه بنشینم تا مرگ را فراگیرد. و از خانه بیرون نرفته به قوت لایموت کفایت می کرد. و در آن زمان عکرمه فیاض والی جزیره بود. (روزی) ناگهان صحبتی از خزیمه به میان آمد. عکرمه از حال او استفسار نمود. عکرمه با خود گفت : تو را فیاض نگفته اند، مگر برای این که در همچه روزی به داد همچه مرد کریمی برسی . چون شب شد چهارهزار دینار زر سرخ در کیسه نمود و به در خانه خزیمه آمد. در بکوفت . خزیمه عقب در آمد. کیسه زر را به او داد و گفت : با این کیسه اصلاح کار خود بنما.

خزیمه سؤ ال کرد: تو کیستی ؟

عکرمه گفت : من در این نیمه شب نیامدم مگر برای این که مرا شناسی .

خزیمه گفت : تا اسم خود را نگویی قبول نخواهم کرد.

عکرمه گفت : اسم من دادرس کریمان است .

پس خزیمه در تاریکی کیسه را گرفته به خانه برگشت و به همسر خود گفت : چراغ را بیاور که اگر این کیسه دنانیر باشد کار ما را کاملاً اصلاح کند.

همسر او گفت : وسایل روشنی چراغ فراهم نیست .

چون صبح شد دیدند همه دینارها سرخ است . خزیمه قرض های خود را ادا کرد، و اسباب مسافرت به شام را فراهم کرد. رفت به نزد سلیمان بن عبدالملک . وقتی به بارگاه وی رسید، سلیمان چون او را می شناخت ، اجازه دخول داد و او را تجلیل کرد، و حال ها از او پرسید، و سبب دیر رسیدن به خدمتش را پرسید.

خزیمه گفت : سبب تاءخیر من این بود که به غایت فقیر و بیچاره شدم ، و وسایل مسافرت نداشتم ، تا این که نیمه شبی دیدم کسی در خانه را می زند. چون عقب در آمدم ، مردی کیسه ای که چهار هزار دینار در او بود به من داد. و گفت : به این اصلاح کار خود بکن . پرسیدم نام تو کیست ؟ تا اسم خود نگویی قبول نمی کنم . امتناع کرد. من اصرار کردم .

گفت : من دادرس کریمانم .

سلیمان از نشناختن او تاءسف خورد. گفت : ای کاش او را می شناختیم و در مقابل مردانگی او به او جزای خیر می دادیم ! سپس فرمان داد سلیمان که حکومت جزیره را برای او نوشتند و عکرمه را عزل کردند. خزیمه فرمان را گرفت و به جانب جزیره رهسپار شد.

وقتی به نزدیک جزیره رسید، عکرمه با امراء شهر به استقبال شتافتند. خزیمه چون در دارالاماره قرار گرفت ، عکرمه را به پای حساب آورد. مقداری زیادی از اموال کم آمد، و این مقدار را خزیمه اکیدا از عکرمه مطالبه کرد.



عکرمه گفت: من راهی برای این مال ندارم. ناچار خزیمه امر نمود عکرمه را زنجیر کرده به زندان انداختند و در طعام و شراب بر او ضیق گرفتند.

چندی در میان زندان تحمل محنت نمود.

همسر عکرمه چون از قضیه آگاه شد، کنیز خود را فرمان داد و گفت: می روی به دارالاماره و می گویی: نصیحتی دارم به غیر از امیر به کس نگویم. وقتی وارد شدی با او خلوت نموده به او بگو آیا جزای دادرس کریمان این بود که یک ماه در زندان تو در زیر زنجیر بوده باشد؟

وقتی کنیز گفته او را ابلاغ کرد.

خزیمه گفت: واویلا! وامصیبتاه! دادرس کریمان مدیون من باشد؟! چگونه به صورت او نگاه کنم؟!!

فورا برخاست با جمعی از اعیان به در زندان آمد و از خجالت سر خود را به زیر انداخت. و آمد سر عکرمه را بوسید و به دست خود زنجیر از پای او باز کرد و پای خود را دراز نمود و التماس کرد که: این زنجیر را به پای من بگذار. ولی عکرمه راضی نشد.

خزیمه گفت: من باید یک ماه در زیر زنجیر بمانم؛ هم چنان که تو ماندی. پس عکرمه را به حمام فرستاد و او را مورد الطاف خود قرار داد. او از همسر عکرمه عذرها خواست. پس از چندی به همراهی همدیگر به سوی شام سفر کردند و بر سلیمان بن عبدالملک وارد شدند.

چون به بارگاه رسیدند، سلیمان متوحش شده گفت: خزیمه بدون اجازه من از جای خود حرکت نمی کند؛ مگر برای قضیه مهمی. چون خزیمه به خدمت رسید، سلیمان سبب قدم او را پرسش کرد.

خزیمه گفت : همانا دادرس کریمان را که تو هم خیلی علاقه به دیدن او داشتی پیدا کردم . پس جریان را مشروحا نقل کرد.

سلیمان عکرمه را احترام نمود و ده هزار دینار انعام داد و حکومت ارمنستان و آذربایجان و جزیره را به او داد و گفت : اختیار خزیمه هم با توست . می خواهی عزل بکنی ؛ می خواهی به جای خود بگذار.

عکرمه گفت : ارمنستان و آذربایجان مرا کفایت کند؛ خزیمه در جای خود باشد. پس هر دو بر سر کار خود رفتند. و تا سلیمان زنده بود والی بودند.<sup>(123)</sup>

## 18 - صدقه را فراموش نکنید که اثرش معجزه آساست

صاحب بن عباد شخصی دانشمند و سخاوتمند بود صدها تن بر سر خوان و سفره اش بهره مند می شدند. در همان آغاز کودکی که برای درس خواندن به مسجد می رفت هر روز صبح یک دینار مادرش به او می داد و به او می گفت : مادر جان این پول رابه اولین مستمندی که برخورد کردید صدقه می دهی ، این کار برای او از همان ابتدا یک سنت حسنه ای شده بود هیچ گاه سفارش مادرش را فراموش نمی کرد از آن جایی که انسان ممکن است فراموش کار شود و یادش برود خادم خود را هم به عنوان مسئول این کار انتخاب کرد به او سپرد که شما باید همه شب یک دینار در زیر تشک خواب من بگذراید. خادم فرمان عباد را اجرا می کرد اتفاقا شبی خادم هم فراموش کرد که این کار را انجام دهد صاحب خانه از خواب بیدار شد دید پول در زیر تشک نیست این کار را به فال بد گرفت با خود گفت عمرم فرا رسیده که خادم از گذاشتن دینار و درهم غفلت نموده ، دستور داد آن چه در اتاق خوابش هست همه را به جبران فراموشی کردنش صدقه بدهند به اولین فقیری که ملاقات کنند.

وسائل خواب و آسایش عباد تماما از پارچه های دیبا بود. خادم بنا بر فرمان عباد تشک ، رختخواب ، پستی ، بالش و همه را جمع کرده از خانه بیرون برد ناگهان دید یک خانمی دست شوهر کور خود را گرفته می برد خادم پیش رفته گفت : مقداری وسائل آسایش خواب در نزد من موجود است شما آن را قبول می کنی ؟

مرد فقیر پرسید: آن ها چیست ؟

خادم گفت: تشک دیبا، لحاف دیبا، بالش دیبا، پستی های دیبا، به مجرد شنیدن این ها مرد فقیر بی هوش گردید و به زمین افتاد، عباد را خبر دادند که چنین مشکلی پیش آمده فوراً خود را رسانید دستور داد که آب بر سر و صورتش بریزند تا به هوش آید بعد از دقایقی حالش خوب شد و بهوش آمد. عباد پرسید: چرا این طور شدی مگر قبلاً بیمار و مریض بودی .

گفت: خیر، من مردی آبرومند بودم ولی مدتی است که تهی دست شدم از این خانم، دختری دارم، که به حد بلوغ و رشد رسید، کسی او را خواستگاری کرده برای مسئله جهیزیه و ازدواجشان حدود دو سال است که مشکل دارم، در این مدت هر چه توانستم صرفه جویی از نظر خوراک و لباس و غیره نمودم مقداری برای او اسباب و جهیزیه تهیه نموده، اما شب گذشته زخم می گفت باید برای دخترم رختخواب و تشک و بالش دیبا بخرید، هرچه او را نصیحت کردم که این نابینا از کجا بیاورد بلکه او را از این مسئله منصرف کنم نپذیرفت بالاخره بر سر همین مسئله بین او و من جدال و نزاع لفظی پیدا شد، به او گفتم: فردا صبح دست مرا گرفته از منزل بیرونم کن تا من از این جا بروم به مجرد بیرون آمدنم از خانه برخوردم به خادم شما این سخن را که به من گفت ناگهان بی هوش شدم .

عباد چنان تحت تأثیر این پیش آمد غیر منتظره واقع گردید که اشک از دیدگانش فرو ریخت دستور داد نه تنها رختخواب و تشک دیبا بلکه باید تمام زندگی او کما کیفا آراسته و تکمیل گردد بدون هیچ نقصی و به اندازه شوهر دادن دختر وزیر تهیه گردد و یک سرمایه نسبتاً خوبی هم برای همسرش داد تا بتواند شغل مناسب زندگی خود را انتخاب نماید و محتاج هیچ کس نشوند و با عزت و آبرومندی در کنار همدیگر زندگی کنند. (124)

## 19 - صدقه و محمد کاظم کریمی و حفظ قرآن

دانشمند محترم جناب آقای صدرالدین محلاتی مقاله ای در شماره 1847 روزنامه پارس شیراز مورخ پنج شنبه 24 خرداد ماه 1335 ش درباره این قضیه ... نوشته اند که قسمت هایی از آن مورد نظر است و اینجا نقل می شود:

این مرد، موسوم به کربلایی محمد کاظم کریمی و از اهل ساروی اراک است . سنش در حدود هفتاد سال و پدرش عبدالواحد، و شغلش رعیتی است . او مردی است بی سواد و عامی ، و هیچ گونه توانایی بر نوشتن و خواندن ندارد؛ ولی به طرز شگفت آوری که داستان آن را ذیلا نقل می نمایم حافظ تمام قرآن ، با تمام اعراب و بناء آن صحیحا می باشد.

این شخص عدد آیه های هر سوره از قرآن مجید را می داند. و عجیب این است که تا یکی از آیات یا جمله های مشابه را می خوانند، بدون فکر و تردیدی می گوید که در این سوره چند جای آن این آیات مشابه ، و یا این جمله های مشابه است !

عجیب تر از آن این که هر قرآنی با چاپ های مختلف و متنوع به دست او بدهند و آیه ای را از او بخواند که پیدا کند، به فوریت قرآن را باز می نماید و با یک برگ برگردانیدن به طرف راست یا چپ آیه خواسته شده را نشان می دهد...!

## 20 - شیخ عبدالطاهر و آزادی او از دوزخ

عده زیادی ... او را مورد آزمایش قرار می دهند و قرآن های طبع مختلف و حتی قرآن های خطی کوچک و بزرگ آورده می شود، و هر کس که قرآنی را که در نزد خود داشته ، و حتی قرآن های جیبی را، بیرون می آورند و علاوه بر این که او را به خواندن آیات مختلفه از سوره های مختلف آزمایش می کنند، و مثلا از او می پرسند که ( لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ) در فلان سوره در آخر چند (آیه) است ؟ او بدون تردید و تفکر جواب می دهد و می گوید: آخر آیه به تعداد فلان ، و در عدد فلان است !

و نیز بعضی ها عمدا در اعراب و بنای آیه ای تغییری می دهند، و او می گوید: این نحو غلط است ، و هر آیه را در هر قرآنی به هر نحوی که از او می خواهند قرآن را می گیرد و به همان ترتیب که گفتیم باز می کند و نشان می دهد.

... اشخاصی که نوعا منکر این گونه خوارق عاداتند با آزمایش های گوناگون وی را امتحان می نمایند و موجب اعجاب همه می شود.  
بنده او را با انواع و اقسام امتحانات آزمایش نمودم . آیه را غلط می خواندم ؛ وی می گفت : نه ، این درست نبود و این طور است . تعداد جمل مکرره در یک سوره را از او می پرسیدم ؛ فوراً می گفت چند است .

چندین نوع قرآن به چاپ های مختلف را حاضر نمودم و از او واسط و اوایل قرآن آیه ای را در نظر می گرفتم و قرآنی را به او می دادم ؛ بلافاصله آن را می گشود و آیه منظور را نشان می داد؛ بطوری که من دچار عبرت می شدم ...

از طرف چندین نفر اشخاص مختلف که فعلا در نظرم نیستند نیز مورد آزمایش قرار گرفت که همگی دچار حیرت گردیدند؛ زیرا اگرچه حافظ قرآن شاید بسیار باشند، ولی به این نحو که بدون فکر و تامل بگوید آیه چندم فلان سوره و یا فلان جمله چند بار در فلان سوره تکرار شده، و پیدا کردن فوری هر آیه ای را که بخواهند آن هم از چنین مردی عامی و امی شاید منحصر به فرد باشد...

بنده چون این وضع را (از) این مرد دیدم و به تازگی او را مشاهده کردم ... از او درخواست کردم که داستان خود را برای من نقل کند. اینک آن چه از او شنیدم ...:

«در چندین سال پیش از در ده یعنی دهی که در آن رعیتی می کردم روزی واعظی در حین وعظ می گفت که : نماز در ملک شخصی که زکات نمی دهد باطل است .

این حرف در من اثر کرد. زیرا می دانستم که آن ملکِ مردی نیست که زکات بدهد. از این جهت به پدرم گفتم که من در این ملک نمی توانم توقف کنم زیرا من نماز می خوانم و تمام نمازهای من باطل است ، و من از این ده بیرون می روم .

هرچه پدرم اصرار کرد که بمانم و می گفت : تو از کجا می دانی که او زکات نمی دهد؟ من چون قطع داشتم و می دانستم که صاحب ملک اعتنایی به دادن زکات ندارد، اصرار پدرم را نپذیرفتم . لذا با اکراه و بالاجبار از آن ده بیرون آمدم ، و برای معیشت خود عملگی راه بین قم و اراک را قبول نمودم و روزی سی شاهی مزد به من داده می شد، و من با این مبلغ استعاشه می کردم .

سه سال بدین منوال گذشت . روزی مالک من ، کسی را نزد من فرستاد و گفت : من اکنون زکات می دهم ؛ بیا در همان ملک مشغول کار باش . اگر هم نخواهی که برای من رعیتی کنی ، زمینی به تو می دهم ، بذر هم می دهم ؛ برای خود کشت کن . من تحقیق نمودم ؛ معلوم شد که وی زکات می دهد. از این جهت به ملک مزبور برگشتم مالک ملک بذر ده من زمین به من داد و یک بار گندم ، تا بدین وسیله کشت نموده امرار معاش نمایم .

من ده من گندم را برای بذر برداشتم و نصف بقیه را برای معاش خود نگه داشته ، نصفه دیگر را برای فقرای آن ده و ارحام خویش تقسیم نمودم . در نتیجه این کار خداوند به زراعت من برکت داد و ده بار گندم از زراعت عایدم شد. باز به همان نحو شروع به کار کردم . یعنی ده من گندم برای بذر نگه داشته نصف بقیه را خودم برداشتم و مابقی را به فقرای ده دادم .

روزی در موقعی که حاصل مرزعه را بریده و خرمن کرده بودم به قصد باد دادن گندم از منزل خارج شدم . اتفاقا در آن روز به هیچ وجه باد نمی وزید. تا ظهر هرچه کوشش کرده به انتظار نشستم نتوانستم گندمی به دست آورم . ناگزیر دست خالی به قلعه مراجعت کردم . در بین راه یکی از فقرا که هر ساله در منافع زراعت من سهیم بود رسید و گفت : کربلایی محمد کاظم ، من امشب هیچ گندم ندارم و زن و فرزندانم نان ندارند... خجل شدم که داستان آن روز خود را به او بگویم .

گفتم : به چشم ، و باز به سوی خرمن بازگشتم ، ولی چه سود که بادی نمی وزید! برای این که نان شب خانواده این فقیر تاءمین شود با زحمت زیاد به وسیله دست مقدار گندمی را از گاه جدا نمودم و به سختی به هوا کردم ، تا مختصری گندم به دست آورده در منزل آن شخص بردم . و چون خسته بودم ،



در میدان گاهی که جلوی دو امامزاده نزدیک قلعه ، به نام امامزاده باقر و امامزاده جعفر، واقع است روی سکویی نشستم . در این وقت دو نفر سید جوان پیدا شده به من رسیدند.

یکی از آن دو به من گفت : کربلایی محمد کاظم ، این جا چه می کنی ؟  
گفتم : خسته ام و رفع خستگی می کنم .

همان سید به من گفت : بیا برویم فاتحه بخوانیم . من هم قبول کردم . آنان در جلو، و من هم در عقب به سوی داخل امامزاده رهسپار شدیم . آنان شروع به خواندن چیزی کردند، که من نمی فهمیدم چه می خوانند. و من ساکت ایستاده بودم .

یکی از آنان گفت : کربلایی محمد کاظم ، چرا تو چیزی نمی خوانی ؟  
گفتم : آقا، من سواد ندارم ؛ نمی توانم چیزی بخوانم ؛ من گوش می دهم .  
آنان از فاتحه خوانی در این امامزاده فراغت یافته به سوی امامزاده دیگر رفتند و من هم در عقبشان روان شدم . آن ها باز شروع به خواندن چیزی کردن که من به علت بی سوادی نفهمیدم ولی در این هنگام چشمم به سقف امامزاده دوخته شده بود. ناگاه دیدم در اطراف بقعه نقش و نگاری پدیدار است که پیش از این اثری از آن ها نبود.

در حیرت بودم که یکی از آن دو سید باز به سوی من آمد و گفت : چرا نمی خوانی ؟

گفتم : آقا، من که سواد ندارم .

دست پشت شانۀ ام گذاشت و به سختی مرا تکان داد و گفت : بخوان . چرا نمی خوانی ؟ و این جمله را تکرار می نمود.

من متوحش شدم . ناگاه آن سید دیگر به نزد من آمد و به ملایمت دست به پشت شانه ام زد و گفت : بخوان ؛ می توانی بخوانی . بخوان ؛ می توانی بخوانی

من از وحشت به روی زمین افتادم و دیگر نفهمیدم چه شد؟ وقتی به هوش آمدم و دیدم از آن نقش و نگارها در اطراف بقعه چیزی نیست و همان وضع ساده سابق را دارد، ولی آیات و سوره های قرآن در قلب من مثل سیل جاری است . از بقعه بیرون آمدم و چون دیدم نزدیک غروب است ، برای آن که نماز بخوانم (خود را آماده می کردم ) در این وقت مردم اطراف بقعه به من با تعجب نگریستند و گفتند: کربلایی محمد کاظم کجا بودی ؟

گفتم : در بقعه فاتحه خوانی می کردم .

گفتند: تو دو روز، یا یک روز (است) است (تردید از بنده است) پیدایت نیست و عقب تو می گردند. من فهمیدم که در این مدت در حال بیهوشی بوده ام . و از آن زمان این چنین که می بینید هستم .»

این است چیزی که بنده خودم شخصا از این مرد مشاهده کردم و شنیدم و عده ای نیز که از حال این مرد اطلاع پیدا کرده اند زیادند؛ من جمله عده ای از نویسندگان و دانشمندان ، و این مرد اکنون بدون هیچ گونه اظهار، و هرگونه داعیه ای مانند مردم عادی به رعیتی خود ادامه می دهد... (125)

## 20 - شیخ عبدالطاهر و آزادی او از دوزخ

نقل شده است که در زمان امام زین العابدین علیه السلام مرد عربی ، چند کیسه زر در مکه معظمه به شخص عالمی به نام عبدالطاهر خراسانی به عنوان امانت سپرد آن گاه سفر خود را آغاز نمود بعد از مدتی که از سفر برگشت برای گرفتن امانتش به خانه عبدالطاهر مراجعه کرد و کیسه زر خود را از آن ها طلب نمود خانواده او گفتند:

چند روز پیش ایشان وفات کرده اند در ضمن سفارش و وصیتی هم به ما نموده است و ما هیچ گونه اطلاعی از این قضیه نداریم چون که مرگ او ناگهانی روی داد لذا شخص عربی که امانت خود را به دست او داده بود از سخنان بازماندگانش نتیجه ای دریافت نکرد، مات و مبهوت ماند که چه کند، ناچار با راهنمایی گروهی خیراندیش به مدینه طیبه به محضر مبارک امام زین العابدین علیه السلام شرفیاب شد. جریان پیش آمده را به عرض آن حضرت رسانید سپس آن امام چنین فرمودند:

که باید به مکه بروی هنگامی که به آن جا رسیدی حتما روز پنج شنبه روزه بگیری و در وقت افطار کنار چاه زمزم تشریف می بری و با صدای بلند او را مخاطب قرار می دهی و می گویی : ایهاالعالم الشیخ عبدالطاهر؛ ای جناب شیخ عبدالطاهر! اگر در آن جا باشد جوابت را خواهد داد و مشکل امانتت حل خواهد شد و اما در این جا اگر جواب نشنیدی باید بروی در صحرای من در وادی برهوت ، در آن جا چاهی است به نام حضر موت سه شنبه روزه می گیری و در وقت افطار کنار چاه حضر موت او را با صدای بلند صدا می زنی حتما جواب شما را خواهد داد، مرد عرب از محضر امام سجاد علیه السلام بیرون رفت

همان طوری که آن حضرت او را راهنمایی نموده بود اول برنامه خود را در مکه پیاده کرد نتیجه ای نگرفت عازم یمن گردید و برنامه خود را در آن جا پیاده کرد در اولین مرحله صدای عبدالطاهر را بلند شنید لذا به فرموده آن حضرت علیه السلام به هدف خود نائل گردید و آن مرد عالم فاضل را در عالم برهوت یمن پیدا کرد و از او سؤال مکان کیسه زر خود نمود و به عبدالطاهر گفت :

تمام مردم به تقوا و ایمان شما اعتقاد داشتند چه باعث شده است که در این مکان ناخوش آیند منتقل گشته اید:

آن گاه شیخ عبدالطاهر به قدرت پروردگار عالم به سخن درآمد و جواب داد و گفت : بنده به علت سه چیز اهل دوزخ شده ام :

اولین ایرادی که از من گرفتند به من گفتند: حق همسایگی را انجام ندادی ، دوم به من گفتند که صله ارحام را تعطیل کردی سوم ، به من گفتند که یک ر یال زکات خود را به غیر مستحق دادی .

عبدالطاهر بعد از بیان این مطالب از مرد عرب درخواست کمک و یاری کرد تا این که هر چه زودتر با تماس به بازماندگانش بتواند از عذاب دردناک الهی نجات پیدا کند.

آن گاه مرد عرب هم این زحمت را پذیرفت عبدالطاهر آدرس و نشانه کیسه زر را دقیقاً به او داد، مرد عرب خود را به مکه رسانید و جریان پیش آمده را مشروحا برای بازماندگانش توضیح داد طبق نشانه ای که مرد عرب گرفته بود، امانت خود را از آن ها دریافت نمود و خانواده عبدالطاهر هم سریعاً نسبت به آن سه مشکل اقدام لازم را به عمل آوردند سپس برای اطمینان بیشتر مرد عرب مانند گذشته روز پنج شنبه را روزه گرفت و در وقت افطار کنار چاه زمزم

عبدالظاهر را مخاطب قرار داد او جواب داد و از زحمات آن مرد عرب قدردانی کرد و او را دعا کرد که مرا از وادی برهوت نجات دادی .

پس ای برادر مسلمان مواظب باش که حقوق مردم را رعایت کنی خصوصا همسایه و صله ارحام و حقوق فقرا مانند زکات را در نزد خودت نگه نداری و به مستمندان حقیقی و واقعی برسانی .<sup>(126)</sup>

## 21 - حکایتی از مرحوم حجت الاسلام شفقی رحمته الله

یکی از علمای ربانی قرن دوازدهم مرحوم سید محمد باقر شفقی رشتی معروف به (حجت الاسلام شفقی) است که از مجتهدین برازنده و پرهیزگار بود، او در سال 1175 هجری قمری در جزیره طارم گیلان دیده به جهان گشود و در سال 1260 هجری قمری در سن 85 سالگی در اصفهان از دنیا رفت و مرقد شریفش در کنار مسجد سید اصفهان، معروف و مزار علاقمندان است. <sup>(127)</sup>

وی در مورد نتیجه ترحم، و فراز و نشیب زندگی خود، حکایتی شیرین دارد که در اینجا می آوریم:

حجت الاسلام شفقی در ایام تحصیل خود در نجف و اصفهان به قدری فقیر بود که غالباً لباس او از زیادی وصله به رنگ های مختلف جلوه می کرد، گاهی از شدت گرسنگی و ضعف، غش می کرد، ولی فقر خود را کتمان می نمود و به کسی نمی گفت روزی در مدرسه علمیه اصفهان پول نماز وحشتی بین طلاب تقسیم می کردند، وجه مختصری از این ناحیه به او رسید، چون مدتی بود گوشت نخورده بود، به بازار رفت و با آن پول جگر گوسفندی را خرید، و به مدرسه بازگشت، در مسیر راه، در کنار کوچه ای چشمش به سگی افتاد که بچه های او به روی سینه او افتاده و شیر می خورند، ولی از سگ بیش از مشتکی استخوان باقی نمانده بود و از ضعف، قدرت حرکت نداشت.

حجت الاسلام به خود خطاب کرده و گفت: اگر از روی انصاف داوری کنی، این سگ برای خوردن جگر از تو سزاوارتر است زیرا هم خودش و هم بچه هایش گرسنه اند، از این رو جگر را قطعه قطعه کرد و جلو آن سگ انداخت.

خود حجت الاسلام شفتی ، نقل می کند، وقتی که پاره های جگر را نزد سگ انداختم گوی او را طوری یافتم که سر به آسمان بلند کرد و صدایی نمود، من دریافتم که او در حق من دعا می کند.

از این جریان چندان نگذشته که یکی از بزرگان از زادگاه خودم «شفت» مبلغ دویست تومان برای من فرستاد و پیام داد که من راضی نیستم که از عین این پول مصرف کنی ، بلکه آن را نزد تاجری بگذار تا با آن تجارت کند و از سود تجارت ، از او بگیر و مصرف کن .

من به همین سفارش عمل کردم ، بقدری وضع مالی من خوب شد که از سود تجارتی آن پول ، مبلغ هنگفتی به دستم آمد و با آن حدود هزار دکان و کاروانسرا خریدم و یک روستا را در اطراف محلمان بنام «گروند» بطور دربست خریداری نمودم که اجاره کشاورزی آن در هر سال نهصد خروار برنج می شد، دارای اهل و فرزندان شدم و قریب صد نفر از در خانه من نان می خوردند، تمام این ثروت و مکنت بر اثر ترحمی بود که به آن سگ گرسنه نمودم ، و او را بر خود ترجیح دادم .<sup>(128)</sup>

## 22 - داستان ابوظلحه انصاری

یکی از یاران پیامبر ﷺ بنام ابوظلحه انصاری در مدینه نخلستان و باغی داشت بسیار مصفا و زیبا، که همه در مدینه از آن به سخن می گفتند، در آن چشمه آب صافی بود که هر موقع پیامبر ﷺ به آن باغ می رفت از آن آب میل می کرد و وضو می ساخت ، و علاوه بر همه این ها آن باغ درآمد خوبی برای ابوظلحه داشت ، پس از نزول این آیه ، به خدمت پیامبر ﷺ آمده و خطاب به حضرت عرض کرد:

آیا می دانی که محبوبترین اموال من همین باغ است و من می خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره ای برای رستاخیز من باشد.

پیامبر ﷺ فرمود: آفرین بر تو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود، سپس فرمود: من صلاح می دانم آن را به خویشاوندان نیازمند بدهی .

ابوظلحه به دستور پیامبر ﷺ عمل کرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم کرد. (129)



## 23 - خبر عبدالوهاب مزنی

از او روایت شده که گفت: وقتی به مدینه الرسول رسیدم و به مسجد رفتم، ابوهریره را دیدم که گریه می کرد و خطاب به حضرت رسول ﷺ می گفت: یا ابالقاسم من را خبری ده، و این جمله را چندین بار تکرار کرد، آن گاه حضرت ﷺ او را از گریه کردن منع کرد، و بعد از بار سوم ابوهریره برخاست تا برود، من سراغ او رفتم و گفتم که مردی غریبم و آمده ام تا حدیثی از حضرت رسول ﷺ بشنوم، و تو سه بار با آن حضرت سخن گفتمی و گریه کردی، اکنون که می روی به من بگو که رسول خدا ﷺ چه فرمود:

ابوهریره گفت: که حضرت رسول ﷺ فرمود: در روز قیامت مردی را می آورند و به او می گویند ما به تو مال بسیار دادیم، با آن ها چه کردی؟

با صدای بلند گوید: که بار خدایا صدقه دادم و انفاق کردم.

به او گویند: صدقه دادی و انفاق کردی اما برای این بود که بگویند فلانی سخاوتمند و کریم است. و آن ها نیز همگی سخنان را درباره تو گفتند چو سودی به حال تو دارد؟

دیگری را می آورند و به او می گویند: ما به تو شجاعت و نیرو دادیم با آن ها چه کردی؟

گوید: بار خدایا جهاد کردم و در راه تو جان فشانی کردم.

گویند: بلی جهاد کردی اما برای آن چنین کردی تا این که بگویند فلان کس شجاع و نیرومند است، حال این تعریف و تمجیدهای مردم چه سودی به حال تو دارد؟

فرد سومی را می آورند و به او می گویند: ما به تو علم دادیم و هوش و استعداد و درک این دنیا، با آن چه کردی ؟

گوید: بار خدایا علم آموختم و به مردم یاد دادم و آن را منتشر نمودم .

گویند: این کارها را کردی تا مردم بگویند فلانی عالم است ، و این تعریف و تمجیدهای مردم چه سودی برای تو دارد؟

آن گاه دستور می دهند که هر سه را به جهنم ببرند. <sup>(130)</sup>

## 24 - زبیده همسر هارون

زبیده همسر هارون الرشید قرآنی بسیار گرانقیمت داشت که آن را با زر و زیور و جواهرات تزیین کرده بود و علاقه فراوانی به آن داشت ، یک روز هنگامی که از همان قرآن تلاوت می کرد به آیه ( **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ...** ) رسید، با خواندن آیه در فکر فرو رفت و با خود گفت : هیچ چیز مثل این قرآن نزد من محبوب نیست و باید آن را در راه خدا انفاق کنم ، کسی را بدنبال جواهرفروشان فرستاد و تزیینات و جواهرات آن را فروخت و بهای آن را در بیابان های حجاز برای تهیه آب مورد نیاز بادیه نشینان مصرف کرد که می گویند: امروز هم بقایای آن چاه ها وجود دارد و به نام او نامیده می شود. <sup>(131)</sup>

## 25 - شب تاریک و راه محرمانه

تاریکی شب فضای مدینه را فرا گرفته بود، حضرت صادق علیه السلام به تنهایی و محرمانه از خانه خویش با بار سنگینی بیرون آمد و راه (ظله بنی ساعده) که محل تجمع فقراء بود پیش کشید.

فقط (معلی بن خنیس) که از صحابه نزدیک آن حضرت بود متوجه شد، او با خود چنین می گفت مگر سزاوار است حضرت را در این ظلمت و تاریکی شب تنها بگذرم ، چند قدم دورتر از امام آهسته آهسته بدنبال حضرت می رفت ، در این حال متوجه شد که چیزی از دوش حضرت بر زمین افتاد، زمزمه ای شنید که آقا می گوید خدایا این را به ما برگردان .

(معلی بن خنیس) ناچار شد خود را آشکار کند، جلو رفت و سلام کرد، امام علیه السلام او را شناخت و فرمود: این نان ها که بر روی زمین ریخته جمع کن و به من بده ، او کم کم نان ها را از روی زمین برداشته و به حضرت می داد و امام علیه السلام تمام آن ها را در انبان می ریخت ، انبان هم آن قدر سنگین بود که یک نفر به سختی می توانست حمل کند، معلی عرض ادب کرد و عرضه داشت آقا اگر اجازه بفرمائید من خودم به دوش کشیده و به هرکجا که بفرمائید بیاورم .

حضرت اجازه نداد و فرمود: من از او سزاوارترم ، به دوش کشید و هر دو به راه افتادند، وقتی که به محل مذکور رسیدند همه فقرا در خواب بودند، حضرت امام صادق علیه السلام کلیه نان ها را یکی یکی ، دوتا دوتا، کنار سر آن ها گذاشت و برگشت . (132)

## 26 - پنجاه سال عمر در مقابل یک لقمه نان

حضرت عیسی بن مریم علیه السلام با جمعی در جائی نشسته بود، مردی هیزم شکن از آن راه با خوشحالی و خوردن نان می گذشت، حضرت عیسی علیه السلام به اطرافیان خود فرمود: شما تعجب ندارید از این که این مرد بیش از یک ساعت زنده نیست !!

ولی آخر همان روز آن مرد را دیدند که با بسته ای هیزم می آید تعجب کردند و از حضرت علت نمردن او را پرسیدند. او بعد از احوالپرسی از مرد هیزم شکن، فرمود: هیزم را باز کن، وقتی که باز کرد مار سیاهی را در لای هیزم او دید، حضرت علیه السلام فرمود: این مار باید این مرد را بکشد ولی تو چه کردی که از این خطر عظیم نجات یافتی؟

گفت: نان می خوردم فقیری از مقابل من گذشت، قدری به او دادم و او درباره من دعا کرد.

حضرت علیه السلام فرمود: در اثر همان دستگیری از مستمند خداوند این بلای ناگهانی را از تو برداشت و پنجاه سال دیگر زنده خواهی بود. <sup>(133)</sup>

## 27 - صدقه و تاءخیر اجل

روایت است که ملک الموت حضرت عزرائیل علیه السلام نزد حضرت سلیمان علیه السلام آمد، مردی نزد وی نشسته بود، عزرائیل علیه السلام فرمود: از عمر این مرد پنج روز بیشتر نمانده است، آن گاه مرد لقمه نانی به عنوان صدقه به فقیر داد.

گفت: خدا عمرت را طولانی کند، خداوند متعال پنجاه سال بر عمر او افزود.

(134)

## 28 - لقمه ای در مقابل لقمه ای

تاریخ ابن نجار او وهب بن منبه آورده است که :  
زنی از بنی اسرائیل در کنار دریا لباس می شست و کودک او در نزدش از  
این سو به آن سو می رفت گدائی بر وی گذشت ، زن لقمه نانی که داشت به او  
داد.

چیزی نگذشت که گرگی آمد و آن کودک را به دهان گرفت ، زن بدنالش  
می دوید و فریاد می زد: ای گرگ ، این فرزند من است .  
خدای تعالی فرشته ای را فرستاد و کودک را از دهان گرگ بیرون کشید و  
به سوی زن افکند، و گفت : لقمه ای به عوض لقمه ای .<sup>(135)</sup>

## 29 - نتیجه صدقه و ترحم به پیرمرد

روزی یک نفر یهودی از پیش روی پیامبر ﷺ عبور می کرد، آن حضرت ﷺ به حاضران فرمود: «بزودی عقرب سیاهی پشت گردن این یهودی را می گزد و او به این علت کشته می شود.

آن یهودی به بیابان رفت و هیزم بسیار جمع کرد و به شهر (برای فروش) آورد.

پیامبر ﷺ به او فرمود: بار هیزم را به زمین بگذار، او آن را به زمین گذاشت، ناگاه عقرب سیاهی در میان هیزم دیده شد، که چوبی را به دهان گرفته و آن را می گزد.

پیامبر ﷺ به یهودی گفت: امروز چه کار نیکی انجام داده ای؟ او عرض کرد: هیزم را جمع کرده و آوردم، و دو قرص نان که با شیر و شکر و آرد درست شده بود داشتم، یکی از آن ها را خودم خوردم، و دیگری را به فقیری دادم.

رسول خدا ﷺ فرمود: «بها دفع الله عنه، ان الصدقة تدفع ميتة السوء عن الانسان؛ خداوند به خاطر این صدقه، گزند آن گزنده را از این شخص دور ساخت. البته صدقه مرگ ناگوار را از انسان دور می سازد.»<sup>(136)</sup>



### 30 - زهری تو را به خدا برگرد

«زهری» در شبی سرد و بارانی حضرت سجاد علیه السلام را که مقداری آرد به دوش داشت ملاقات کرد.

عرض کرد؟ این چیست و به کجا می روید؟

فرمود: سفری در پیش دارم و این توشه ای است که برای تنگنای مقصد با خود همراه می برم .

عرض کرد: غلام من حاضر است ، اجازه بدهید آن را برای شما به دوش کشد.

حضرت علیه السلام فرمود: آن چه مرا در راه مخوف مسافرت نجاتم داد خوشبختانه مرا به مقصد می رساند، کبر نمی ورزم از تو خواهش می کنم که برای رضای خدا دست از سر من برداشته و پی کار خود روی ...

چند روزی گذشت و زهری خدمت آن بزرگوار شرفیاب شد و عرض کرد: من از آن سفری که فرمودید اثری ندیدم .

فرمود: آری آن طور است که تو گمان کرده ای ! منظورم سفر مرگ بود و من خود را برای آن آماده می سازم . آمادگی برای مرگ انسان را از کار زشت باز داشته و به بذل و بخشش در راه خدا وا می دارد. <sup>(137)</sup>

### 31 - در احوال زندگی امام سجاد علیه السلام

از قول امام باقر علیه السلام چنین نقل شده که :

چون امام باقر علیه السلام بدن مبارک پدر بزرگوارش امام زین العابدین علیه السلام را غسل داد، ناظران سجده گاه های حضرت از زانو و پشت پاهای شریفش را دیدند که هم چون زانوان شتر پینه بسته بود و به گردن مبارک نگریستند آن جا نیز پینه بسته دیدند.

به امام باقر علیه السلام عرض کردند: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله پینه جاهای سجده را از کثرت سجود می دانیم ، اما این که بر دوشش می بینیم از چیست ؟  
فرمود: اگر از دنیا نرفته بود چیزی به شما نمی گفتم ، روزی بر او نمی گذشت جز آن که یک یا چند گرسنه را سیر می کرد تا آن جا که دسترسی داشت . و چون شب فرا می رسید به بازمانده از قوت و روزی عائله اش نظر می کرد آن را در انبانی می گذاشت و چون مردم به خواب می رفتند آن را به دوش می کشید و به کوچه های مدینه منوره می رفت و آهنگ مردمی می کرد که از مردم به خاطر عزت نفس چیزی نمی خواستند، آن انبان را در نزد آن ها خالی می کرد آن چنان که نمی دانستند او کیست ؟ و از خاندانش جز من کسی از این راز آگاه نبود و من این روش را از او آگاهی یافتم ، امید داشت که صدقه را با دست پنهانی بدهد و از فضل آن برخوردار گردد و می فرمود: همانا صدقه پنهانی خشم خدا را خاموش می کند هم چنان که آب آتش را فرو می نشاند و چون یکی از شما صدقه بدهد که اگر با دست راست عطا کند آن را از دست چپ مخفی و پنهان سازد. <sup>(138)</sup>

## 32 - ابوذر غفاری و میهمانش

روزی میهمانی بر ابوذر وارد شد، او که زندگی ساده ای داشت از مهمان معذرت خواست که من بر اثر گرفتاری نمی توام شخصا از تو پذیرایی کنم ، من چند شتر در فلان نقطه دارم ، قبول زحمت کن و بهترین آن را بیاور (تا برای تو قربان بکنم).

مهمان رفت و شتر لاغری با خود آورد.

ابوذر به او گفت : به من خیانت کردی ، چرا چنین شتری آوردی ؟  
او در جواب گفت : من فکر کردم که روزی به شترهای دیگر نیازمند خواهی شد.

ابوذر گفت : روز نیاز من زمانی است که از این جهان چشم می بندم (چه بهتر که برای آن روز ذخیره کنم) آن گاه آیه فوق را قرائت فرمود. <sup>(139)</sup>

### 33 - سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر ﷺ

ابن عباس می گوید: حسنین علیهما السلام بیمار شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند و به علی علیه السلام گفتند: ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می کردی، علی علیه السلام و فاطمه علیهما السلام و فضه که خادمه آن ها بود، نذر کردند که اگر حسنین علیهما السلام شفا یابند سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسنین علیهما السلام هم گفتند ما هم نذر می کنیم روزه بگیریم).

چیزی نگذشت که هردو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذایی دست خالی بودند علی علیه السلام سه من جو قرض نموده، و فاطمه علیهما السلام یک سوم آن را آرد کرد و نان پخت، هنگام افطار سائلی بر در خانه آمد و گفت: «السلام علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله؛ سلام بر شما ای خاندان محمد!» مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، غذایی به من بدهید خداوند به شماها از غذاهای بهشتی مرحمت کند، آن ها همگی مسکین بر خود مقدم داشتند، و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند.

روز دوم را هم چنان روزه گرفتند و موقع افطار وقتی که غذا را آماده کرده بودند (همان نان جوین) یتیمی بر در خانه آمد، آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد نیز روزه گرفتند).

در سومین روز اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد باز هم سهم غذای خود را به او دادند هنگامی که صبح شد علی علیه السلام دست حسنین علیهما السلام را گرفته بود و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را مشاهده کرد دید از شدت گرسنگی می لرزند! فرمود:

این حالی را که من در شما می بینم برای من بسیار گران است ، سپس برخاست و با آن ها حرکت کرد هنگامی که وارد خانه فاطمه عَلَيْهَا شد، در محراب عبادت ایستاده ، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده ، و چشم هایش به گودی نشسته ، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ناراحت شد.

در همین هنگام جبرئیل نازل شد و گفت : ای محمد! این سوره (هل اتی) را بگیر، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می گوید.

سپس آن سوره را بر او خواند. <sup>(140)</sup>

#### 34 - جان باختن بینوای دل سوخته کنار قبر امیرمؤمنان علی علیه السلام

روایت شده: هنگامی که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و همراهان از دفن جنازه پدرشان به سوی کوفه باز می گشتند، کنار ویرانه ای، پیرمرد بینوا و نایبائی را دیدند که بسیار پریشان بود و خشتی زیر سر نهاده بود و گریه می کرد، از او پرسیدند: تو کیستی و چرا نالان و پریشان هستی؟

گفت: من غریبی بینوا هستم، در اینجا مونس و غم خواری ندارم، یک سال است که من در این شهر هستم، هر روز مرد مهربان و غم خواری نزد من می آمد و احوال مرا می پرسید و غذا به من می رساند و مونس مهربانی بود، ولی اکنون سه روز است او نزد من نیامده است و از احوال من جويا نشده است

گفتند: آیا نام او را می دانی؟

گفت: نه.

گفتند: آیا از او پرسیدی که نامش چیست؟

گفت: پرسیدم، ولی فرمود: تو را با نام من چکار، من برای خدا از تو سرپرستی می کنم.

گفتند: ای بینوا! رنگ و شکل او چگونه بود.

گفت: من نایبنایم، نمی دانم که رنگ و شکل او چگونه بود.

گفتند: آیا هیچ نشانی از گفتار و کردار او داری؟

گفت: پیوسته زبان او به ذکر خدا مشغول بود، وقتی که او تسبیح و تهلیل می گفت: زمین و زمان و در و دیوار با او هم صدا و هموا می شدند، وقتی که کنار

من می نشست می فرمود: درمانده ای با درمانده ای نشسته و غریبی هم نشین غریبی شده است .

امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام (و محمد حنفیه و عبدالله به جعفر) آن مهربان ناشناخته را شناختند، به روی هم نگرستند و گفتند: ای بینوا این نشانه ها که بر شمردی ، نشانه های بابای ما امیرمؤمنان علی علیه السلام است .

بینوا گفت : پس او چه شده است که در این سه روز نزد من نیامده است ؟ گفتند: ای غریب بینوا شخص بدبختی ضربتی بر آن حضرت زد، و او به دیار باقی شتافت و ما هم اکنون از کنار قبر او می آئیم .

بینوا وقتی که از جریان آگاه شد، خروش و ناله جانسوزش بلند گردید، خود را بر زمین می زد و خاک زمین را به روی خود می پاشید، و می گفت : مرا چه لیاقت که امیرمؤمنان علیه السلام از من سرپرستی کند؟ چرا او را کشتند؟ امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام هرچه او را دلداری می دادند آرام نمی گرفت .

آن پیر بینوا به دامن حسنین علیه السلام چسبید و گفت : شما را به جدتان سوگند، شما را به روح پدرتان سوگند، مرا کنار قبر او ببرید.

امام حسن علیه السلام دست راست او و امام حسین علیه السلام دست چپ او را گرفته و او را کنار مرقد مطهر علی علیه السلام آوردند، او خود را به روی قبر افکند و در حالی که اشک می ریخت ، می گفت : خدایا من طاققت فراق این پدر مهربان را ندارم ، تو را به حق صاحب این قبر، جانم را بستان . دعای او به استجابت رسید و همان دم جان سپرد.

امام حسن علیه السلام از این حادثه جانسوز گریستند، و خود شخصا جنازه آن بینوای سوخته دل را غسل دادند و کفن کردند و نماز بر آن خواندند و او را در حوالی همان روضه پاک به خاک سپردند. <sup>(141)</sup>

### 34 - درخواست ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ

ابوسعید خدری گفت : سال سختی بر ما رسید و من حرکت کردم و نزد رسول خدا ﷺ رفتم برای این که از او چیزی طلب نمایم ، همین که حضرت ﷺ من را دید فرمود: «من استعف اءعفه الله و من استغنى اءغناه الله و من سالنا لم ندخر شيئاً نجده ؛ هرکسی که عفت کند، خدای تعالی او را عقیف گرداند، یعنی ؛ هر کس طلب نکند (سؤال نکند) خدای تعالی او را از سؤال بی نیاز گرداند و هرکس از ما چیزی بخواهد و آن چیز نزد ما هم باشد بر او بخل نوزیمم » و من با توجه به این سخن دیگر از حضرت هیچ نخواستم ، و به آن عمل کردم ، آن گاه خداوند مرا کفایت کرد و پس از آن چندان ثروتمان زیاد شد که ما و قوم ما در آن غرق شدیم .<sup>(142)</sup>



### 35 - داستانی از زمان پیامبر ﷺ

آورده اند که در زمان حضرت رسول ﷺ، ثروتمندان از انصار، وقتی که درختان خرماي آن ها به ثمر مي نشست، از ميان آن ها آن چه رسيده تر و بهترين بود به مسجد پيامبر ﷺ آورده و در گوشه ي قرار مي دادند تا فقراي مهاجر از آن استفاده کنند.

در همين روزها بود که روزي يکي از مالداران و ثروتمندان مدینه، مقداري خرما که بي ارزش بود (يعني از نوع پست و دور ريختني بود) را آورد و در ميان خرماهاي نيکوي ديگران ريخت (و کالاي پست خود را با کالاهاي پاکيزه و نيکوي ديگران مخلوط کرد) که در اين هنگام خداوند متعال از اين عمل نهي فرمود که: ( **وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ** )؛ براي انفاق سراغ چيزهاي ناپاک نرويد»<sup>(143)</sup> شما قصد مي کنيد از چيزهاي پست و فاسدي را که نزدتان هست انفاق کنيد و حال آن که اگر چنين چيزي را به خودتان بدهند نمي پذيريد.

البته حالات و سيره معصومين عليه السلام اين بوده است که از بهترين اموال خود انفاق مي کردند از جمله:

در جنات الخلود گويد: که حضرت امام صادق عليه السلام با برادران ديني خود مواسات مي کرد و آن چه را که بهتر و خوب تر از چيزهايي که در منزلش بود در راه خدا مي داد و اگر هم چيزي نداشت به فقير بدهد، لااقل سائل و فقير را تسلي مي داد.

و در کتاب وقايع الايام است که معمولا امام صادق عليه السلام براي تسلي دادن سائل به اين ابيات مبادرت مي فرمود:

فلا تجزع فان اءعسرت يو ما فقد اءيسرت في زمن طويل فلا تيئس فان  
الياءس كفر لعل الله يغني عن قليل فلا تظنن بربك ظن سوء فان الله اءولى  
بالجميل اءر روزى در سختى و فشار قرار گفرتى جزع و ناراحتى نكن ، به  
تحقيق در زمان طولانى بر تو آسان خواهد شد.

از درگاه خداوند نااميد مباح كه نااميدى از درگاه او كفر است ، شايد  
خداوند بسيار كم ، تو را بى نياز كند.

نسبت به خداوند سوءظن نداشته باش ، براى اين كه خداوند از همه به  
زيبائى ها اولى و برتر است . (144)

### 36 - درخواست انصار از حضرت رسول ﷺ

در منهج الیقین گوید: کلینی از امام صادق ع روایت کرده که فرمود: جمعی از انصار خدمت حضرت رسول ﷺ شرفیاب شده سلام کردند و آن حضرت هم جواب فرمودند.

عرض کردند: یا رسول الله ، ما را به شما حاجتی است .

فرمود: حاجت خود را بگوئید.

گفتند: حاجتی بزرگ است .

فرمود: بگوئید آن چیست ؟

عرض کردند: حاجت ما آن است ضامن شوی که خداوند عالم ما را به

بهشت برد.

حضرت ع سر به زیر انداخت و چنان چه عادت متفکران است چیزی بر زمین می زد، بعد از آن سر برداشت و فرمود: ضامن می شوم به شرط آن که از هیچ چیزی سؤال (طلب) نکنید.

بعد از آن ، روش انصار این بود که اگر کسی از آن ها در سفری بود و تازیانه از دستش می افتاد راضی نمی شد که به دیگری بگوید که تازیانه را به من ده ، برای این که به گفته حضرت ﷺ عمل کرده باشد و از کسی سؤال (طلب) نکرده باشد، لذا خودش پائین می آمد و تازیانه را بر می داشت .

در جامع الاخبار آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «من ساءل الناس و عنده قوت ثلاثة ايام ، لقی الله یوم یلقاه و لیس علی وجهه لحم ؛ کسی که از مردم طلب کند و در حالی که خوراک سه روز در نزد او باشد، روزی که همه

مردم خدا را ملاقات می کنند، در حالی خدا را ملاقات می کند که در صورتش  
گوشت نباشد.» (145)

### 37 - داستان عبدالرحمن اوزاعی

در کتاب روضة الانوار آمده است که عبدالرحمن اوزاعی گفته است: که شب  
عیدی من در خانه ام بودم ناگهانی صدای درب منزل بلند شد، حرکت کردم و از  
خانه ام خارج شدم پس همسایه ام را دیدم که مقابل درب ایستاده بود و ضمنا  
او هم مرد فقیری بود که چندین دختر داشت، خطاب به من گفت:  
فردا روز عید است و من و فرزندانم در این روز چیزی در بساط نداریم،  
پس شما بر من لطفی کن و چیزی بده تا در این روز صرف کنیم، من به داخل  
خانه بازگشتم و این مسئله را به همسرم گفتم.  
همسرم به من گفت: ما پنج درهم داریم، نصفش را به او بده و بقیه اش را  
برای فردا نگهدار تا خودمان در روز عید صرف کنیم.  
من به همسرم گفتم: می دانی که همسایه ما فردی صالح و فقیر است، فقط  
از ما طلب کرده است پس ما هم باید ایثار کنیم و همه پنج درهم را به او می  
دهم. و خداوند به ما عوض خواهد داد. و این کار را هم کردم و همه پنج درهم  
را به او دادم.  
صبح که شد مردی از دوستانم با هزار و پانصد دینار نزد من آمد و گفت:  
من این پول را برای مسئله مهمی کنار گذاشته بودم، دیشب در خواب دیدم که  
کسی به من گفت این پول را بردار و به نزد اوزاعی ببر که او کارت را راه می  
اندازد.

پس اوزاعی آن پول را گرفت و گفت : من علم پیدا کردم هر کسی درهمی را  
برای خدا عطا کند به همان نسبت هم خداوند به او عوض می دهد. <sup>(146)</sup>

### 38 - داستان سلطان خرمشاه هندی و جوان تاجر

در انوار نعمانیه آمده که سید مرحوم قضیه ای را نقل فرمود: که مرد صالحی در درگاه سلطان خرمشاه هندی بود، و درآمد او در هر سال نزدیک به چهارصد هزار تومان می شد و او همه را در راه خدا انفاق می کرد، این عمل او را به سلطان رساندند.

او روزی مرد صالح را طلبید و گفت: ای فلان، انسان باید قدر مال خود را بداند و ضایع نکند، من هم چنین شنیده ام که تو قدر مال خودت را نمی دانی. مرد صالح گفت: ای سلطان! اما من فکر می کنم، که از خواص تو کسی از من حریص تر نباشد و قدر مال خود را بیشتر از من نداند، برای این که من می خواهم همه مال خود را با خود ببرم و چیزی باقی نگذارم، ولی مردم می خواهند که اموال خود را بعد از خود برای دیگران بگذارند، حال آیا من بر مال خود حریص تر هستم یا آنان؟

سلطان تصدیق کرد و چیزی نگفت. <sup>(147)</sup>

### 39 - پسر حاتم طائی

محقق سبزواری در روضه الانوار نقل کرده که پسر حاتم بخشنده و کریم زمان خود بود و در جود و سخاوت به درجه و مقامی رسید که زبان از توصیف آن قاصر است و از جمله کارهای او این بود که هر سال ، هشتاد هزار درهم به شعرا صله (هدیه) می داد، با عین حال که ثروتش بی اندازه بود ولی مشربش از خُزَف و فرش او از فرش های کهنه و مندرس بود.

روزی مسئول کارهایش به او گفت : چه می شود که شما نیز از ظرفهای قیمتی و خوب استفاده نمائید.

پسر حاتم گفت : حساب کرده ام و دانسته ام که تفاوت بین این حال و بین تجمل پنجاه هزار درهم طلا است دوست داشتم که به این حال زندگانی بکنم ، و مال خود را بر محتاجین و مستحقین انفاق بنمایم .<sup>(148)</sup>

#### 40 - جوان صالحی که بعد از پدر انفاق می کرد

گویند جوانی بود که از پدرش مال نیکوئی به او ارث رسید و آن را انفاق می کرد، مادرش نزد دوست پدرش رفت و از فرزندش شکایت نمود و گفت: می ترسم که این جوان فقیر گردد.

دوست پدر به پسر گفت: ای فرزند! از این اموال مقداری هم برای خود نگاه دار.

جوان گفت: ای عمو، چه می گوئی در حق کسی که در کاروانسرای وارد شود و عازم است، کالای خود را به شهر رساند و آن را تحویل دهد آیا بهتر است که خودش ببرد یا این که کالا و متاع خود را به غلامان که آنان ببرند و تحویل دهند، و آن هم نمی داند که آیا تحویل خواهند داد یا خیر؟ آن شخص دانست که این جوان در تمثیل خود صادق است لذا عمل او را تصدیق کرد و امر به صدقات داد. (149)



#### 41- گوشه‌ای از صدقات امیر مؤمنان علی علیه السلام

از جمله اشخاصی که به اخبار صدقه عمل کرد امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و حکایات حال حضرت صلی الله علیه و آله در این باره بسیار است از جمله :  
روایت شده باغی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به دست خود غرس کرده بود، حضرت علی علیه السلام آن را به دوازده هزار درهم فروخت ، و به خانه تشریف آورد، در حالتی که همه درهم ها را صدقه داده بود.  
حضرت فاطمه علیه السلام گفت : باغ را فروختی ؟  
فرمود: آری .

پس پولش کجاست ؟

فرمود: به چشم هائی حیا نمودم که نخواستم آن ها را به ذلت سؤال (طلب) ذلیل نمایم ، و قبل از سؤال عطا نمودم .

حضرت زهرا علیه السلام گفت : ای پسر عم می دانی که چند روز است که ما طعام نخورده ایم و گرسنه مانده ایم و هم چنان گمان می کنیم که تو هم مانند ما گرسنه هستی ، آیا از آن دراهم ، چیزی را برای ما باقی نگذاشتی ؟... (150)

## 42 - صدقه عروسی را از مرگ نجات داد

شیخ صدوق رحمته الله در امالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: حضرت عیسی علیه السلام به جمعی گذشت که شادی می کردند، سبب شادی آن ها را پرسید: خطاب به آن حضرت عرض کردند:

یا روح الله! دختر فلانی را امشب برای فلان مرد به عروسی می برند.  
حضرت عیسی علیه السلام فرمود: امروز شادی می کنند ولی فردا گریان خواهند بود.

یکی پرسید: چرا ای پیغمبر خدا؟

فرمود: به جهت آن که عروس آن ها امشب خواهد مرد.

این سخن سبب اختلافی میان پیروان آن حضرت و منافقان گردید، تا چون روز دیگر شد به نزد آن دختر آمده او را سالم در جای خود دیدند، از این رو به نزد حضرت عیسی علیه السلام رفته گفتند: یا روح الله، آن عروسی را که دیروز گفتی خواهد مرد، نمرده است؟

عیسی علیه السلام فرمود: خدا هرچه خواهد می کند، اکنون ما را به نزد وی ببرید، آنان با عجله حضرت عیسی علیه السلام را بدان جا آوردند و در خانه را زدند، شوهر آن زن (تازه عروس) بیرون آمد، حضرت عیسی علیه السلام به او فرمود: از همسرت اجازه بگیر من به نزدش می روم.

داماد به داخل خانه رفت و به همسرش گفت: حضرت روح الله علیه السلام با جمعی بر در خانه اند. آن زن در چادر رفت، و عیسی علیه السلام داخل شده بدو فرمود:

دیشب چه کار خیری کردی؟

پاسخ داد: اضافه بر کارهای قبل خود کاری نکردم .

در هر شب جمعه سائلی بر در خانه می آمد و ما خوراک یک هفته را به او می دادیم ، دیشب نیز سائل مزبور آمد و من و اهل خانه هر کدام به کاری سرگرم بودیم و کسی متوجه او نشد. یک بار فریاد زد کسی پاسخش را نداد، بار دوم صدا زد کسی جوابش را نداد تا چند بار صدا زد و من صدای او را شنیدم بطور ناشناس برخاستم و به اندازه معمول هر هفته به او خوراکی دادم و رفت .

حضرت عیسی علیه السلام که این سخن را از وی شنید به او فرمود: از جای خود برخیز. و چون آن زن از جای خود برخاست ، یک افعی (درشت) چون شاخه درخت ، در زیر او بود که دُم خود را به دندان گرفته بود.

عیسی علیه السلام فرمود: به خاطر آن عملی که انجام دادی خداوند این بلا را از تو دور گردانید. (151)

## 43 - صبر بر فقر

در زمان خلیفه دوم جوانی بعد از فراغت از نماز بدون خواندن تعقیبات بلافاصله از مسجد بیرون می رفت . روزی به همان منوال از جای خود برخاست که روانه شود، عمر او را مخاطب قرار داد که چرا شرط ادب در برابر نماز نگه نمی داری ؟ و تعقیبات که فضیلت زیاد دارد نمی خوانی ؟

جوان از این عتاب و سرزنش ناراحت شد و به گریه آمد و گفت : می ترسم از گفتن علت ناراحت شوی ، تو چه می دانی که بر ما بیچارگان چه می گذرد، و فقر و احتیاج و نیازمندی ما به حدی رسیده است که من و عیالم با یک جامه می گذرانیم ، اگر او بیوشد مرا لباس نیست و اگر من بیوشم او لباس ندارد. بنابراین هر روز صبح من پیراهن را می پوشم و به نماز حاضر می شوم و بعد از فراغت از نماز به خانه می روم تا او نیز از این جامه استفاده کند و از نماز عقب نماند.

عمر از این بیان و از دانستن وضع او ناراحت شد و حضار به گریه در آمدند. سپس از بیت المال هشتاد درهم نقره آورد و به او گفت : این درهم را بگیر و صرف مایحتاج کن و نیازمندی های خود را برطرف ساز.

جوان آن پول ها را گرفت و به خانه آمد.

عیال او از تاءخیر ورودش پرسید.

او آن چه که با خلیفه گفته بود با عیال خود در میان گذاشت .

عیال او از این پیش آمد و از فاش شدن اسرار سخت ناراحت گردید و شوهر خود را مورد ملامت و توبیخ قرار داد و گفت : مگر تو نشنیده ای ، فقیر صابر، روز قیامت هم نشین پیامبر ﷺ است .

تو چنین عزتی را به مال دنیا فروخته ای ، بهتر آن است که این پول ها را هر چه زودتر به خلیفه برگردانی و بگو گرچه نیازمند و فقیر هستیم اما صبر بر فقر اسلحه ما است .

آن جوان با این تحریک از جای خود برخاست و تمام دراهم را به خلیفه برگرداند و چون شب شد آن زن برای تهجد و نماز شب از رختخواب برخاست .

بعد از پایان نماز به شوهر گفت : تا حال راز ما نزد خدا محفوظ بود حال که دیگران دانستند من از این زندگی بیزارم . با هم دعا کنیم تا روح ما قبض شود و از چنین زندگی خلاص شویم ، هر دو به سجده درآمدند و از خداوند درخواست مرگ کردند و فوراً جان به جان آفرین تسلیم نمودند و بنا به خبری آن زن تمنای مرگ کرد و جوان صبح به مسجد آمد و مردم را به تشییع جنازه عیال خود دعوت کرد. (152)

#### 44 - توفیق برای توبه نمودن

از مرحوم اعتماد الواطین رحمته الله نقل نموده اند که فرمود: در سالی که نان در تهران به سختی بدست می آمد، روزی میرغضب باشی ناصرالدین شاه ، به طاق آب انباری می رسد و صدای ناله سگ هایی را می شنود، پس از تحقیق می بیند سگی زائیده و بچه هایش به او چسبیده و چون در اثر بی خوراکی پستان هایش شیر ندارند و بچه هایش ناله و فریاد می کنند.

میرغضب باشی سخت متاثر شده از دکان نانوائی که در نزدیکی آن محل بود مقداری نان می خرد و جلویش می اندازد، و همان جا می ماند تا سگ می خورد و بالاخره پستان هایش شیر می آورند و بچه هایش آرام می گیرند و سرگرم خوردن شیر از پستان های مادر می شوند.

میرغضب مقدار خوراک یک ماه آن سگ را از آن نانوا می خرد و نقدا پولش را می دهد و می گوید هر روز باید شاگردت این مقدار نان را به این سگ ها برساند و اگر یک روز مسامحه شود از تو انتقام می کشم .

در آن اوقات با جمعی از رفقایش میهمانی دوره داشتند، با این تفضیل ، هر روز گردش می رفتند و تفریح می کردند، و برای شام در منزل یکی باهم صرف شام می نمودند که نوبت میر غضب باشی شد. زنی داشت که تقریباً در وسط شهر تهران خانه اش بود و وسایل پذیرایی در خانه اش موجود بود، و زنی هم تازه گرفته بود که در نزدیک دروازه شهر منزلش بود. به زن قدیمی خود پول می دهد و می گوید امشب فلان عدد مهمان دارم ، و برای صرف شام می آئیم و باید کاملاً تدارک نمائی . زن قبول می کند، و طرف عصر با رفقایش بیرون شهر رفته تفریح می کردند، تصادفاً تفریح آن روز طول کشید و مقدار زیادی از شب

گذشت ، هنگام مراجعت رفقایش می گویند: دیر شده ، سخت خسته شده ایم ،  
به همین دروازه که منزل دیگر تو است می آئیم .

میرغضب باشی می گوید: این جا خبری نیست ، و در خانه وسط شهر کاملاً  
تدارک شده و باید آن جا برویم . بالاخره رفقا راضی نمی شوند و می گویند: ما  
امشب را در اینجا می مانیم . و به مختصر غذا قناعت می کنیم و آن چه در آن  
خانه تدارک کرده ای برای فردا.

میرغضب باشی ناچار قبول کرد و مقدار نان و کباب می خرد و آن ها می  
خورند و همان جا می خوابند.

هنگام سحر، از صدای گریه بی اختیار میرغضب باشی همه بیدار می شوند و  
از سبب انقلاب و گریه اش می پرسند.

می گوید در خواب امام چهارم علیه السلام را دیدم به من فرمود: احسانی که به آن  
سگ کردی مورد قبول خداوند عالم شد، و خداوند در مقابل آن احسان امشب  
جان تو و رفقایت را از مرگ حفظ کرد، زیرا زن قدیمی تو از غیظی که به تو  
داشت سمی تدارک کرده در فلان محل از آشپزخانه گذاشته بود، تا داخل  
خوراک شما کند. فردا می روی آن سم را برمی داری و مبادا زن را اذیت کنی و  
اگر بخواهد او را به خوبی رها کن ، و اگر خواست با تو بماند نگه می داری و  
دیگر این که خداوند، توبه را توفیق تو نموده است و چهل روز دیگر به کربلا بر  
سر قبر پدرم حسین علیه السلام مشرف می شوی .

پس صبح به رفقا گفت : برای تحقیق صدق خوابم می آئید به خانه وسط  
شهر برویم ؟ با هم می آیند، چون وارد می شوند، زن تعرض می کند که چرا  
دیشب نیامدی ؟

## 45 - سه عمل مهم

او اعتنا نمی کند و با رفقاییش به آشپزخانه می روند و به همان نشانه ای که امام علیه السلام فرموده بود، سم را بر می دارد و به زن می گوید: دیشب تو چه خیالی درباره ما داشتی؟ اگر دستور امام نمی بود از تو تلافی می کردم. لکن به امر مولایم با تو احسان خواهم کرد، اگر مایلی در همین خانه باش، مثل این که چنین کاری نکرده ای. و اگر میل فراق داری، تو را طلاق می دهم و هرچه بخواهی به تو می دهم.

زن می بیند رسوا شده و دیگر نمی تواند با او زندگی نماید، طلب طلاق می کند، او هم با کمال خوشی طلاقش می دهد و خوشنودش کرده و رهایش می کند.

از شغل خودش استعفا می دهد و مورد قبول قرار می گیرد، آن گاه مشغول توبه و اداء حقوق و مظالم می گردد، و پس از چهل روز به کربلا مشرف می شود و همان جا می ماند تا به رحمت حق واصل می گردد. <sup>(153)</sup>



## 45 - سه عمل مهم

در اطراف بصره مردی فوت شد، کسی در تشییع جنازه او حاضر نگردید، چون مردی کتیف و گناهکار، زنش چند نفر را پول داد جنازه او را برداشتند، پس از غسل و کفن احدی برای نماز او حاضر نشد. فقط در میان راه زاهدی را دیدند که انتظار جنازه را می کشد، وقتی او را آوردند خود به نماز ایستاد و به دیگران هم سفارش شرکت در آن را نمود همگی تعجب نمودند.

از او جریان را پرسیدند؟

گفت: من در خواب دیدم که به من گفته شد به فلان محل برو و بر جنازه ای که فقط زنی همراه او است نماز بخوان که آمرزیده است.

زاهد از زن حالات شوهرش را پرسید.

زن گفت: شوهر من شبانه روز خود را با شرب خمر می گذرانید.

زاهد پرسید: عمل خوبی هم داشت؟

زن گفت: آری، سه عمل انجام می داد:

یکی این که وقتی از مستی شراب هوشیار می گشت، گریه می کرد و می

گفت: بارالها، کدام گوشه جهنم، مرا جای خواهی داد؟

دوم این که، وقتی صبح می شد لباس خود را عوض کرده، غسل می کرد،

وضو می ساخت و نماز می خواند.

و سوم این که خانه او هیچ گاه از دو یا سه نفر یتیم خالی نبود. آن قدر که

به یتیمان مهربانی می کرد، به بچه هایش خود نوازش نمی نمود. (154)

## 46 - مخالفت با گدائی

یکی از دوستان پیغمبر ﷺ آمد و از حضرتش چیزی خواست ، حضرت ﷺ از او پرسید: آیا چیزی داری ؟

آن مرد جواب گفت : من فقط یک ظرف برای آب خوردن دارم ، و یک قطعه پارچه دارم که قسمتی از آن را به جای لحاف ، روی خود می اندازم و قسمت دیگر را روی زمین پهن می کنم .

پیغمبر ﷺ فرستاد تا ظرف آبخوری و پارچه را بیاورند، آن گاه پرسید: آیا کسی هست که این چیزها را بخرد؟

یک نفر پیدا شد و این چیزها را به دو درهم خرید.

پیغمبر ﷺ پس از انجام این معامله با آن دوست یا صحابی خودش گفت : یک درهم را بگیر و خوراکی بخر، درهم دیگر را بده طناب بخر و برو در بیابان هیزم جمع کن و بیاور و در بازار بفروش .

آن مرد صحابی همین کار را کرد و هفت روز گذشت ، نزد پیغمبر ﷺ آمد و گفت : از آن روزی که کار کردم تا امروز پانزده دینار، پس انداز کرده ام ، آن گاه مقداری از این مبلغ را داد و خانه ای خرید، و مبلغ دیگری داد و مقداری غذا خرید.

پیغمبر ﷺ فرمود: ببین ، کدامیک از این دو عمل بهتر است ، و کدامیک بدتر؟ و آن گاه فرمود: هیچ کس نانی بهتر از نانی که با دستش به عمل آورده ، نخورده است .

#### 47 - اهتمام به امور فقرا

سید جواد عاملی ، فقیه معروف ، صاحب کتاب «مفاتیح الکرامة» شبی مشغول صرف شام بود که صدای در را شنید برای وی خبر آوردند که پیشخدمت استادش سید مهدی بحرالعلوم دم درب منتظر است ، وی وقتی که فهمید پیشخدمت استادش منتظر است با عجله به طرف درب دوید.

پیشخدمت گفت : استاد، شما را الان احضار کرده است ، شام جلو ایشان حاضر است اما دست به سفره نخواهند برد تا شما بروید، جای معطلی نبود، سید جواد بدون آن که غذا را به آخر برساند با شتاب تمام به خانه سید بحرالعلوم رفت .

تا چشم استاد به سید جواد افتاد، با خشم بی سابقه ای گفت : سید جواد! ایشان غرق در عرق و شگفتی گردید که چه شده و چه حادثه ای اتفاق افتاده است تاکنون سابقه نداشته این چنین مورد عتاب قرار گیرد، هرچه به مغزشان فشار آورد تا علت را بفهمد ممکن نشد، ناچار پرسید ممکن است حضرت استاد بفرمایند: تقصیر اینجانب چیست ؟

فرمودند: علت این است که هفت شبانه روز فلان شخص همسایه ات با عائله اش گندم و برنج گیرشان نیامد، در این مدت از بقال سر کوچه نسیه گرفته و برده اند، امروز رفته است از بقال سر کوچه نسیه بگیرد، قبل از آن که افطار کنند، بقال گفته که نسیه ها زیاد شده ، او هم بعد از شنیدن این جمله خجالت کشیده که تقاضای نسیه کند، دست خالی به خانه اش برگشته و امشب خویش و خانواده اش بی شام مانده اند.

سید جواد گفت: به خدا قسم من از این جریان بی خبر بودم، اگر می دانستم، به احوالش رسیدگی می کردم.

فرمود: همه داد و فریاد بر این است که تو چرا از احوال همسایه بی خبر مانده ای؟ چرا هفت شبانه روز آن ها به این وضع بگذرانند و تو متوجه نشوی؟ و اگر با خبر بودی اقدام نمی کردی که تو اصلاً مسلمان نبودی.

می فرمائید: چه کنم؟

پیشخدمت من مجمعه ای از غذا را بر می دارد و منزل آن مرد برویدم درب، پیشخدمت برگردد، تو درب را بزن، و لذا خواهش کن که امشب با هم غذا صرف کنید، این پول را هم بگیر زیر فرش یا حصیر خانه اش بگذار و برگرد. من این جا نشسته ام و شام نخواهم خورد تا تو برگردی و خبر آن مرد مؤمن را برای من بیاوری.

پیشخدمت سینی بزرگ غذا که انواع غذای مطبوع در آن بود برداشت، و به همراه سید جواد روانه شد، پس از رسیدن به منزل مورد نظر پیشخدمت مراجعت نمود و سید جواد پس از در زدن و کسب اجازه وارد شد.

صاحبخانه پس از شنیدن معذرت خواهی سید جواد و خواهش او دست به سفره برد لقمه ای از غذا را خورد و غذا را مطبوع یافت، حس کرد این غذا دست پخت سید جواد عرب نمی باشد، فوراً دست کشید و گفت: این غذا دست پخت عرب نیست. بنابراین از خانه شما نیامده، تا نگوئی این غذا از کجاست، من دست به آن نخواهم زد، آن مرد درست حدس زده بود، غذا در خانه بحرالعلوم ترتیب داده شده بود، آن ها ایرانی الاصل و اهل بروجرد بودند، و غذا، غذای عرب نبود.

سید جواد هرچه اصرار کرد که غذا بخور، تو چه کار داری که این غذا در خانه چه کسی ترتیب داده شده است ؟  
آن مرد قبول نکرد و گفت : تا ماجرا را، نگویی دست به غذا دراز نخواهم کرد.

سید جواد چاره ای ندید که ماجرا را از اول تا به آخر نقل کرد، آن مرد بعد از شنیدن ماجرا غذا را خورد، اما سخت در شگفت مانده بود، می گفت : من راز خودم را به احدی نگفته ام ، از نزدیکترین همسایگانم پنهان داشته ام ، سید از کجا مطلع شده است ؟ (155)

## 48 - معامله با خدا

سه روز گذشت در خانه علی علیه السلام غذایی پیدا نشد، آن حضرت و فاطمه زهرا علیهما السلام و حسنین علیهم السلام گرسنه ماندند، فاطمه علیها السلام پیراهن خود را به علی علیه السلام داد تا بفروشد، آن حضرت پیراهن را به شش درهم فروخت، اتفاقاً، فقیری درخواست کرد، حضرت آن شش درهم را به فقیر داد.

پس از این جریان، جبرئیل امین بصورت مردی ناشناس سوار بر شتری در برابر علی علیه السلام حاضر شد و عرض کرد: این شتر را از من خریداری کن.

علی علیه السلام فرمود: من پول قیمت این شتر را ندارم تا خریداری کنم.

مرد ناشناس گفت: حاضرم شترم را بفروشی و پولش به عنوان نسیه بماند.

علی علیه السلام گفت: قیمت این شتر چقدر است؟

مرد ناشناس گفت: صد درهم می فروشم.

حضرت علی علیه السلام شتر را به همین قیمت خرید و افسار آن را گرفت و از مرد

ناشناس جدا شد، هنگامی که علی علیه السلام بطرفی رهسپار می شد با مرد عربی،

روبرو شد، و آن میکائیل بود، که به آن صورت درآمد بود.

مرد عرب گفت: آیا شتر را حاضری بفروشی؟

علی علیه السلام گفت: بلی.

مرد عرب گفت: قیمت این شتر چقدر است؟

علی علیه السلام گفت: صد درهم.

مرد عرب آن شتر را از او خرید، و مبلغ صد و شصت درهم داد، علی

علیه السلام پول را گرفت، و به سوی خانه رهسپار شد، نرسیده به خانه، با فروشنده،

اولی، که جبرئیل به صورت مرد ناشناسی بود، ملاقات کرد.

مرد ناشناس گفت: یا علی! شتر را فروختی؟

علی علیه السلام فرمود: بلی.

مرد ناشناس گفت: پس حق مرا که صد درهم بود و شتر را نسیه فروخته

بودم عنایت کن.

حضرت علی علیه السلام صد درهم وی را داد، سپس با داشتن شصت درهم به سوی

خانه آمد، و پول ها را به دامن فاطمه علیها السلام ریخت.

فاطمه علیها السلام فرمود: این درهم ها از کجا بدست آمده؟

علی علیه السلام فرمود: بوسیله شش درهم با خدا معامله کردم، عوض آن خداوند

شصت درهم به من عنایت فرمود. سپس آن حضرت علیه السلام به حضور مبارک

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و جریان را عوض کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فروشنده جبرئیل بود و مشتری و خریدار میکائیل

بود، شتر نیز مرکب فاطمه علیها السلام در روز قیامت می باشد، سپس فرمود: علی جان

، سه چیز به تو عنایت شده که دیگران از آن محرومند: از برای تو بانوئی است

که سرور زنان و بانوان اهل بهشت است، و تو دو پسر داری که آقای جوانان

اهل بهشت می باشند، و تو داماد سالار پیغمبران می باشی، خدا را سپاسگزاری

کن. (156)

## 49 - گردنبند با برکت

پیرمردی ژنده پوش در مسجد به خدمت پیغمبر ﷺ رسید، عرض کرد: گرسنه ام و لباس ندارم و فقیر و بی چیزم ، مرا سیراب کن و بپوشان و بی نیازی گردان .

حضرت ﷺ فرمود: چیزی ندارم ، ولی کسی که به کار خوب راهنمایی کند، مثل این است که خودش آن کار را انجام داده باشد، برو به نزد دخترم فاطمه زهرا علیها السلام بلال را نیز با او فرستاد.

عرب به منزل حضرت فاطمه علیها السلام آمد و با صدای بلند عرض کرد: سلام بر شما ای خاندان نبوت ، ای دختر محمد ﷺ ، با شکم گرسنه و بدن عریان از «شقه» نزد پدرت آمدم در حق من رحم کن خدا در حق تو رحم کند. حضرت فاطمه علیها السلام پوست گوسفندی که فرش خواب حسنین علیهم السلام بود به وی داد و فرمود: امیدوارم خداوند بهتر از آن به تو عطا کند.

پیرمرد عرض کرد: من از گرسنگی به تو شکایت می کنم ، تو پوست گوسفند به من می دهی ؟ من با این گرفتاری چه کنم ؟

حضرت فاطمه علیها السلام گردن بندی را که دختر حضرت حمزه علیه السلام به او داده بود از گردن بیرون آورد و به او داد فرمود: این را بگیر و بفروش امید است خداوند بهتر از این را به تو مرحمت فرماید، آن گاه آن پیرمرد به مسجد برگشت و گردن بند را در مقابل بیست دینار و چهل درهم و یک برد یمانی و یک شتر راهوار به عمار فروخت .

رسول خدا ﷺ فرمود: ای عمار! اگر تمام جن و انس در این معامله با تو شرکت می کردند، خداوند آن ها را به آتش عذاب نمی کرد.



آن گاه عمار برای پرداخت قیمت با آن مرد عرب به خانه آمدند چون آن پیرمرد خدمت رسول خدا ﷺ برگشت ، فرمود: غذا و لباس تو تاءمین شد؟ عرض کرد: آری .

آن حضرت ﷺ فرمود: اکنون در حق دخترم دعای خیر نما. مرد عرب دست به دعا برداشت و عرض کرد: پروردگارا تو خدائی هستی که نیست جز تو خدائی که او را پرستش کنم . و تو روزی دهنده مائی ، پس به فاطمه دختر پیغمبر عطا کن چیزی را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده باشد.

حضرت رسول ﷺ آمین گفت ، و رو به اصحاب کرد و فرمود: آن چه را که این مرد عرب دعا کرد خدا به فاطمه داده است ، من پدر فاطمه ام که در دو جهان مانند ندارم ، و شوهر او علی است که اگر نبود همسری برای فاطمه پیدا نمی شد، خداوند حسنین را به او عطا کرد که در میان مردم جهان مانند ندارند، بزرگ فرزندان پیغمبران و سید جوانان اهل بهشتند در این جا رسول خدا ﷺ قدری بیشتر عنایت خداوند نسبت به حضرت زهرا را برای اصحاب نقل کردند.

جابر می گوید: آن گاه عمار گردن بند را با عطر خشبو کرد و در برد یمنی پیچید و با غلام خود «اسهم» روانه خدمت پیغمبر ﷺ کرد. و به غلام خود گفت : تو را با این ها به رسول خدا ﷺ بخشیدم ، رسول خدا ﷺ نیز آن غلام را با گردن بند به دخترش زهرا بخشید.

حضرت زهرا علیها السلام گردن بند را گرفته و غلام را در راه خدا آزاد کرد.

آن غلام می خندید و می گفت : چقدر این گردن بند با برکت است ! گرسنه  
ای را سیر کرد و برهنه ای را پوشانید و فقیری را بی نیاز کرد و بنده ای را آزاد  
نمود، و سرانجام نزد صاحبش برگشت . (157)

## 50 - اثر زکات دادن

جناب حاج مرادخان حسن شاهی ارسنجانی نقل کردند: در سالی که بیشتر نواحی فارس به آفت ملخ مبتلا شده بود، به قوام الملک خبر دادند که مزرعه های شما در نواحی فسا، تمام به واسطه ملخ از بین رفته است .

قوام گفت : باید خودم ببینم ، پس به اتفاق ایشان و مرحوم بنان الملک و چند نفر دیگر از شیراز حرکت کردیم ، و چون به مزرعه های قوام رسیدیم . دیدیم تماما خوراک ملخ گردیده ، به طوری که یک خوشه سالم ندیدیم ، همین طوری که می رفتیم و تماشا می کردیم ، به قطعه زمینی رسیدیم که تقریبا وسط مزرعه بود دیدیم محصول آن سالم و یک خوشه اش هم دست نخورده در حالی که محصول زمین های چهار طرف آن به طور کلی از بین رفته بود.

قوام پرسید: این جا کی بذر پاشیده و متعلق به کیست ؟

گفتند: متعلق به فلان شخصی که در بازار فسا، پاره ورزی می کند.

گفت : می خواهم او را ببینم .

به من گفتند: او را بیاور.

رفتم او را دیدم و گفتم : آقای قوام تو را طلبیده .

گفت : من با آقای قوام کاری ندارم ، اگر او به من کاری دارد، بیاید این جا.

هر طور بود با خواهش و التماس او را به نزد قوام آوردیم .

قوام از او پرسید: فلان مزرعه ، بذرش از تو است ؟ و تو کاشته ای ؟

گفت : بله .

قوام پرسید: چه شده که ملخی همه زراعت ها را خورده جز مال تو را؟

گفت : اولاً: من مال کسی را نخورده ام تا ملخ مال مرا بخورد. دیگر آن که  
من همیشه زکات آن را سر خرمن خارج می کنم و به مستضعفین می رسانم ، و  
مابقی را به خانه ام می برم .<sup>(158)</sup>

## 51 - پاداش احسان

عالم بزرگوار، جناب آقای معین شیرازی فرمودند: که آقا سید حسین ورشوچی که در بازار تهران، ورشو فروشی دارد، وقتی سرمایه اش از دستش می رود و مقدار زیادی بدهکار می شود.

روزی دختری وارد مغازه اش می شود و می گوید: من یهودیه ام و پدر ندارم، صد و بیست تومان دارم و می خواهم شوهر کنم، و شنیده ام تو شخص درست کاری هستی، این مبلغ را بگیر و معادل آن اجناسی که در ورقه نوشته شده است جهت جهیزیه ام بده.

قبول کردم آن چه داشتم، دادم بقیه را از مغازه های دیگر تدارک کردم و قیمت مجموع صد و پنجاه تومان شد.

دختر گفت: جز آن چه دادم ندارم.

گفتم: من هم نمی خواهم.

دختر سر بالا کرد و به من دعا کرد و رفت.

آن گاه اجناس را در گاری گذاشتم و چون کرایه را نداشت بدهد، از خودم دادم و به خانه اش رفت.

روزی با خود گفتم که به رفیقم حاج علی آقا علاقه بند که از ثروتمندان تهران است، حالم را بگویم و مقداری پول بگیرم.

صبح زود به شمیران رفتم و مقداری سیب به عنوان هدیه خریدم در امامزاده قاسم، درب باغ او را زدم، باغبان آمد، سیب را دادم و گفتم: به حاجی بگوئید: حسین ورشوچی است.

چون گرفت و رفت ، به خود آمدم ، و خود را ملامت کردم چرا رو به خانه مخلوقی آوردی و به امید غیر او حرکت کردی ؟ فوراً پشیمان شده فرار کردم و به صحرا رفتم و در خاک ها به سجده و گریه مشغول شدم و مرتباً توبه و از پروردگار خود طلب آمرزش می نمودم .

چون خواستم به شهر برگردم از راهی که احتمال نمی رفت گماشتگان حاجی مرا ببینند برگشتم ، و چون می دانستم دنبال من خواهد فرستاد تا نزدیک ظهر به مغازه نرفتم ، وقتی که مطمئن شدم که دیگر کسی از گماشتگان حاجی را نمی بینم به مغازه آمدم ، شاگردان گفتند: تاکنون چند مرتبه گماشتگان حاجی علی آقا آمدند و تو نبودی .

بلافاصله نوکر او آمد و گفت : شما که صبح آمدید، چرا برگشتید؟ الحال حاجی منتظر شماست .

گفتم : اشتباه شده است ، رفت .

پسر حاجی آمد و گفت : پدرم منتظر شما است .

گفتم : من با ایشان کاری ندارم ، بالاخره رفت .

پس از ساعتی دیدم ، خود حاجی با عصا و حال مرض آمد و گفت : چرا

صبح برگشتی ؟ حتماً کاری داشتی ؟ بگو بینم حاجت تو چیست ؟

من سخت منکر شدم و گفتم : اشتباه شده است ؟ خلاصه حاجی با قهر و

غیظ برگشت .

چند روز بعد هنگام ظهر در خانه بودم و انگور می خوردم ، یکی از تجار که

با من رفاقت داشت وارد شد و گفت : جنسی دارم که به کار تو می خورد و

مدتی است انبار منزل را اشغال کرده و آن خشت لعاب ورشو است .

گفتم : نمی خواهم . ولی بالاخره به من فروخت و به همان مبلغی که خریده بود از قرار خشتی 17 تومان نسیه .

طرف عصر تمام آن ها که از هزار متجاوز بود آورد، انبار مغازه ام پر شد، فردا یک خشت را برای نمونه به کارخانه ورشوسازی بردم ، گفتند: از کجا آوردی ؟ مدتی است که این جنس نایاب شده ، بالاخره خشتی پنجاه تومان خریدند و من تمام بدهی خود را پرداختم و سرمایه نو کردم و شکر خدای را به جا آوردم . (159)

## 52 - انفاق همسر فرماندار بلخ

در روزگاران گذشته اهالی بلخ، در اثر ندادن مالیات، مورد غضب خلیفه وقت فرار گرفتند و خلیفه تصمیم گرفت آنان را مجازات نماید.

از این رو فرمانداری جدید، به شهر بلخ منصوب کرد و دستور داد: هرگونه که شده از مردم مالیات بستاند و در این راه از هیچ ظلم و زوری فروگذار نکند. فرماندار جدید به همراه خانواده اش به بلخ رفت و دستور خلیفه را برای مردم بیان کرد.

مردم که وضع را چنین دیدند به فکر چاره افتادند و تصمیم گرفتند ماجرا را، با همسر فرماندار جدید که، زنی نیکوکار و با ایمان بود، در میان بگذارند.

همسر فرماندار بلخ که، مردم تهیدست و پابرنه بلخ را مشاهده کرد و سخنان شان را شنید، بسیار متاثر گشت و پیراهن گرانبهایش که به جواهرات آراسته بود و در برخی عروسی ها می پوشید و قیمتش خیلی بیشتر از مالیات می شد، به شوهرش داد و گفت:

این پیراهن را به جای مالیات مردم بلخ، نزد خلیفه بفرست.

خلیفه، چون پیراهن را مشاهده کرد و ماجرا را شنید از نیکوکاری زن، بسیار خوشش آمد.

از این رو پیراهن را به زن برگرداند و دستور داد تا هیچ مالیاتی از مردم بلخ گرفته نشود.

مدتی بعد، فرماندار، پیراهن را به زن خود برگردانید، و گفت: که خلیفه خیرخواهی تو را تحسین کرده است.

زن از شوهر پرسید: آیا خلیفه پیراهن مرا دید؟



شوهر پاسخ داد: بلی .

زن گفت : چون بر پیراهن من ، نامحرمی نظر کرده است ، دیگر آن را نمی پوشم و بهایش را اختصاص به ساختن یک مسجد می دهم .  
پیراهن ، فروخته شد و با دو سوم پولش مسجدی بنا شد.  
یک سوم پول را هم در یکی از ستونهای مسجد پنهان کردند تا هر وقت مسجد احتیاج داشت آن را به مصرف برسانند.<sup>(160)</sup>

## پی نوشت ها

- 1- قرآن کریم ، بقره ، 196.
- 2- قرآن کریم ، بقره ، 263.
- 3- قرآن کریم ، نساء، 114.
- 4- توبه ، 103.
- 5- مجادله ، 12.
- 6- بقره ، 271.
- 7- بقره ، 276.
- 8- توبه ، 60.
- 9- بحارالانوار، ج 72، ص 50.
- 10- بحارالانوار، ج 2، ص 24.
- 11- مجموعه ورام ، ص 7.
- 12- بحارالانوار، ج 93، ص 119.
- 13- بحارالانوار، ج 93، ص 112.
- 14- بحارالانوار، ج 93، ص 131.
- 15- بحارالانوار، ج 93، ص 114.
- 16- بحارالانوار، ج 93، ص 269.
- 17- سفینة البحار، ج 2، ص 23.
- 18- جامع الاحادیث الشسعه ، ج 8، ص 413.
- 19- سفینة البحار، ج 2، ص 25.
- 20- تفسیر نمونه ، ج 20، ص 219.
- 21- تفسیر نمونه ، ج 20، ص 219.
- 22- قرآن کریم ، آیه 10، سوره حدید.
- 23- قرآن مجید، سوره مائده ، آیه 27.
- 24- الحکم الظاهره ، علیرضا صابری یزدی ، ج 1، ص 668. کلمه 1998.
- 25- بحارالانوار، ج 104، ص 294، روایت 8.

- 26- بحارالانوار، ج 96، ص 168، روایت 11.
- 27- قرآن مجید، سورہ سبأ، آیہ .
- 28- تفسیر مجمع البیان ذیل آیہ 27، سورہ مائدہ .
- 29- سورہ بقرہ ، آیہ 267.
- 30- آثار الصادقین ، ج 10، ص 479.
- 31- انوار ہدایت ، سید میر احمد فقیہ ، ج 1، ص 79-81.
- 32- تفسیر نمونہ ، ج 2، ص 265.
- 33- قرآن مجید، سورہ بقرہ ، آیہ 271.
- 34- بحارالانوار، ج 52، ص 127، روایت 20.
- 35- بحارالانوار، ج 96، ص 177، روایت 90.
- 36- بحارالانوار، ج 96، ص 179، روایت 20.
- 37- قرآن مجید، سورہ بقرہ ، آیہ 264.
- 38- تفسیر نمونہ ، ج 2، ص 2-241.
- 39- بحارالانوار، ج 39، روایت 4.
- 40- بحارالانوار، ج 96، ص 141، روایت 6.
- 41- بحارالانوار، ج 96، ص 143، روایت 8.
- 42- بحارالانوار، ج 93، ص 142.
- 43- بحارالانوار، ج 93، ص 141.
- 44- بحارالانوار، ج 96، ص 140.
- 45- بحارالانوار، ج 96، ص 141.
- 46- بحارالانوار، ج 96، ص 28.
- 47- بحارالانوار، ج 75، ص 283.
- 48- بحارالانوار، ج 74، ص 141.
- 49- بحارالانوار، ج 74، ص 141.
- 50- جامع احادیث الشیعہ ، ج 8، ص 422.
- 51- قرآن مجید، سورہ بقرہ ، آیہ 265.
- 52- سورہ نساء، آیہ 38.
- 53- تفسیر نمونہ ، ج 3، ص 7-386.

- 54- سوره حدید، آیه 77.
- 55- قرآن مجید، سوره نساء، آیه 77.
- 56- بحارالانوار، ج 71، ص 181، روایت 37.
- 57- در این باره در فوائد صدقه به تفصیل بحث خواهیم کرد.
- 58- بحارالانوار، ج 93، ص 122.
- 59- بحارالانوار، ص 136.
- 60- بحارالانوار، ص 135.
- 61- محجة البيضاء، ج 2، ص 19.
- 62- بحارالانوار، ج 68، ص 298.
- 63- بحارالانوار، ج 71، ص 388.
- 64- جامع احادیث الشیعه، ج 1، ص 269.
- 65- تفسیر نمونه، ج 2، ص 232.
- 66- بحارالانوار، ج 96، ص 129، روایت 67.
- 67- بحارالانوار، ج 4، ص 121، روایت 67.
- 68- بحارالانوار، ج 5، ص 140، روایت 6.
- 69- بحارالانوار، ج 1، ص 332.
- 70- غررالحکم، ج 1، ص 332.
- 71- غررالحکم، ج 1، ص 265.
- 72- تفسیر نمونه، ج 18، ص 10-209.
- 73- بحارالانوار، ج 96، ص 129، روایت 55.
- 74- بحارالانوار، ج 96، ص 135، روایت 68.
- 75- بحارالانوار، ج 62، ص 276، روایت 72.
- 76- بحارالانوار، ج 96، ص 177، روایت 8.
- 77- بحارالانوار، ج 96، ص 43.
- 78- بحارالانوار، ج 96، ص 119، روایت 17.
- 79- بحارالانوار، ج 96، ص 139، روایت 55.
- 80- بحارالانوار، ج 3، ص 240، روایت 25.
- 81- بحارالانوار، ج 76، ص 311، روایت 1.

- 82- بحار الانوار، ج 47، ص 38، روایت 41.
- 83- قرآن کریم ، سوره سبأ، آیه 39.
- 84- تفسیر نمونه ، ج 18، ص 6-125.
- 85- تفسیر نور الثقلین ، ج 4، ص 340.
- 86- بحار الانوار، ج 41، ص 35، روایت 11.
- 87- بحار الانوار، ج 18، ص 417، روایت 2.
- 88- بحار الانوار، ج 96، ص 134، ص 68.
- 89- آثار الصادقین ، ج 10، ص 561.
- 90- بحار الانوار، ج 62، ص 265، روایت 20.
- 91- بحار الانوار، ج 81، ص 209، روایت 20.
- 92- آثار الصادقین ، ج 10، ص 557.
- 93- آثار الصادقین ، ج 10، ص 560.
- 94- بحار الانوار، ج 96، ص 134، روایت 68.
- 95- بحار الانوار، ج 96، ص 135، روایت 68.
- 96- بحار الانوار ج 70، ص 153.
- 97- بحار الانوار ج 13، ص 310، روایت 44.
- 98- آثار الصادقین ج 10.
- 99- آثار الصادقین ج 10.
- 100- بحار الانوار، ج 10، ص 113، روایت 1.
- 101- بحار الانوار، ج 10، ص 113، روایت 1.
- 102- آثار الصادقین ، صادق احسانبخش ، ج 10، ص 570، به نقل از بحار الانوار، ج 93، ص 134.
- 103- نهج الفصاحه ، کلمه شماره 647.
- 104- بحار الانوار، ج 7، ص 120.
- 105- بحار الانوار، ج 26، ص 261، روایت 41.
- 106- کلمه طیبه ، ص 270.
- 107- کلمه طیبه ، ص 270.
- 108- کلمه طیبه ، ص 269.

- 109- مجالس الواعظین ، ج 3، ص 442.
- 110- تفسیر روح البیان ، ج 9، ص 310؛ ذیل آیه 60 سوره الرحمن .
- 111- منهاج السرور، ج 1، ص 268.
- 112- معجزات و کرامات ، صص 61-63 (حکایت 42).
- 113- معارج الاولیاء، ص 222.
- 114- کشکول منتظری ، ص 291.
- 115- سفینة البحار، ج 1، ص 413.
- 116- کله طیبه ، ص 266.
- 117- صاحب‌دلان ، ج 2، ص 65.
- 118- بوستان دوستان ، ص 334.
- 119- کلمه طیبه ، ص 272.
- 120- قرآن کریم ، سوره نساء، آیه 114.
- 121- نمونه معارف ، ج 1، ص 219.
- 122- این گونه انفاق شرعا مذموم است . خداوند متعال می فرماید «و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا» «دست خود را (از روی بخل) بر بسته به گردن خود مدار و نیز آ را» «از روی بخشش» به همه گشودن مگشای که به ملامت و افسوس بنشیننی .»
- 123- مجالس واعظین ، ج 3، ص 422.
- 124- پند و تاریخ ، ج 4، ص 112، با تغییر عبارت .
- 125- داستانهای شگفت ، چاپ سوم ، صص 114107 (حکایت 32).
- 126- خزینة الجواهر، ص 657.
- 127- داستان دوستان ، محمد محمدی اشتهاردی ، ج 5، ص 190.
- 128- صد و ده حکایت ، ص 158.
- 129- تفسیر نمونه ، ج 3، ص 43.
- 130- سیمای صدقه ، ص 42.
- 131- تفسیر نمونه ، ج 3، ص 3.
- 132- واعظ اجتماع ، ص 324.
- 133- تفسیر نمونه ، ج 3، ص 223.

- 134- مستدرک الوسائل ، باب استحباب قناعت السائل .
- 135- آثار الصادقین ، صادق احسان بخش ، ج 10، ص 548.
- 136- غررالحکم ، ج 1، ص 265.
- 137- واعظ اجتماع ، ص 219.
- 138- سفینه البحار، ج 2، ص 24.
- 139- سیمای صدقه ، ص 26.
- 140- احقاق الحق ، ص 157-171. این حدیث از 36 نفر از علمای اهل سنت با ذکر ماءخذ نقل شده است .
- 141- داستان دوستان ، ج 5، ص 20.
- 142- سیمای صدقه ، ص 26.
- 143- قرآن مجید، سوره بقره ، آیه 267.
- 144- وقایع الایام ، ص 165.
- 145- بحارالانوار، ج 7، ص 227، روایت 134.
- 146- سیمای صدقه ، ص 64.
- 147- سیمای صدقه ، ص 79.
- 148- سیمای صدقه ، ص 81.
- 149- سیمای صدقه ، ص 80.
- 150- سیمای صدقه ، ص 81.
- 151- کیفر گناه ، سید هاشم رسولی محلاتی ، ص 16-17.
- 152- برگزیده ای از داستانهای اسلامی ، حاج عباس احمدی ادیب ، ص 12-14، به نقل از داستان زنان ، ص 125.
- 153- برگزیده ای از داستانهای اسلامی ، حاج عباس احمدی ادیب ، ص 17-19، به نقل از داستانهای شگفت آیت الله دستغیب (ره).
- 154- برگزیده ای از داستانهای اسلامی ، حاج عباس احمدی ادیب ، ص 78، به نقل از کشکول بهائی .
- 155- برگزیده ای از داستانهای اسلامی ، حاج عباس احمدی ادیب ، ص 96، به نقل از کشکول بهائی .

156- برگزیده ای از داستانهای اسلامی ، حاج عباس احمدی ادیب ، ص 96، به نقل از کشکول  
بهای .

157- واعظ اجتماع ، ص 222، ص 221.

158- داستانهای شگفت ، ص 118-19.

159- داستانهای شگفت ، ص 162-4.

160- فضیلت زنان ، دکتر رجبعلی مظلومی ، ص 40-41.



## فهرست مطالب

2	مقدمه .....
4	فصل اول : سیمای صدقه در قرآن کریم و روایات اسلامی .....
4	الف : مفهوم صدقه در قرآن کریم .....
7	ب) مفهوم انفاق و صدقه در سخنان معصومین <small>علیهم السلام</small> .....
12	انفاقهای مالی و اهمیت آن ها .....
13	فصل دوم : شرایط انفاق و صدقه در راه خدا .....
13	شرایط انفاق و صدقه در راه خدا .....
17	اهل صفة چه کسانی بودند؟ .....
18	بهترین مورد انفاق .....
19	انفاق و صدقه پنهانی در سخنان معصومین .....
21	انفاق و صدقه پنهانی در سخنان معصومین .....
23	خاندان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و دستگیری از فقراء .....
26	اخبار و روایات در مذمت منت و ایذاء در انفاق و صدقه .....
30	آخرین سخن درباره صدقه همراه با منت و آزار .....
32	انفاق های ریائی و انفاق های الهی .....
34	بهترین صدقه ها .....
36	فوائد انفاق و صدقه .....
36	فائده اجتماعی صدقه .....
38	فوائد فردی انفاق و صدقه .....
38	فوائد فردی انفاق و صدقه .....
40	پاسخ به یک اشکال مهم .....

45	.....	اموال خود را بیمه کنید
47	.....	عوض صدقه در سخنان معصومین <small>علیهم السلام</small>
51	.....	فوائد اخروی انفاق و صدقه
52	.....	2 - اثر صدقه در قیامت
54	.....	فصل چهارم : حکایت های متنوع پیرامون صدقه و انفاق
54	.....	1 - خیر و برکت برای مقدس اردبیلی
55	.....	2 - پاداش مرحوم آخوند ملا فتحعلی سلطان آبادی
55	.....	3 - طب و نام و ثروت به خاطر یک ایثار
58	.....	4 - نجات از مرگ به پاداش پناه دادن به فراری
64	.....	5 - سزای نومید ساختن گدا
65	.....	6 - دانه دادن به پرندگان
66	.....	7 - کتمان سر و ایثارگری که مقام انسان را ترفیع می دهد
69	.....	8 - پاداش شایان حاج علی شاه بازرگان
73	.....	9 - فراز و نشیب
75	.....	10 - زندگی مرفه در نتیجه بخشش به بیچارگان
76	.....	11 - بخشش در رزمگاه
77	.....	12 - آزادی غلام ایثارگر به دست عبدالله بن جعفر
78	.....	13 - فروتنی علمای گذشته و دستگیری به فقراء
80	.....	14 - مرکزی برای درماندگان توسط سلطان محمود غزنوی
83	.....	15 - نتیجه رسیدگی به فقرا در هنگام سختی
85	.....	16 - دلجوئی از درماندگان و اصلاح بین آن ها
87	.....	17 - حکومت به پاداش انفاق
91	.....	18 - صدقه را فراموش نکنند که اثرش معجزه آساست
93	.....	19 - صدقه و محمد کاظم کریمی و حفظ قرآن

- 20 - شیخ عبدالطاهر و آزادی او از دوزخ ..... 94
- 20 - شیخ عبدالطاهر و آزادی او از دوزخ ..... 99
- 21 - حکایتی از مرحوم حجت الاسلام شفقی رحمته الله ..... 102
- 22 - داستان ابوظلحه انصاری ..... 104
- 23 - خبر عبدالوهاب مزنی ..... 105
- 24 - زبیده همسر هارون ..... 107
- 25 - شب تاریک و راه محرمانه ..... 108
- 26 - پنجاه سال عمر در مقابل یک لقمه نان ..... 109
- 27 - صدقه و تاءخیر اجل ..... 110
- 28 - لقمه ای در مقابل لقمه ای ..... 111
- 29 - نتیجه صدقه و ترحم به پیرمرد ..... 112
- 30 - زهری تو را به خدا برگرد ..... 113
- 31 - در احوال زندگی امام سجاد علیه السلام ..... 114
- 32 - ابوذر غفاری و میهمانش ..... 115
- 33 - سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ..... 116
- 34 - جان باختن بینوای دل سوخته کنار قبر امیر مؤمنان علی علیه السلام ..... 118
- 34 - درخواست ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ..... 120
- 35 - داستانی از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ..... 121
- 36 - درخواست انصار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ..... 123
- 37 - داستان عبدالرحمن اوزاعی ..... 124
- 38 - داستان سلطان خرمشاه هندی و جوان تاجر ..... 126
- 39 - پسر حاتم طائی ..... 127
- 40 - جوان صالحی که بعد از پدر انفاق می کرد ..... 128
- 41 - گوشه ای از صدقات امیر مؤمنان علی علیه السلام ..... 129

130	42 - صدقه عروسی را از مرگ نجات داد
132	43 - صبر بر فقر
134	44 - توفیق برای توبه نمودن
136	45 - سه عمل مهم
137	45 - سه عمل مهم
138	46 - مخالفت با گدائی
139	47 - اهتمام به امور فقرا
142	48 - معامله با خدا
144	49 - گردنبندها با برکت
147	50 - اثر زکات دادن
149	51 - پاداش احسان
152	52 - انفاق همسر فرماندار بلخ
154	پی نوشت ها
161	فهرست مطالب